نُونِيّة القَحطَانِيّ

ابو محمد عبدالله بن محمد قَحطان اندلسی

(قصیده‌ای عقیدتی از ابن قحطانی اندلسی)

ترجمه و شرح

طالب العلم ابوالعباس

چاپ اول

ترکیه ۱۴۴۶ـ ۱۴۰۴

إِنَّ الْحَمْدَ لِلهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللهُ فَلاَ مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يُضْلِلْ فَلاَ هَادِىَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَقُولُوا قَوْلاً سَدِيدًا * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا

أَمَّا بَعْدُ

فَإِنَّ خَيْرَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللهِ، وَخَيْرَ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وسلم، وَشَرَّ الأُمُورِ مُحْدَثَاتُهَا، وَكُلَّ مُحْدَثَةٍ بِدْعَةٌ، وَكُلَّ بِدْعَةٍ ضَلاَلَةٌ، وَكُلَّ ضَلاَلَةٍ فِي النَّا

مقدّمه

در میان آثار ماندگار درادب عرب، «نونیّهٔ قَحطانیّه» چونان فریادی است برخاسته از ژرفای ایمان و بینشِ شاعری که حقیقت را بی پروا می‌سراید. این قصیده، که هر مصراعش با حرفِ «ن» ختم می‌شود، تجلّی عشق به توحید، دفاع از سنّت و دغدغهٔ ناب نگه داشتن باورهای اصیل مسلمانان است. سال‌هاست که این نغمهٔ پرخروش، در جانِ عربی زبانان طنین افکن است؛ امّا برای بسیاری از فارسی‌خوانان، هنوز پرده‌ای میان آنان و این گوهر گران بها آویخته بود.

معروف است که سراینده اش ابو محمد عبدالله بن محمد قَحطان اندلسی، معروف به ابن قَحطانی است که در مورد انتساب این قصیده به ایشان اختلاف نظرهایی وجود دارد

تاریخ وفات ایشان حدود ۳۸۲ ق / ۹۹۲م در بخارا است

به دلیل موضع گیری‌های تند عقیدتی، مخالفان قدرتمندی یافت و نهایتاً ،

همانجا «نونیّه»اش را سرود، قصیده‌ای عقیدتی- حماسی که در مرزبانی از توحید و سنّت شهرت یافت آثارش – به ویژه همین قصیده – در میان اهل سنّت، به عنوان متنی ادبی وعقیدتی، اقبال فراوان یافت و تا امروز در حلقات علمی تدریس می‌شود

وبا اینکه هر تلاش بشری، خالی از ایراداتی نیست که نیازمند تذکر و یادآوری باشند با اینحال ابن قیم رحمه الله ابیات یا مصرع‌های بسیاری از نونیهٔ قحطانی را در نونیهٔ خودش گنجانده است، و این خود دلیلی است بر اینکه آن قصیده، قصیده‌ای مورد اعتماد و معتبر بوده، و اینکه در زمان ابن قیم رحمه الله مشهور و شناخته شده بوده است

موضوعاتی که در این قصیده آمده است عبارتند از

این قصیده شامل موضوعات شرعی فراوانی است؛ از عقاید اساسی گرفته تا مسائل مورد اختلاف در باب ایمان، همچنین بسیاری از امور غیبی که در قرآن و سنت وارد شده‌اند. در آن به ارکان پنج گانهٔ عملی اسلام و بخشی از احکام آن‌ها اشاره شده، نیز برخی مسائل فقهی فرعی بیان گردیده است. افزون بر این، قصیده سرشار از آداب، اخلاق، نصیحت‌ها و موعظه‌هایی است که دل‌ها را نرم می‌کند و نفس‌ها را تربیت می‌نماید. تمام این مطالب در قالب یک منظومه آمده‌اند، در حالی که موضوعات آن بدون ترتیب خاص یا باب بندی مشخصی در هم تنیده شده‌اند

ویژگی‌های قصیده از نظر نظم و محتوا را میتوان اینگونه بیان کرد

این قصیده ویژگی‌های فراوانی دارد که باعث شده در میان علما و اهل علم معاصر، مورد قبول و تحسین قرار گیرد . از جمله این ویژگی‌ها

1- قصیده در مجموع مسائل اعتقادی و عملی، بر منهج اهل سنت و جماعت حرکت می‌کند. این مطلب را علامه ابن قیم جوزیه نیز تأیید کرده، چنانکه در مواضع بسیاری از نونیهٔ خود، از این قصیده نقل کرده است رحمه الله . در این قصیده، اصول زیر به روشنی تبیین شده‌اند: اثبات صفات کمال برای خداوند متعال، دفاع از توحید و صیانت آن از آلودگی به شرک، ایمان به قَدَر (سرنوشت)، و پاسخگویی به فرقه‌های اهل بدعت؛ آن‌هم با دلایل نیرومند، استدلال‌های منطقی، و بیانی استوار که کمتر می‌توان همانندش را در جای دیگر یافت

روانی در نظم و سادگی در بیان

2- قصیده دارای بیانی دلنشین و روان است؛ برای خواننده لذت بخش، و برای حفظ کننده آسان. منتقد نیز در آن کوچکترین نشانه‌ای از تکلف یا سستی در الفاظ نمی‌یابد؛ با آنکه

مشتمل بر موضوعات علمی پیچیده‌ای است که معمولاً شاعر را به نوعی از تکلف وا می‌دارد، اما قحطانی با سبکی زیبا، آهنگی دلنواز، و نظمی آرام و متعادل، از این دام رهایی یافته است

تنوع موضوعات مطرح شده در قصیده

3- این قصیده طیف گسترده‌ای از موضوعات را در بر می‌گیرد؛ چنانکه می‌توان گفت تقریباً همهٔ اصول اساسی عقیده و شریعت را در قالب یک نظم واحد بیان کرده است. خواننده در میان این موضوعات مهم، از بخشی به بخش دیگر منتقل می‌شود، در حالی که شاعر، اشعار را با بسیاری از آداب و اخلاق نیکو می‌آراید و به آن‌ها دعوت می‌کند. این ویژگی، بر درخشش و زیبایی قصیده افزوده، و لطافتی پدید آورده که برای دل مسلمان و به ویژه دانش طلب، ضروری و دلنشین است؛ مانند این بیت معروف از شاعر، رحمه‌الله

وإذا خلوتَ بريبةٍ في ظُلمةٍ ... والنفسُ داعيةٌ إلى الطغيانِ

فاستحيِ من نظرِ الإلهِ وقلْ لها ... إن الذي خلقَ الظلامَ يراني

و چون در تاریکی تنها شدی و نفست تو را به گناه فراخواند، از نگاه خداوند شرم کن و به نفس خود بگو: آنکه تاریکی را آفریده، مرا می‌بیند

ترجمه ای که پیش رو دارید تلاشی است صمیمانه تا آن فصاحتِ آتشین و معناهای ژرف در جامه‌ای فارسی بازتاب یابد؛ کوشیده‌ام ضمن امانت به لفظ و معنا، طعم حماسی کلام قحطانی را نیز پاس بدارم. هر جا سنگینی تعبیر یا ایهامِ تاریخی ممکن بود خوانندهٔ امروز را به درنگ وادارد، در پانوشت‌ها توضیحی کوتاه افزوده‌ام تا پلی باشد میان دیروز و امروز، میان زبانِ مبدأ و ذهنِ مخاطبِ مقصد.

اگر در این رهگذار توفیقی دست داد، از فضلِ الهی وبعد از ان دعای نیکان است؛ و اگر کاستی‌ای دیدید، از کاستی فهم و قلم مترجم است. امید آن که این ترجمه شعله‌ای باشد در دلِ جویندگان، تا بار دیگر به قرآن و سنّت بنگرند و در صدای بلند قحطانی، نجواهای پرسشگر خویش را بازشناسند. به حرمتِ آیه نخست سوره قلم، این واژه‌ها را تقدیم می‌کنم به آنان که دل در گرو حقیقت نهاده‌اند و راه را با نور ایمان می پویند.

طالب العلم ابوالعباس

ترکیه، ۱۴۴۶ه ق ــ ه ش۱۴۰۴

بسم الله الرحمن الرحیم

يَا مُنْزِلَ الآيَاتِ وَالْفُرْقَانِ * بَيْنِي وَبَيْنَكَ حُرْمَةُ الْقُرْآنِ

ای فروفرستندهٔ آیات و فرقان، میان من و تو، به حرمتِ قرآن پیوندی جاودانه است

اِشْرَحْ بِهِ صَدْرِي لِمَعْرِفَةِ الْهُدَى * وَاعْصِمْ بِهِ قَلْبِي مِنَ الشَّيْطَانِ

سینه ام را به نور قرآن برای شناخت راه هدایت بگشا، و دلم را به پناه آن از وسوسه‌های شیطان در امان دار

يَسِّرْ بِهِ أَمْرِي وَأَقْضِ مَآرِبِي * وَأَجِرْ بِهِ جَسَدِي مِنَ النِّيرَانِ

با (قرآن) کارم را آسان کن و نیازهایم را برآور، و پیکرم را به سبب آن از آتش (دوزخ) در امان بدار

وَاحْطُطْ بِهِ وِزْرِي وَأَخْلِصْ نِيَّتِي * وَاشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَصْلِحْ شَانِي

به واسطهٔ آن (قرآن) بار گناهم را فرو افکن و نیّتم را خالص گردان، وپشتم را بدان استوار کن و کارم را سامان بخش

وَاكْشِفْ بِهِ ضُرِّي وَحَقِّقْ تَوْبَتِي * وَارْبِحْ بِهِ بَيْعِي بِلاَ خُسْرَانِ

به وسیلهٔ آن اندوهم را برطرف کن و توبهٔ مرا راستین گردان، و معامله‌ام را با آن بی‌هیچ زیانی سودمند کن

طَهِّرْ بِهِ قَلْبِي وَصَفِّ سَرِيرَتِي * أَجْمِلْ بِهِ ذِكْرِي وَأَعْلِ مَكَانِي

با (قرآن) قلب مرا پاکیزه کن و درونم را صاف گردان، یاد مرا بدان نیکو ساز و جایگاهم را بالاتر ببر

وَاقْطَعْ بِهِ طَمَعِي وَشَرِّفْ هِمَّتِي * كَثِّرْ بِهِ وَرَعِي وَأَحْيِ جَنَانِي

به واسطهٔ آن طمعم را بِبُر و همّتم را سربلند کن، پرهیزکاری‌ام را بدان افزون کن و دلم را زنده گردان

أَسْهِرْ بِهِ لَيْلِي وَأَظْمِ جَوَارِحِي * أَسْبِلْ بِفَيْضِ دُمُوعِهَا أَجْفَانِي

با آن شبم را زنده نگه دار و اعضایم را تشنهٔ (عبادت) ساز، و پلک‌هایم را با سیلاب اشک‌هایش فرو افکن

اِمْزِجْهُ يَا رَبِّي بِلَحْمِي مَعْ دَمِي * وَاغْسِلْ بِهِ قَلْبِي مِنَ الأَضْغَانِ

ای پروردگارم، آن (قرآن) را با گوشت و خونم درآمیز، و دلم را به وسیلهٔ آن از کینه‌ها بشوی

أَنْتَ الَّذِي صَوَّرْتَنِي وَخَلَقْتَنِي * وَهَدَيْتَنِي لِشَرَائِعِ الإِيمَانِ

تو همان کسی هستی که مرا صورت بخشیدی و آفریدی، و مرا به راه‌های آیین ایمان رهنمون شدی

أَنْتَ الَّذِي عَلَّمْتَنِي وَرَحِمْتَنِي * وَجَعَلْتَ صَدْرِي وَاعِيَ الْقُرْآنِ

تو همان کسی هستی که به من آموختی و بر من رحم کردیی، و سینه‌ام را جایگاه نگاهبانِ قرآن قرار دادی

أَنْتَ الَّذِي أَطْعَمْتَنِي وَسَقَيْتَنِي * مِنْ غَيْرِ كَسْبِ يَدٍ وَلاَ دُكَّانِ

تو همان کسی هستی که مرا خوراک دادی و سیراب کردی، بی آنکه دستم مالی بیندوزد یا دکانی بگشاید

وَجَبَرْتَنِي وَسَتَرْتَنِي وَنَصَرْتَنِي * وَغَمَرْتَنِي بِالْفَضْلِ وَالإِحْسَانِ

و تو شکستم را جبران کردی و عیبم را پوشاندی و یاریم دادی، و مرا در دریای فضل و نیکوکاری‌ات غرق ساختی

أَنْتَ الَّذِي آوَيْتَنِي وَحَبَوْتَنِي * وَهَدَيْتَنِي مِنْ حَيْرَةِ الْخِذْلاَنِ

تو همان کسی هستی که مرا پناه دادی و بخشنده‌وار عطایم کردی،
و از سرگشتگیِ محرومیت رهایم ساختی و به راه هدایتم رساندی

وَزَرَعْتَ لِي بَيْنَ الْقُلُوبِ مَوَدَّةً * وَعَطَفْتَ مِنْكَ بِرَحْمَةٍ وَحَنَانِ

و میان دل‌ها برایم دوستی کاشتی، و از سوی خویش رحمتی آمیخته با مهربانی بر من آوردی

وَنَشَرْتَ لِي فِي الْعَالَمِينَ مَحَاسِنًا * وَسَتَرْتَ عَنْ أَبْصَارِهِمْ عِصْيَانِي

در میان مردم زیبایی‌هایی(خوبی) برایم پراکندی و نافرمانی‌هایم را از دیدشان پوشاندی

وَجَعَلْتَ ذِكْرِي فِي الْبَرِيَّةِ شَائِعًا * حَتَّى جَعَلْتَ جَمِيعَهُمْ إِخْوَانِي

یاد مرا در میان خلایق گستراندی تا آنجا که همگان را برادرانم ساختی

وَاللهِ لَوْ عَلِمُوا قَبِيحَ سَرِيرَتِي * لأَبَى السَّلاَمَ عَلَيَّ مَنْ يَلْقَانِي

به خدا سوگند، اگر از زشتی درونم باخبر می‌شدند، هر که مرا می‌دید از سلام کردن به من سر باز میزد

وَلأَعْرَضُوا عَنِّي وَمَلُّوا صُحْبَتِي * وَلَبُؤْتُ بَعْدَ كَرَامَةٍ بِهَوَانِ

و بی گمان از من روی برمی‌گرداندند و از همنشینی‌ام خسته می‌شدند، و من پس از عزّت، به خواری دچار می‌گشتم

لَكِنْ سَتَرْتَ مَعَايِبِي وَمَثَالِبِي * وَحَلِمْتَ عَنْ سَقَطِي وَعَنْ طُغْيَانِي

امّا تو عیب‌ها و کاستی‌هایم را پوشاندی، و با بردباری ات از لغزش‌ها و سرکشی هایم درگذشتی

فَلَكَ الْمَحَامِدُ وَالْمَدَائِحُ كُلُّهَا * بِخَوَاطِرِي وَجَوَارِحِي وَلِسَانِي

پس همه ستایش‌ها و مدیحه‌ها از آنِ توست با تمام دل و اندام و زبانم

وَلَقَدْ مَنَنْتَ عَلَيَّ رَبِّ بِأَنْعُمٍ * مَا لِي بِشُكْرِ أَقَلِّهِنَّ يَدَانِ

و به راستی، ای پروردگار، نعمت‌هایی بر من بخشیدی که برای شکر کمترینشان هم دو دستی ندارم

فَوَحَقِّ حِكْمَتِكَ الَّتِي آتَيْتَنِي * حَتَّى شَدَدتَّ بِنُورِهَا بُرْهَانِي

پس به حقّ حکمتی که به من ارزانی داشتی و به نور آن دلیلم را استوار کردی (سوگند می‌خورم)

لَئِنِ اجْتَبَتْنِي مِنْ رِضَاكَ مَعُونَةٌ * حَتَّى تُقَوِّيَ أَيْدُهَا إِيمَانِي

اگر یاری‌ای(کمکی) از خشنودی تو مرا برگزینَد (نصیبم شود) تا به دستان آن یاری ایمانم را نیرومند کند

لأُسَبِّحَنَّكَ بُكْرَةً وَعَشِيَّةً * وَلَتَخْدُمَنَّكَ فِي الدُّجَى أَرْكَانِي

بی‌گمان تو را بامداد و شام تسبیح خواهم گفت و اندامم در تاریکی شب به خدمتت خواهد ایستاد

وَلأَذْكُرَنَّكَ قَائِمًا أَوْ قَاعِدًا * وَلأَشْكُرَنَّكَ سَائِرَ الأَحْيَانِ

و قطعا تو را ایستاده یا نشسته یاد می‌کنم و در همه اوقات شکر گزار تو خواهم بود

وَلأَكْتُمَنَّ عَنِ الْبَرِيَّةِ خَلَّتِي * وَلأَشْكُوَنَّ إِلَيْكَ جَهْدَ زَمَانِي

و قطعا عیب و نیازم را از مردم پنهان می‌دارم و رنج روزگارم را تنها نزد تو شکایت می‌کنم

وَلأَقْصِدَنَّكَ فِي جَمِيعِ حَوَائِجِي * مِنْ دُونِ قَصْدِ فُلانَةٍ وَفُلانِ

و قطعا در همهٔ نیازهایم به سوی تو روی می‌آورم وهرگز به سراغ این و آن نمی‌روم

وَلأَحْسُمَنَّ عَنِ الأَنَامِ مَطَامِعِي * بِحُسَامِ يَأْسٍ لَمْ تَشُبْهُ بَنَانِي

و قطعا هر طمع ورزی‌ام را از مردم، با شمشیرِ نومیدی که دستم آن را آلوده نکرده فرو می‌بُرم

وَلأَجْعَلَنَّ رِضَاكَ أَكْبَرَ هِمَّتِي * وَلأَضْرِبَنَّ مِنَ الْهَوَى شَيْطَانِي

و قطعا رضای تو را بزرگترین هدفم قرار می‌دهم — و بی گمان شیطانِ هوای نفسم را می‌زنم

وَلأَكْسُوَنَّ عُيُوبَ نَفْسِي بِالتُّقَى * وَلأَقْبِضَنَّ عَنِ الْفُجُورِ عِنَانِي

عیب‌های نفس خود را با پرهیزگاری می پوشانم — و مهارم(افسار نَفسَم) را از فساد باز می‌کشم

وَلأَمْنَعَنَّ النَّفْسَ عَنْ شَهَوَاتِهَا * وَلأَجْعَلَنَّ الزُّهْدَ مِنْ أَعْوَانِي

بی گمان نفس را از خواهش‌هایش بازخواهم داشت — و پارسایی را یاور خود قرار خواهم داد

وَلأَتْلُوَنَّ حُرُوفَ وَحْيِكَ فِي الدُّجَى * وَلأُحْرِقَنَّ بِنُورِهِ شَيْطَانِي

وقطعا حروف وحی تو را در تاریکی شب تلاوت می‌کنم — و قطعا به نور آن شیطانم را می‌سوزانم

أَنْتَ الَّذِي يَا رَبِّ قُلْتَ حُرُوفَهُ * وَوَصَفْتَهُ بِالْوَعْظِ وَالتِّبْيَانِ

تویی، ای پروردگار، که این حروف را گفتی — و آن را پند و روشنگری وصف کردی

وَنَظَمْتَهُ بِبَلاَغَةٍ أَزَلِيَّةٍ * تَكْيِيفُهَا يَخْفَى عَلَى الأَذْهَانِ

و آن را با فصاحتی همیشگی تنظیم کردی — که کیفیتش از فهمها پوشیده است

وَكَتَبْتَ فِي اللَّوْحِ الْحَفِيظِ حُرُوفَهُ * مِنْ قَبْلِ خَلْقِ الْخَلْقِ فِي أَزْمَانِ

و حروفِ آن (قرآن) را در لوحِ محفوظ نوشتی — پیش از انکه آفریدگان آفریده شوند

فَاللهُ رَبِّي لَمْ يَزَلْ مُتَكَلِّمًا * حَقًّا إِذَا مَا شَاءَ ذُو إِحْسَانِ

و خدای من، همواره هرگاه که بخواهد به حق سخن گوست، — و سرشار از احسان است

نَادَى بِصَوْتٍ حِينَ كَلَّمَ عَبْدَهُ * مُوسَى فَأَسْمَعَهُ بِلاَ كِتْمَانِ

با صدایی او را ندا داد آنگاه که با بندهٔ خود سخن گفت، — و بی‌هیچ پوشیدگی به گوش موسی رسانید

وَكَذَا يُنَادِي فِي الْقِيَامَةِ رَبُّنَا * جَهْرًا فَيَسْمَعُ صَوْتَهُ الثَّقَلاَنِ

و همین گونه، پروردگارمان در روز قیامت با صدای بلند ندا می‌دهد، — پس جنّ و انس صدای او را می‌شنوند

أَنْ يَا عِبَادِي أَنْصِتُوا لِي وَاسْمَعُوا * قَوْلَ الإِلَهِ الْمَالِكِ الدَّيَّانِ

(می‌فرماید:) «ای بندگان من، خاموش شوید برای من و گوش فرا دهید به سخن خدای مالک و داور

هَذَا حَدِيثُ نَبِيِّنَا عَنْ رَبِّهِ * صِدْقًا بِلاَ كَذِبٍ وَلاَ بُهْتَانِ

این سخنِ پیامبر ما از پروردگارش است؛ راست است، بی‌هیچ دروغ و تهمتي

لَسْنَا نُشَبِّهُ صَوْتَهُ بِكَلاَمِنَا * إِذْ لَيْسَ يُدْرَكُ وَصْفُهُ بِعِيَانِ

ما صدای او را به سخنِ خودمان مانند نمی‌کنیم، زیرا وصفش با دیدن حسی درک نمی‌شود

لاَ تَحْصُرُ الأَوْهَامُ مَبْلَغَ ذَاتِهِ * أَبَدًا وَلاَ يَحْوِيهِ قُطْرُ مَكَانِ

هیچ پنداری هرگز به بُردِ ذات او نمی‌رسد و هیچ سوی مکانی او را دربر نمی‌گیرد

وَهُوَ الْمُحِيطُ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمُهُ * مِنْ غَيْرِ إِغْفَالٍ وَلاَ نِسْيَانِ

و علم او همه چیز را فراگرفته، بدون هیچگونه غفلت و فراموشی

مَنْ ذَا يُكَيِّفُ ذَاتَهُ وَصِفَاتِهِ * وَهُوَ الْقَدِيمُ مُكَوِّنُ الأَكْوَانِ

چه کسی می‌تواند ذات و صفاتش را تعیین کند، در حالی که او قدیم است و پدید آورندۀ جهان‌هاست

سُبْحَانَهُ مَلِكًا عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى * وَحَوَى جَمِيعَ الْمُلْكِ وَالسُّلْطَانِ

منزّه است او؛ پادشاهی که بر عرش استوار شد و همهٔ مُلک و سلطنت را در اختیار گرفت

وَكَلاَمُهُ الْقُرْآنُ أَنْزَلَ آيَهُ * وَحْيًا عَلَى الْمَبْعُوثِ مِنْ عَدْنَانِ

سخن او قرآن است؛که آیه‌هایش را فروفرستاد بصورت وحی بر فرستاده‌ای از نسل عدنان

صَلَّى عَلَيْهِ اللهُ خَيْرَ صَلاَتِهِ * مَا لاَحَ فِي فَلَكَيْهِمَا الْقَمَرَانِ

خدا بر او بهترین درودهایش را بفرستد، تا زمانی که دو ماه (خورشید و ماه) در سپهرها می درخشند

هُوَ جَاءَ بِالْقُرْآنِ مِنْ عِنْدِ الَّذِي * لاَ تَعْتَرِيهِ نَوَائِبُ الْحَدَثَانِ

و قرآن را از سوی آن کسی آورد که رویدادهای زمان بر او عارض نمی‌شود

تَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَوَحْيُهُ * بِشَهَادَةِ الأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ

این کتاب فرو فرستادهٔ پروردگار جهانیان و وحی اوست، به گواهی دانشوران یهود و راهبان مسیحی

وَكَلاَمُ رَبِّي لاَ يَجِيءُ بِمِثْلِهِ * أَحَدٌ وَلَوْ جُمِعَتْ لَهُ الثَّقَلاَنِ

کلام پروردگار من است وهیچکس مانند ان را نمی تواند بیاورد حتی اگر جن و انس به کمک همدیگر جمع شوند

وَهُوَ الْمَصُونُ مِنَ الأَبَاطِلِ كُلِّهَا * وَمِنَ الزِّيَادَةِ فِيهِ وَالنُّقْصَانِ

و این کتاب از هر باطلی پاک و محفوظ است و نیز از افزوده یا کاسته شدن در ان پاک و محفوظ است

مَنْ كَانَ يَزْعُمُ أَنْ يُبَارِيَ نَظْمَهُ * وَيَرَاهُ مِثْلَ الشِّعْرِ وَالْهَذَيَانِ

هر که گمان می‌کند می‌تواند با نظمِ آن (قرآن) برابری کند و آن را همچون شعر و یاوه می پندارد

فَلْيَأْتِ مِنْهُ بِسُورَةٍ أَوْ آيَةٍ * فَإِذَا رَأَى النَّظْمَيْنِ يَشْتَبِهَانِ

پس باید سوره‌ای یا آیه‌ای مانندش بیاورد؛ اگر دید که این دو نظم شبیه اند

فَلْيَنْفَرِدْ بِاسْمِ الأُلُوهَةِ وَلْيَكُنْ * رَبَّ الْبَرِيَّةِ وَلْيَقُلْ سُبْحَانِي

آنگاه انحصار نام الوهیت را برای خود ادعا کند، خدای آفریدگان شود و بگوید: «منزّه هستم»

فَإِذَا تَنَاقَضَ نَظْمُهُ فَلْيَلْبَسَنْ * ثَوْبَ النَّقِيصَةِ صَاغِرًا بِهَوَانِ

پس اگر نظمِ (آیهٔ ساختگیِ او) ناسازگار درآمد، با خفّت جامهٔ کم ارزشی بر تن کند و خوار شود،

أَوْ فَلْيُقِرَّ بِأَنَّهُ تَنْزِيلُ مَنْ * سَمَّاهُ فِي نَصِّ الْكِتَابِ مَثَانِي

یا اعتراف کند که این قرآن فرو فرستادهٔ آن کسی است که در متن کتاب، آن را «مثانی» نامیده است

لاَ رَيْبَ فِيهِ بِأَنَّهُ تَنْزِيلُهُ * وَبِدَايَةُ التَّنْزِيلِ فِي رَمَضَانِ

هیچ تردیدی نیست که این کتاب فروفرستادهٔ اوست، و آغاز نزول آن در ماه رمضان بود

اللهُ فَصَّلَهُ وَأَحْكَمَ آيَهُ * وَتَلاَهُ تَنْزِيلاً بِلاَ أَلْحَانِ

خدا آن را فصل بندی و آیاتش را استوار کرد و آن را بدون آهنگ پردازیِ بشری فرود اورد و تلاوت کرد

هُوَ قَوْلُهُ وَكَلاَمُهُ وَخِطَابُهُ * بِفَصَاحَةٍ وَبَلاَغَةٍ وَبَيَانِ

این قرآن، سخن، کلام و خِطاب خود اوست، با فصاحت و بلاغت و روشنگری

هُوَ حُكْمُهُ هُوَ عِلْمُهُ هُوَ نُورُهُ * وَصِرَاطُهُ الْهَادِي إِلَى الرِّضْوَانِ

این کتاب همان حکم او، دانش او و نور اوست؛ و راه راستش که به خشنودی (الله) می‌رساند

جَمَعَ الْعُلُومَ دَقِيقَهَا وَجَلِيلَهَا * فَبِهِ يَصُولُ الْعَالِمُ الرَّبَّانِي

ریز و درشتِ دانش‌ها را در خود گرد آورده است؛ به یاری آن، عالم ربّانی بر همه چیز چیره می‌شود

كِلِمَاتُهُ مَنْظُومَةٌ وَحُرُوفُهُ * بِتَمَامِ أَلْفَاظٍ وَحُسْنِ مَعَانِي

کلماتش منظوم و حروفش با الفاظی کامل و معانی‌ای نیکو سامان یافته است

قَصَصٌ عَلَى خَيْرِ الْبَرِيَّةِ قَصَّهُ * رَبِّي فَأَحْسَنَ أَيَّمَا إِحْسَانِ

داستان‌هایی بر برترینِ آفریدگانش بازگو کرده که پروردگارم آنها را به زیباترین شیوه بیان کرده است

وَأَبَانَ فِيهِ حَلاَلَهُ وَحَرَامَهُ * وَنَهَى عَنِ الآثَامِ وَالْعِصْيَانِ

در این کتاب حلال و حرام را روشن ساخت و از گناهان و نافرمانی بازداشت

مَنْ قَالَ إِنَّ اللهَ خَالِقُ قَوْلِهِ * فَقَدِ اسْتَحَلَّ عِبَادَةَ الأَوْثَانِ

هر که بگوید «خدا آفرینندهٔ سخنِ خویش است»، به‌واقع پرستش بت‌ها را روا دانسته است

مَنْ قَالَ فِيهِ عِبَارَةٌ وَحِكَايَةٌ * فَغَدًا يُجَرَّعُ مِنْ حَمِيمِ آنِ

هر که بگوید قرآن صرفاً «عبارت» یا «روایت» است، فردا در دوزخ از آب جوشان نوشانده خواهد شد

مَنْ قَالَ إِنَّ حُرُوفَهُ مَخْلُوقَةٌ * فَالْعَنْهُ ثُمَّ اهْجُرْهُ كُلَّ أَوَانِ

هر که بگوید حروفِ آن آفریده است، او را نفرین کن و همیشه از او دوری گزین

لاَ تَلْقَ مُبْتَدِعًا وَلاَ مُتَزَنْدِقًا * إِلاَّ بِعَبْسَةِ مَالِكِ الْغَضْبَانِ

با بدعت گزار یا زندیق رو به رو مشو مگر با چهره‌ای درهم و خشمگین مانند مالکِ دوزخ

وَالْوَقْفُ فِي الْقُرْآنِ خُبْثٌ بَاطِلٌ * وَخِدَاعُ كُلِّ مُذَبْذَبٍ حَيْرَانِ

«توقّف» دربارهٔ مخلوق یا غیرمخلوق بودن قرآن، پلیدی و باطلی است؛ و نیرنگِ هر متزلزلِ سرگشته

قُلْ غَيْرُ مَخْلُوقٍ كَلاَمُ إِلَهِنَا * وَاعْجَلْ وَلاَ تَكُ فِي الإِجَابَةِ وَانِي

بگو: «کلامِ خدای ما غیرمخلوق است» و شتاب کن؛ در پاسخ درنگ مکن

أَهْلُ الشَّرِيعَةِ أَيْقَنُوا بِنُزُولِهِ * وَالْقَائِلُونَ بِخَلْقِهِ شَكْلاَنِ

اهل شریعت با یقین به نزول قرآن باور دارند، و آنان که می‌گویند قرآن مخلوق است، دو دسته‌اند

وَتَجَنَّبِ اللَّفْظَيْنِ إِنَّ كِلَيْهِمَا * وَمَقَالَ جَهْمٍ عِنْدَنَا سِيَّانِ

از هر دو لفظ (خلق و عِبارة یا حِکایة) دوری کن، چرا که این هر دو در نزد ما مانند گفتار جهم بن صفوان است

يَا أَيُّهَا السُّنِّيُّ خُذْ بِوَصِيَّتِي * وَاخْصُصْ بِذَلِكَ جُمْلَةَ الإِخْوَانِ

ای اهل سنت! به وصیت من عمل کن، و همه برادران دینی‌ات را نیز به آن سفارش کن

وَاقْبَلْ وَصِيَّةَ مُشْفِقٍ مُتَوَدِّدٍ * وَاسْمَعْ بِفَهْمٍ حَاضِرٍ يَقْظَانِ

پندِ دلسوزِ مهربان را بپذیر و با ذهنی هوشیار و حاضر گوش فراده

كُنْ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا مُتَوَسِّطًا * عَدْلاً بِلاَ نَقْصٍ وَلاَ رُجْحَانِ

در همهٔ کارهایت میانه رو باش؛ به عدل رفتار کن، بی‌کم و کاست و بی‌افراط وتفریط

وَاعْلَمْ بِأَنَّ اللهَ رَبٌّ وَاحِدٌ * مُتَنَزِّهٌ عَنْ ثَالِثٍ أَوْ ثَانِ

بدان که خدا پروردگاری یکتاست، منزه از آنکه دومی یا سومی برای او باشد

الأَوَّلُ الْمُبْدِي بِغَيْرِ بِدَايَةٍ * وَالآخِرُ الْمُفْنِي وَلَيْسَ بِفَانِ

اوست اوّل، پدیدآورنده بی‌آغاز، و اوست آخر، پایان‌بخش بی‌آن‌که خود فانی شود

وَكَلاَمُهُ صِفَةٌ لَهُ وَجَلاَلَةٌ * مِنْهُ بِلاَ أَمَدٍ وَلاَ حِدْثَانِ

سخن او صفت و شکوه وجلال اوست؛ و از جانب اوست، بی‌آغاز و بی‌پیدایشِ تازه

رُكْنُ الدِّيَانَةِ أَنْ تُصَدِّقَ بِالْقَضَا * لاَ خَيْرَ فِي بَيْتٍ بِلاَ أَرْكَانِ

ستون دین آن است که به قضا و قدر ایمان بیاوری؛ خانه‌ای بی‌ستونْ خیری ندارد

اللهُ قَدْ عَلِمَ السَّعَادَةَ وَالشَّقَا * وَهُمَا وَمَنْزِلَتَاهُمَا ضِدَّانِ

خداوند خوشبختی و تیره‌بختی را از پیش می‌داند؛ این دو و جایگاه‌هایشان در تقابل‌اند

لاَ يَمْلِكُ الْعَبْدُ الضَّعِيفُ لِنَفْسِهِ * رُشْدًا وَلاَ يَقْدِرْ عَلَى خِذْلاَنِ

بندهٔ ناتوان برای خود نه توان هدایت دارد و نه قدرتِ روی‌گردانی 1

سُبْحَانَ مَنْ يُجْرِي الأُمُورَ بِحِكْمَةٍ * فِي الْخَلْقِ بِالأَرْزَاقِ وَالْحِرْمَانِ

.منزّه است آن که کارها را با حکمتی ژرف می‌گرداند، در میان آفریدگان با رزق یا محرومیت

نَفَذَتْ مَشِيئَتُهُ بِسَابِقِ عِلْمِهِ * فِي خَلْقِهِ عَدْلاً بِلاَ عُدْوَانِ

مشیّت او، بر پایهٔ علم پیشینش، در میان مخلوقات نافذ گشته است؛ سراسر عدل،و بی‌هیچ ستمی

وَالْكُلُّ فِي أُمِّ الْكِتَابِ مُسَطَّرٌ * مِنْ غَيْرِ إِغْفَالٍ وَلاَ نُقْصَانِ

و همهٔ امور در لوحِ محفوظ (کتاب مادر) نگاشته است؛ بدون هیچگونه غفلت و کاستی

فَاقْصِدْ هُدِيتَ وَلاَ تَكُنْ مُتَغَالِيًا * إِنَّ الْقُدُورَ تَفُورُ بِالْغَلَيَانِ

راه میانه را بگیر هدایت یابی و افراط مکن، که دیگ‌ها با جوششِ بیش از اندازه لبریز می‌شوند

دِنْ بِالشَّرِيعَةِ وَالْكِتَابِ كِلَيْهِمَا * فَكِلاَهُمَا لِلدِّينِ وَاسِطَتَانِ

به شریعت و به کتاب (قرآن) هر دو پایبند باش؛ این دو، رشته‌های پیوند دین‌اند

وَكَذَا الشَّرِيعَةُ وَالْكِتَابُ كِلاَهُمَا * بِجَمِيعِ مَا تَأْتِيهِ مُحْتَفِظَانِ

همین‌گونه، شریعت و کتاب، هر دو بر همهٔ آنچه به‌جا می‌آورند پاسدار و نگاهبان‌اند

1. برای رساندن معنی کامل بیت مجبور بوده ام دو مصرع را در یک جمله ترجمه کنم که برای مخاطبین قابل فهمتر باشد

وَلِكُلِّ عَبْدٍ حَافِظَانِ لِكُلِّ مَا * يَقَعُ الْجَزَاءُ عَلَيْهِ مَخْلُوقَانِ

برای هر بنده، دو نگهبان آفریده شده که هر کاری را که سزا و جزا بر آن مترتب است، ثبت می‌کنند

أُمِرَا بِكَتْبِ كَلاَمِهِ وَفِعَالِهِ * وَهُمَا لأَمْرِ اللهِ مُؤْتَمِرَانِ

آن دو مأمورند گفتار و کردار او را بنویسند و در انجام فرمان خدا گردن نهاده‌اند

وَاللهُ صِدْقٌ وَعْدُهُ وَوَعِيدُهُ * مِمَّا يُعَايِنُ شَخْصَهُ الْعَيْنَانِ

وعده و وعید خدا راست است؛ چشمان هر کس حقیقت آن را به چشم خواهد دید

وَاللهُ أَكْبَرُ أَنْ تُحَدَّ صِفَاتُهُ * أَوْ أَنْ يُقَاسَ بِجُمْلَةِ الأَعْيَانِ

خدا بزرگتر است از آنکه صفاتش محدود گردد یا با موجودات مقایسه شود

وَحَيَاتُنَا فِي الْقَبْرِ بَعْدَ مَمَاتِنَا * حَقٌّ وَيَسْأَلُنَا بِهِ الْمَلَكَانِ

زندگی ما در قبر پس از مرگ حقیقت دارد، و دو فرشته در آنجا ما را بازپرسی می‌کنند

وَالْقَبْرُ صَحَّ نَعِيمُهُ وَعَذَابُهُ * وَكِلاَهُمَا لِلنَّاسِ مُدَّخَرَانِ

نعمت و عذاب قبر هر دو ثابت است و برای مردم ذخیره شده‌اند

وَالْبَعْثُ بَعْدَ الْمَوْتِ وَعْدٌ صَادِقٌ * بِإِعَادَةِ الأَرْوَاحِ فِي الأَبْدَانِ

و رستاخیز(زنده شدن) پس از مرگ وعده‌ای راست است؛ با بازگرداندن ارواح به بدن‌ها

وَصِرَاطُنَا حَقٌّ وَحَوْضُ نَبِيِّنَا * صِدْقٌ لَهُ عَدَدُ النُّجُومِ أَوَانِي

راه و مسیر ما حق است و حوضِ پیامبر ما نیز حقیقت دارد؛ ظرف‌هایش به شمارهٔ ستارگان است

يُسْقَى بِهَا السُّنِّيُّ أَعْذَبَ شَرْبَةٍ * وَيُذَادُ كُلُّ مُخَالِفٍ فَتَّانِ

اهل سنت از آن پاکیزه ترین نوشیدنی را می‌نوشند، و هر بدعت پیشه ی فتنه‌گر از آن رانده می‌شود

وَكَذَلِكَ الأَعْمَالُ يَوْمَئِذٍ تُرَى * مَوْضُوعَةً فِي كِفَّةِ الْمِيزَانِ

همچنین در آن روز، اعمالِ بندگان دیده می‌شود که در کفهٔ ترازو گذاشته شده است

وَالْكُتْبُ يَوْمَئِذٍ تَطَايَرُ فِي الْوَرَى * بِشَمَائِلِ الأَيْدِي وَبِالأَيْمَانِ

در آن روز، نامه‌ها (ی اعمال) در میان مردم پراکنده می‌شود، برخی به دست چپ، و برخی به دست راستشان میرسد

وَاللهُ يَوْمَئِذٍ يَجِيءُ لِعَرْضِنَا * مَعَ أَنَّهُ فِي كُلِّ وَقْتٍ دَانِ

و خداوند در آن روز برای رسیدگی به حساب ما می‌آید، با آنکه او همیشه و در هر لحظه، نزدیک و حاضر است

وَالأَشْعَرِيُّ يَقُولُ يَأْتِي أَمْرُهُ * وَيَعِيبُ وَصْفَ اللهِ بِالإِتْيَانِ

واما اشعری می‌گوید که امر خدا می‌آید، و وصف «آمدن» را برای خدا ناپسند می‌شمارد

وَاللهُ فِي الْقُرْآنِ أَخْبَرَ أَنَّهُ * يَأْتِي بِغَيْرِ تَنَقُّلٍ وَتَدَانِ

و خداوند در قرآن خبر داده که در قیامت می‌آید، بی‌نیاز از جابه‌جایی و نزدیکی مکانی

وَعَلَيْهِ عَرْضُ الْخَلْقِ يَوْمَ مَعَادِهِمْ * لِلْحُكْمِ كَيْ يَتَنَاصَفَ الْخَصْمَانِ

و بر اوست که خلق در روز بازگشتشان عرضه می‌شوند، برای داوری، تا دو طرفِ دعوا به حق خود برسند

وَاللهُ يَوْمَئِذٍ نَرَاهُ كَمَا نَرَى * قَمَرًا بَدَا لِلسِّتِّ بَعْدَ ثَمَانِ

و در آن روز، خداوند را خواهیم دید، همان‌گونه که

ماه شب ششمی که بعد از شب هشتم است (ماه شب چهارده) را می‌بینیم؛ روشن و آشکار

يَوْمُ الْقِيَامَةِ لَوْ عَلِمْتَ بِهَوْلِهِ * لَفَرَرْتَ مِنْ أَهْلٍ وَمِنْ أَوْطَانِ

روز قیامت، اگر از هول و هراسش آگاه بودی، از خانواده و وطن خود می‌گریختی

يَوْمٌ تَشَقَّقَتِ السَّمَاءُ لِهَوْلِهِ * وَتَشِيبُ فِيهِ مَفَارِقُ الْوِلْدَانِ

روزی که آسمان از شدت آن شکافته می‌شود، و موی کودکانِ خردسال در آن، از ترس، سپید می‌گردد

يَوْمٌ عَبُوسٌ قَمْطَرِيرٌ شَرُّهُ * فِي الْخَلْقِ مُنْتَشِرٌ عَظِيمُ الشَّانِ

روزی سخت و عبوس، بسیار سهمگین، که شرّ و هولش در میان آفریدگان پراکنده و بس عظیم است

وَالْجَنَّةُ الْعُلْيَا وَنَارُ جَهَنَّمٍ * دَارَانِ لِلْخَصْمَيْنِ دَائِمَتَانِ

و بهشت والا و دوزخ واتش جهنم، دو سرای همیشگی‌اند برای دو گروهِ متخاصم

يَوْمٌ يَجِيءُ الْمُتَّقُونَ لِرَبِّهِمْ * وَفْدًا عَلَى نُجُبٍ مِنَ الْعِقْيَانِ

روزی‌ست که پرهیزگاران به سوی پروردگارشان می‌آیند، چون هیئتی باشکوه، بر شتران گران بها و آراسته سوارند

وَيَجِيءُ فِيهِ الْمُجْرِمُونَ إِلَى لَظَى * يَتَلَمَّظُونَ تَلَمُّظَ الْعَطْشَانِ

و در همان روز، مجرمان بسوی دوزخ لَظی رانده می‌شوند، در حالی که لب‌های خود را چون تشنه‌ای بی‌قرار می‌لیسند

وَدُخُولُ بَعْضِ الْمُسْلِمِينَ جَهَنَّمِ * بِكَبَائِرِ الآثَامِ وَالطُّغْيَانِ

و برخی از مسلمانان نیز وارد جهنم می‌گردند، بسبب گناهان بزرگ و سرکشی‌هایی که مرتکب شده‌اند

وَاللهُ يَرْحَمُهُمْ بِصِحَّةِ عَقْدِهِمْ * وَيُبَدِّلُوا مِنْ خَوْفِهِمْ بِأَمَانِ

و خداوند بسبب درستی اعتقادشان، بر آنان رحم می‌آورد، و ترسشان را به امنیت و آرامش بدل می‌سازد

وَشَفِيعُهُمْ عِنْدَ الْخُرُوجِ مُحَمَّدٌ * وَطُهُورُهُمْ فِي شَاطِئِ الْحَيَوَانِ

شفاعت‌کننده‌شان در هنگام بیرون آمدن از دوزخ، محمد علیه الصلاة و السلام است،

و پاک‌شدن‌شان در کنار رود «حَیَوان» (رود زنده‌کننده) انجام می‌شود

حَتَّى إِذَا طَهُرُوا هُنَالِكَ أُدْخِلُوا * جَنَّاتِ عَدْنٍ وَهْيَ خَيْرُ جِنَانِ

تا آنگاه که کاملاً پاک شدند، در همان‌جا وارد می‌گردند بهشت‌های عدن را؛ که برترین بهشت‌هاست

فَاللهُ يَجْمَعُنَا وَإِيَّاهُمْ بِهَا * مِنْ غَيْرِ تَعْذِيبٍ وَغَيْرِ هَوَانِ

پس خداوند ما را و آنان را در آن بهشت گرد هم آورد، بی‌آنکه عذابی باشد و بی‌آنکه خوار و زبون باشیم

وَإِذَا دُعِيتَ إِلَى أَدَاءِ فَرِيضَةٍ * فَانْشَطْ وَلاَ تَكُ فِي الإِجَابَةِ وَانِي

و هرگاه به انجام واجبی فراخوانده شدی، با نشاط برخیز و در پاسخ دادن سستی نکن

قُمْ بِالصَّلاَةِ الْخَمْسِ وَاعْرِفْ قَدْرَهَا * فَلَهُنَّ عِنْدَ اللهِ أَعْظَمُ شَانِ

نمازهای پنج گانه را برپا دار و ارزش آن‌ها را بدان، که نزد خداوند مقامی بزرگ دارند

لاَ تَمْنَعَنَّ زَكَاةَ مَالِكَ ظَالِمًا * فَصَلاَتُنَا وَزَكَاتُنَا أُخْتَانِ

و زکات مال خود را از روی ظلم ترک مکن، که نماز و زکات، چون دو خواهر به‌هم پیوسته‌اند

وَالوِتْرُ بَعْدَ الْفَرْضِ آكَدُ سُنَّةٍ * وَالْجُمْعَةُ الزَّهْرَاءِ وَالْعِيدَانِ

وتر پس از نمازهای واجب، مؤکدترین سنت است، و نماز جمعه‌ی درخشان و نیز نمازهای عید

مَعَ كُلِّ بَرٍّ صَلِّهَا أَوْ فَاجِرٍ * مَا لَمْ يَكُنْ فِي دِينِهِ بِمُشَانِ

با هر نیکوکار یا حتی بدکار، نماز جمعه و عید را به‌جا آور، تا زمانی‌که در دین، انحراف یا بدعتی نداشته باشد

وَصِيَامُنَا رَمَضَانَ فَرْضٌ وَاجِبٌ * وَقِيَامُنَا الْمَسْنُونُ فِي رَمَضَانِ

و روزه‌داری ما در ماه رمضان، فریضه‌ای واجب است، و نماز شبِ رمضان، سنتی ارزشمند و مورد تأکید است

صَلَّى النَّبِيُّ بِهِ ثَلاَثًا رَغْبَةً * وَرَوَى الْجَمَاعَةُ أَنَّهَا ثِنْتَانِ

پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) نماز تراویح را سه شب از روی میل خواند،

و جماعتی از صحابه روایت کردند که آن را دو شب نیز به‌جا آورد

إِنَّ التَّرَاوِحَ رَاحَةٌ فِي لَيْلِهِ * وَنَشَاطُ كُلِّ عُوَيْجِزٍ كَسْلاَنِ

بی‌گمان تراویح، آرامشی است در شب‌های رمضان، و نیروبخش هر سالخورده‌ی خسته دل و تنبل است

عقاید سلف صالح ـ مانند صحابه و تابعین و ائمه اهل سنت همچون مالک، شافعی، احمد و ابو حنیفه که رحمت الله بر انها باد در اصول اسلام بر همان پنج رکن اساسی استوار است: شهادتین (گواهی به یگانگی الله و رسالت محمد ﷺ)، نماز، زکات، روزه رمضان و حج برای استطاعت دار. آنان این ارکان را واجبات غیرقابل انکار اسلام می‌دانستند و هرگونه ترک عمدی آنها (به ویژه نماز و زکات) را نشانه گمراهی یا حتی کفر می‌دانستند. در مورد نماز شب و تراویح، اهل سنت آن را از سنت‌های مؤکد رسول الله ﷺ می‌دانند. پیامبر اکرم در رمضان چند شب با جماعت تراویح را خواند و سپس برای آنکه بر مسلمانان واجب نشود، از آمدن به مسجد خودداری کرد (صحیح بخاری، حدیث ۱۱۲۹). خلفای راشدین، به ویژه عمر بن خطاب، آن را با جماعت برگزار کردند (صحیح بخاری، حدیث ۲۰۱۰)، و علما آن را به معنای احیای سنت متروکه دانسته‌اند. بنابراین، تراویح در نزد اهل سنت سنتی مؤکد و نماز شب به طور کلی عبادتی بزرگ و مورد تأکید است که در تهجد پیامبر ﷺ ریشه دارد و تنها اهل بدعت، مانند رافضه و برخی فرقه‌های گمراه، با آن مخالفت کرده‌اند و این مخالفت نشانه خروج از راه اهل سنت است و همچنین زکات یکی از ارکان پنج‌گانه اسلام و واجبی مالی است که ترک آن گناهی بزرگ شمرده می‌شود. قرآن بارها زکات را همراه با نماز ذکر کرده است (مثلاً: التوبة: 5 – فَإِن تابوا وأقاموا الصلاة وآتوا الزكاة فخلوا سبيلهم)، و اهل سنت اتفاق دارند که کسی که منکر وجوب زکات باشد، کافر است؛ و کسی که از روی بخل نپردازد، گناهکار و سزاوار عذاب است.

پس از وفات پیامبر ﷺ، گروهی از قبایل از پرداخت زکات به خلیفه مسلمین خودداری کردند. ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه با قاطعیت اعلام کرد: “والله لأقاتلن من فرق بين الصلاة والزكاة، فإن الزكاة حق المال.” (صحیح بخاری، حدیث ۱۳۹۹). او حتی گفت: «اگر ریسمانی که در زمان پیامبر می‌دادند، ندهند، با آنان می‌جنگم.» جنگ با مانعین زکات که به ردّه معروف شد، با تأیید صحابه انجام شد و نشانگر جایگاه حیاتی زکات در اسلام است

وَاللهِ مَا جَعَلَ التَّرَاوِحَ مُنْكَرًا * إلاَّ الْمَجُوسُ وَشِيعَةُ الصُّلْبَانِ

به خدا سوگند، هیچ کس نماز تراویح را منکر نشد،

مگر مجوس (آتش‌پرستان) و پیروان صلیب (نصارا و اهل بدعت)

وَالْحَجُّ مُفْتَرَضٌ عَلَيْكَ وَشَرْطُهُ * أَمْنُ الطَّرِيقِ وَصِحَّةُ الأَبْدَانِ

و حج، فریضه‌ای است که بر تو واجب گشته، اما شرط آن، امنیت راه و سلامت بدن است

كَبِّرْ هُدِيتَ عَلَى الْجَنَائِزِ أَرْبَعًا * وَاسْأَلْ لَهَا بِالْعَفْوِ وَالْغُفْرَانِ

بر جنازه‌ها – اگر هدایت یافته‌ای – چهار تکبیر بگو، و برای آنان طلب عفو و آمرزش از خدا کن

إنَّ الصَّلاَةَ عَلَى الْجَنَائِزِ عِنْدَنَا * فَرْضُ الْكِفَايَةِ لاَ عَلَى الأَعْيَانِ

زیرا نماز خواندن بر جنازه‌ها به باور ما واجب کفایی است، نه واجب عینی بر هر فرد مسلمان

إنَّ الأَهِلَّةَ لِلأَنَامِ مَوَاقِتٌ * وَبِهَا يَقُومُ حِسَابُ كُلِّ زَمَانِ

و همانا هلال‌های ماه، برای مردم زمان سنج‌اند، و با آن هاست که حساب تمام ایام و زمان‌ها سامان می‌گیرد

لاَ تُفْطِرَنَّ وَلاَ تَصُمْ حَتَّى يَرَى * شَخْصَ الْهِلاَلِ مِنَ الْوَرَى إثْنَانِ

نه روزه بگیر و نه افطار کن تا وقتی دو نفر عادل و قابل اعتماد، با چشم خود هلال ماه را نبینند،

مُتَثَبِّتَانِ عَلَى الَّذِي يَرَيَانِهِ * حُرَّانِ فِي نَقْلَيْهِمَا ثِقَتَانِ

آن دو باید در دیدن ماه ثابت قدم و مورد اعتماد باشند؛ دو انسان آزاد و مورد اطمینان

لاَ تَقْصِدَنَّ لِيَوْمِ شَكٍّ عَامِدًا * فَتَصُومَهُ وَتَقُولَ مِنْ رَمَضَانِ

و آگاه باش که عمداً در روزی که شک داری (که آیا رمضان است یا نه)،

روزه نگیری و بعد نگویی که از رمضان بوده است

لاَ تَعْتَقِدْ دِينَ الرَّوَافِضِ إنَّهُمْ * أَهْلُ الْمُحَالِ وَحِزْبَةُ الشَّيْطَانِ

به دین رافضیان (شیعیان) باور نداشته باش، چراکه آن‌ها اهل باطل‌اند و از یاران شیطان اند

جَعَلُوا الشُّهُورَ عَلَى قِيَاسِ حِسَابِهِمْ * وَلَرُبَّمَا كَمَلاً لَنَا شَهْرَانِ

انها ماه‌های قمری را طبق محاسبات خود تنظیم می‌کنند، در حالی که گاه دو ماه کامل برای ما پیش می‌آید

وَلَرُبَّمَا نَقَصَ الَّذِي هُوَ عِنْدَهُمْ * وَافٍ وَأَوْفَى صَاحِبُ النُّقْصَانِ

و چه بسا ماهی که نزد آن‌ها کامل است، در واقع ناقص باشد، و آنکه ناقص دانسته شده، کامل‌تر باشد

إِنَّ الرَّوَافِضَ شَرُّ مَنْ وَطِئَ الْحَصَا * مِنْ كُلِّ إِنْسٍ نَاطِقٍ أَوْ جَانِ

بی‌گمان، رافضیان (شیعیان) بدترین کسانی هستند که بر زمین گام نهاده‌اند؛ چه از انسان‌ها و چه از جنّیان

مَدَحُوا النَّبِيَّ وَخَوَّنُوا أَصْحَابَهُ * وَرَمَوْهُمُ بِالظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ

پیامبر را ستودند، اما یاران او را به خیانت متهم کردند و آن‌ها را به ظلم و دشمنی نسبت دادند

حَبُّوا قَرَابَتَهُ وَسَبُّوا صَحْبَهُ * جَدَلاَنِ عِنْدَ اللهِ مُنْتَقِضَانِ

خویشان پیامبر را دوست داشتند، ولی یارانش را دشنام دادند؛ این دو ادعا نزد خدا با هم ناسازگارند

فَكَأَنَّمَا آلُ النَّبِيِّ وَصَحْبُهُ * رُوحٌ يَضُمُّ جَمِيعَهَا جَسَدَانِ

گویا اهل‌بیت و اصحاب پیامبر همچون دو پیکری‌اند که یک روح مشترک آن‌ها را دربر گرفته است

فِئَتَانِ عَقْدُهُمَا شَرِيعَةُ أَحْمَدٍ * بِأَبِي وَأُمِّي ذَانِكَ الْفِئَتَانِ

دو گروه‌اند که پیمانشان بر شریعت احمدی بسته شده است؛ پدر و مادرم فدای آن دو گروه باد

فِئَتَانِ سَالِكَتَانِ فِي سُبُلِ الْهُدَى * وَهُمَا بِدِينِ اللهِ قَائِمَتَانِ

دو گروهی که راه هدایت را پیموده‌اند و بر دین خدا استوار ایستاده‌اند

قُلْ إِنَّ خَيْرَ الأَنْبِيَاءِ مُحَمَّدٌ * وَأَجَلَّ مَنْ يَمْشِي عَلَى الْكُثْبَانِ

بگو: بهترین پیامبران محمد است، و شریف ترین کسی که بر روی ریگزارها گام نهاده است

وَأَجَلَّ صَحْبِ الرُّسْلِ صَحْبُ مُحَمَّدٍ * وَكَذَاكَ أَفْضَلُ صَحْبِهِ الْعُمَرَانِ

برترین یاران پیامبران، یاران محمدند، و از میان آنان، بهترینْ آن دو عمرند (ابوبکر و عمر)

رَجُلاَنِ قَدْ خُلِقَا لِنَصْرِ مُحَمَّدٍ * بِدَمِي وَنَفْسِي ذَانِكَ الرَّجُلاَنِ

دو مردی که برای یاری محمد آفریده شده‌اند؛ جان و خونم فدای آن دو مرد باد

فَهُمَا اللَّذَانِ تَظَاهَرَا لِنَبِيِّنَا * في نَصْرِهِ وَهُمَا لَهُ صِهْرَانِ

آنان همان کسانی‌اند که در حمایت از پیامبر ما همدست شدند، و پیامبر داماد هردو انهاست

بِنْتَاهُمَا أَسْنَى نِسَاءِ نَبِيِّنَا * وَهُمَا لَهُ بِالْوَحْيِ صَاحِبَتَانِ

دخترانشان شریف ترین زنان پیامبر ما هستند، و هر دو نیز در لحظات وحی، همراه و همراز او بودند

أَبَوَاهُمَا أَسْنَى صَحَابَةِ أَحْمَدٍ * يَا حَبَّذَا الأَبَوَانِ وَالْبِنْتَانِ

پدران آن دو بانوی گرامی، شریف‌ترین یاران پیامبر احمدند؛ چه نیکو پدرانی و چه نیکو دخترانی

وَهُمَا وَزِيرَاهُ اللَّذَانِ هُمَا هُمَا * لِفَضَائِلِ الأَعْمَالِ مُسْتَبِقَانِ

آن دو، وزیران پیامبر بودند؛ همان دو که در انجام کارهای نیک، همیشه پیش‌گام بودند

وَهُمَا لأَحْمَدَ نَاظِرَاهُ وَسَمْعُهُ * وَبِقُرْبِهِ في الْقَبْرِ مُضْطَجِعَانِ

آنان چشم و گوش احمد بودند؛ و اکنون نیز در کنار او، در آرامگاهش آرمیده‌اند

كَانَا عَلَى الإِسْلاَمِ أَشْفَقَ أَهْلِهِ * وَهُمَا لِدِينِ مُحَمَّدٍ جَبَلاَنِ

آن دو (ابوبکر و عمر) دلسوزترین افراد برای اسلام بودند،

و هر یک چون کوهی استوار برای دین محمدعلیه الصلاة و السلام هستند

أَصْفَاهُمَا أَقْوَاهُمَا أَخْشَاهُمَا * أَتْقَاهُمَا في السِّرِّ وَالإِعْلاَنِ

خالص‌ترین، نیرومندترین و خداترس‌ترینِ آن دو،

همان کسی است که در نهان و آشکار، پرهیزگارترین بود

أَسْنَاهُمَا أَزْكَاهُمَا أَعْلاَهُمَا * أَوْفَاهُمَا في الْوَزْنِ وَالرُّجْحَانِ

برترین، پاکیزه‌ترین و والاترینشان، سنگین‌وزن‌ترین و برجسته‌ترین در ترازوی فضیلت‌هاست

.

صِدِّيقُ أَحْمَدَ صَاحِبُ الْغَارِ الَّذِي * هُوَ فِي الْمَغَارَةِ وَالنَّبِيُّ اثْنَانِ

همان صدیقِ پیامبر (ابوبکر) است، یار غار، همان که در غار همراه با پیامبر، دو تن بودند

أَعْنِي أَبَا بَكْرِ الَّذِي لَمْ يَخْتَلِفْ * مِنْ شَرْعِنَا فِي فَضْلِهِ رَجُلاَنِ

مقصودم ابوبکر است؛ همان کسی که هیچ دو نفری در برتری‌اش در دین ما اختلاف نکرده‌اند

هُوَ شَيْخُ أَصْحَابِ النَّبِيِّ وَخَيْرُهُمْ * وَإِمَامُهُمْ حَقًّا بِلاَ بُطْلاَنِ

او بزرگ ترین اصحاب پیامبر و بهترینِ آن‌هاست، و بدون هیچ تردیدی، پیشوای راستین آنان

وَأَبُو الْمُطَهَّرَةِ الَّتِي تَنْزِيهُهَا * قَدْ جَاءَنَا فِي النُّورِ وَالْفُرْقَانِ

و او پدر آن بانوی پاک سرشت است، که پاکی‌اش در «نور» و «فرقان» (قرآن) نازل شده است

أَكْرِمْ بِعَائِشَةَ الرِّضَا مِنْ حُرَّةٍ * بِكْرٍ مُطَهَّرَةِ الإِزَارِ حَصَانِ

چه گرامی است عایشه، بانوی آزاد و پاکـنهاد، دختری دوشیزه، پاکدامن و باعفّت

هِيَ زَوْجُ خَيْرِ الأَنْبِيَاءِ وَبِكْرُهُ * وَعَرُوسُهُ مِنْ جُمْلَةِ النِّسْوَانِ

او همسر بهترین پیامبران است و نخستین همسر دوشیزه‌ی او، و در میان زنان، عروس برگزیدهٔ اوست

هِيَ عِرْسُهُ هِيَ أُنْسُهُ هِيَ إِلْفُهُ * هِيَ حِبُّهُ صِدْقًا بِلاَ إِدْهَانِ

او همسرش بود، مونسش بود، محبوب و همراه دلش، دوست داشتنی‌اش، بی‌هیچ تظاهر و ریا

أَوَلَيْسَ وَالِدُهَا يُصَافِي بَعْلَهَا * وَهُمَا بِرُوحِ اللهِ مُؤْتَلِفَانِ

آیا پدر او (ابوبکر) با شوهرش (پیامبر صلی الله علیه وسلم) همدل و صمیمی نبود؟

آن دو با روح خدا (یعنی با ایمان و اخلاص الهی) متحد و همراه بودند

لَمَّا قَضَى صِدِّيقُ أَحْمَدَ نَحْبَهُ * دَفَعَ الْخِلاَفَةَ لِلإِمَامِ الثَّانِي

هنگامی که یار راستین احمد (یعنی ابوبکر) از دنیا رفت، خلافت را به امام دوم (عمر) سپرد

ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه افضل امت پس از پیامبر ﷺ است. او نخستین مرد مسلمان، یار غار در هجرت (التوبة: ۴۰)، جانشین بلافصل پیامبر، و خلیفه اول است. پیامبر درباره‌اش فرمود: «لو كنتُ متخذًا خليلًا غير ربي لاتخذتُ أبا بكر.» (متفق علیه). فضایل او متواتر، ایمانش استوار، و جایگاهش در اسلام بی‌نظیر است. محبت او واجب، و بغضش نشانه نفاق است

أَعْنِي بِهِ الْفَارُوقَ فَرَّقَ عَنْوَةً * بِالسَّيْفِ بَيْنَ الْكُفْرِ وَالإِيمَانِ

منظورم فاروق است، کسی که به قدرت شمشیر، میان کفر و ایمان خط تمایز کشید

هُوَ أَظْهَرَ الإِسْلاَمَ بَعْدَ خَفَائِهِ * وَمَحَا الظَّلاَمَ وَبَاحَ بِالْكِتْمَانِ

او (عمر) اسلام را پس از پنهان بودنش آشکار ساخت، تاریکی را زدود و آنچه پنهان بود، علنی کرد

وَمَضَى وَخَلَّى الأَمْرَ شُورَى بَيْنَهُمْ * في الأَمْرِ فَاجْتَمَعُوا عَلَى عُثْمَانِ

و پس از خود، خلافت را به شورای میان اصحاب سپرد، و در این شورا، همه بر خلافت عثمان توافق کردند

مَنْ كَانَ يَسْهَرُ لَيْلَهُ في رَكْعَةٍ * وِتْرًا فَيُكْمِلُ خَتْمَةَ الْقُرْآنِ

کسی که شب هایش را در نماز شب بیدار می‌ماند، و با نماز وتر، ختم قرآن را به پایان می‌رساند

وَلِيَ الْخِلاَفَةَ صِهْرُ أَحْمَدَ بَعْدَهُ * أَعْنِي عَلِيَّ الْعَالِمَ الرَّبَّانِي

پس از او (علی)، داماد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) خلافت را به دست گرفت،

منظورم علی (رضی‌الله عنه) است، عالم ربانی

زَوْجَ الْبَتُولِ أَخَا الرَّسُولِ وَرُكْنَهُ * لَيْثَ الْحُرُوبِ مُنَازِلَ الأَقْرَانِ

همسر فاطمه زهرا، برادر و تکیه‌گاه پیامبر، شیر میدان‌های جنگ، که حریفان را زمین‌گیر می‌کرد

سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ الْخِلاَفَةَ رُتْبَةً * وَبَنَى الإِمَامَةَ أَيَّمَا بُنْيَانِ

پاک و منزه است خدایی که خلافت را مقامی بلند قرار داد، و امامت را بر بنیانی استوار بنا کرد

وَاسْتَخْلَفَ الأَصْحَابَ كَيْ لاَ يَدَّعِي * مِنْ بَعْدِ أَحْمَدَ في النُّبُوَّةِ ثَانِي

و اصحاب را جانشین کرد، تا کسی پس از پیامبر دعوی پیامبری نکند و نبوت را به نادرستی به خود نسبت ندهد

عقیده اهل سنت درباره خلافت پس از رسول الله ﷺ بر این اساس است که خلافت مسئله‌ای دنیوی با بُعد دینی است که با اجماع و بیعت اهل حل و عقد تعیین می‌شود، نه نصّ شرعی خاص. آنان معتقدند که خلافت به ترتیب به ابوبکر صدیق، سپس عمر بن خطاب، سپس عثمان بن عفان و پس از آن علی بن ابی‌طالب رضی‌الله‌عنهم رسید، و این چهار تن “خلفای راشدین” نام دارند. خلافت ابوبکر را بهترین و مشروع ترین انتخاب امت می‌دانند، زیرا با اجماع صحابه و با شوری آغاز شد. اهل سنت بر این باورند که محبت همه صحابه واجب است و سبّ یا تکفیر خلفای راشدین بدعتی گمراه‌کننده است

أَكْرِمْ بِفَاطِمَةَ الْبَتُولِ وَبَعْلِهَا * وَبِمَنْ هُمَا لِمُحَمَّدٍ سِبْطَانِ

گرامی‌دار فاطمهٔ پاکدامن را و شوهرش را،

و فرزندانی که این دو برای محمد صلی الله علیه وسلم داشتند؛ دو نوهٔ بزرگوارش (حسن و حسین)

غُصْنَانِ أَصْلُهُمَا بِرَوْضَةِ أَحْمَدٍ * لله دَرُّ الأَصْلِ وَالْغُصْنَانِ

دو شاخه‌اند از درختی که ریشه‌اش در باغ پیامبر صلی الله علیه وسلم است،

آفرین بر آن اصل (پیامبر صلی الله علیه وسلم) و آن شاخه‌ها (نوه‌هایش) که چه با برکت‌اند

أَكْرِمْ بِطَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ وَسَعْدِهِمْ * وَسَعِيدِهِمْ وَبِعَابِدِ الرَّحْمَنِ

گرامی‌دار طلحة، زبیر و سعدشان را، و نیز سعیدشان و عابد رحمان (عبدالرحمن بن عوف)

وَأَبِي عُبَيْدَةَ ذِي الدِّيَانَةِ وَالتُّقَى * وَامْدَحْ جَمَاعَةَ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ

و (نیز گرامی‌دار) ابوعبیده را، آن مرد دیندار و پرهیزکار، و همهٔ یاران بیعت رضوان را ستایش کن

قُلْ خَيْرَ قَوْلٍ فِي صَحَابَةِ أَحْمَدٍ * وَامْدَحْ جَمِيعَ الآلِ وَالنِّسْوَانِ

بهترین سخن را دربارهٔ اصحاب پیامبر احمد (صلی الله علیه وسلم) بگو،

و همهٔ خاندان و زنان پیامبر را نیز ستایش کن

دَعْ مَا جَرَى بَيْنَ الصَّحَابَةِ فِي الْوَغَى * بِسُيُوفِهِمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ

آنچه در میدان‌های جنگ میان صحابه رخ داد را واگذار (درباره‌اش وارد مشاجره مشو)،

زیرا که آن روز که دو گروه روبه‌رو شدند، کار با شمشیر بود[1]

فَقَتِيلُهُمْ مِنْهُمْ وَقَاتِلُهُمْ لَهُمْ * وَكِلاَهُمَا فِي الْحَشْرِ مَرْحُومَانِ

پس کشته‌شدگان از خودشان بودند و کُشندگان نیز از ایشان،

و هر دو گروه (در قیامت) مشمول رحمت‌اند[2]

1. اشاره به درگیری‌هایی مانند جنگ جمل و صفین، و رعایت ادب نسبت به همهٔ طرفین از صحابه را دارد

2.خون ریزیهای جنگ جمل

وَاللهُ يَوْمَ الْحَشْرِ يَنْزَعُ كُلَّ مَا * تَحْوِي صُدُورُهُمُ مِنَ الأَضْغَانِ

و خداوند در روز قیامت، همهٔ آنچه را که سینه‌های‌شان از کینه‌ها در خود داشته باشد، برخواهد داشت[1]

وَالْوَيْلُ لِلرَّكْبِ الَّذِيْنَ سَعَوا إِلَى * عُثْمَانَ فَاجْتَمَعُوا عَلَى الْعِصْيَانِ

وای بر گروهی که به سوی عثمان شتافتند (برای فتنه‌گری)، و همداستان بر نافرمانی و قتل او شدند[2]

وَيْلٌ لِمَنْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ فَإِنَّهُ * قَدْ بَاءَ مِنْ مَوْلَاهُ بِالْخُسْرَانِ

وای بر آن‌که حسین را به قتل رساند بی‌گمان با زیان و خسران به سوی مولایش بازگشت[3]

لَسْنَا نُكَفِّرُ مُسْلِمًا بِكَبِيرَةٍ * فَاللهُ ذُو عَفْوٍ وَذُو غُفْرَانِ

ما به‌خاطر یک گناه کبیره، هیچ مسلمانی را تکفیر نمی‌کنیم، زیرا خداوند آمرزنده و دارای گذشت فراوان است

لاَ تَقْبَلَنَّ مِنَ التَّوَارِخَ كُلَّ مَا * جَمَعَ الرُّوَاةُ وَخَطَّ كُلُّ بَنَانِ

هر آنچه را که در تاریخ‌ها آمده، بی‌چون‌وچرا نپذیر،

چرا که راویان آن را گرد آورده‌اند و هر دستی آن را نوشته است

اِرْوِ الْحَدِيثَ الْمُنْتَقَى عَنْ أَهْلِهِ * سِيمَا ذَوِي الأَحْلاَمِ وَالأَسْنَانِ

روایت کن حدیث برگزیده و صحیح را از اهل آن، به‌ویژه از صاحبان خرد و تجربه، یعنی بزرگ‌ترها و دانایان

كَابْنِ الْمُسَيِّبِ وَالْعَلاَءِ وَمَالِكٍ * وَاللَّيْثِ وَالزُّهْرِيِّ أَوْ سُفْيَانِ

مانند روایت‌های ابن‌المسیب، و علاء، و مالک، و همچنین لیث، و الزهری، یا سفیان

وَاحْفَظْ رِوَايَةَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ * فَمَكَانُهُ فِيهَا أَجَلُّ مَكَانِ

و روایت جعفر بن محمد را نیز حفظ کن، زیرا جایگاهش در علم حدیث جایگاه والایی است

1.اشاره به آیه‌ای از قرآن دارد که خداوند در قیامت کینه‌ها را از دل اهل ایمان می‌زداید (سوره حجر، آیه ۴۷)

2. تاسف و نکوهش قاتلان خلیفه سوم، عثمان بن عفان رضی‌الله‌عنه

3. نکوهش شدید قاتلان امام حسین بن علی رضی‌الله‌عنه، با لحنی قرآنی و کوبنده

وَاحْفَظْ لأَهْلِ الْبَيْتِ وَاجِبَ حَقِّهِمْ * وَاعْرِفْ عَلِيًّا أَيَّمَا عِرْفَانِ

و حق خاندان پیامبر (اهل بیت) را نگه‌دار، و علی (رضی‌الله‌عنه) را به بهترین وجه بشناس و ارج نه

لاَ تَنْتَقِصْهُ وَلاَ تَزِدْ فِي قَدْرِهِ * فَعَلَيْهِ تَصْلَى النَّارَ طَائِفَتَانِ

نه از شأن او بکاه و نه در ارزش او بیفزا، زیرا دو گروه بخاطراین افراط و تفریط به آتش جهنم خواهند رسید

إِحْدَاهُمَا لاَ تَرْتَضِيهِ خَلِيفَةً * وَتَنُصُّهُ الأُخْرَى إِلَهًا ثَانِي

یکی از آن دو گروه، او را به عنوان خلیفه قبول ندارد، و دیگری او را به عنوان خدای دوم می‌نشاند

وَالْعَنْ زَنَادِقَةَ الرَّوَافِضِ إِنَّهُمْ * أَعْنَاقُهُمْ غُلَّتْ إِلَى الأَذْقَانِ

و لعنت بر کافران و بدعت گذاران روافض، که

گردن‌هایشان تا زیر چانه بسته و مقید است (یعنی محکوم به شکنجه‌اند)،

جَحَدُوا الشَّرَائِعَ وَالنُّبُوَّةَ وَاقْتَدَوا * بِفَسَادِ مِلَّةِ صَاحِبِ الإِيوَانِ

آنها انکار کردند قوانین و پیامبری را و پیروی کردند از فساد دین و آیین صاحب ایوان (اشاره به کسری)

لاَ تَرْكَنَنَّ إِلَى الرَّوَافِضِ إِنَّهُمْ * شَتَمُوا الصَّحَابَةَ دُونَمَا بُرْهَانِ

هرگز به «روافض» تکیه مکن، که آنها بی‌هیچ دلیل، صحابه را دشنام داده‌اند

لُعِنُوا كَمَا بَغَضُوا صَحَابَةَ أَحْمَدٍ * وَوِدَادُهُمْ فَرْضٌ عَلَى الإِنْسَانِ

آنها نفرین شده‌اند همان‌گونه که دشمنی کردند با صحابه پیامبر احمد، و محبت به صحابه واجب است بر انسان

رافضه به عقایدی باور دارند که از دیدگاه سلف امت و علمای اهل سنت، با اصول اسلام در تضاد است و در مواردی به شرک و کفر منتهی می‌شود. آنان در حق علی بن ابی‌طالب غلو کرده و برخی از آن‌ها مقام ربوبیت یا علم غیب برای او قائل‌اند. آنان به لعن و تکفیر صحابه، از جمله ابوبکر و عمر، معتقدند که این امر از نظر علما مصداق زِندقه و خروج از دین است. اعتقاد به تحریف قرآن، یعنی باور به اینکه آیات ولایت از قرآن حذف شده، از دیگر باورهای آنان است که به‌اتفاق علما کفر شمرده شده است. همچنین، رافضه در دعا و استغاثه، اهل‌بیت را واسطه حاجات خود قرار داده و از آنان یاری می‌طلبند، که این کار در نظر اهل سنت نوعی شرک اکبر است. اعتقاد به عصمت مطلق ائمه و این‌که آنان از خطا و گناه مصون‌اند نیز از باورهای باطل ایشان است که تنها برای پیامبران ثابت است. این مجموعه باورها از نگاه سلف، خروج از توحید و بدعتی بزرگ در دین شمرده می‌شود امام مالک بن أنس (م ۱۷۹ هـ): در مورد رافضی‌ها صحبت نکنید، چرا که آنان دروغ می‌گویند /السنّة للخلال، ج ۱، ص ۴۹۹ | شرح أصول اعتقاد أهل السنة للالکائی، ج ۸، ص ۱۲۶۹. امام احمد بن حنبل (م ۲۴۱ هـ): رافضه قومي بد هستند. نه به نصاری شباهت دارند و نه به یهود. بلکه از آن‌ها هم بدترند. آنان بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم دروغ بسته‌اند /السنّة للخلال، ج ۱، ص ۴۹۴ | السنة لعبدالله بن أحمد بن حنبل، ص ۳۵۷، حدیث ۷۸۱ امام احمد بن حنبل گفت: هرکس گمان کند که علي، همان خداست، یا اینکه پیامبر چیزی از وحي را پنهان کرده، کافر است. /لسنة لابن عبدالله بن أحمد بن حنبل، صفحه ۳۵۷، حدیث شماره ۷۸۱ امام مالک گفت: کسي که به صحابه ناسزا بگوید، بهره‌ای از اسلام ندارد. ابن تیمیه، الصارم المسلول على شاتم الرسول، صفحه ۵۷۴ ابن‌کثیر می‌گوید: هر کس یکی از صحابه را تحقیر یا خوار بشمارد، او زندیق است. ابن کثیر، البداية والنهاية، جلد ۸، صفحه ۱۴۸

حُبُّ الصَّحَابَةِ وَالْقَرَابَةِ سُنَّةٌ * أَلْقَى بِهَا رَبِي إِذَا أَحْيَانِي

دوست داشتن صحابه و خاندان پیامبر، سنت است

که با آن، پروردگارم را ملاقات خواهم کرد وقتی که مرا زنده کند (در قیامت)

اِحْذَرْ عِقَابَ اللهِ وَارْجُ ثَوَابَهُ * حَتَّى تَكُونَ كَمَنْ لَهُ قَلْبَانِ

از عذاب خدا بترس و به پاداشش امیدوار باش

تا چنان باشی که گویی دو دل در سینه دارد (یعنی با تمام وجود مراقب و مشتاق باشی)

إِيمَانُنَا بِاللهِ بَيْنَ ثَلاَثَةٍ * عَمَلٍ وَقَوْلٍ وَاعْتِقَادِ جَنَانِ

ایمان ما به خدا مرکب از سه چیز است — عمل (کردار)، گفتار (اظهار زبانی)، و اعتقاد دل (باور قلبی)

وَيَزِيدُ بِالتَّقْوَى وَيَنْقُصُ بِالرَّدَى * وَكِلاَهُمَا فِي الْقَلْبِ يَعْتَلِجَانِ

و (ایمان) با پرهیزگاری افزایش می‌یابد و با گناه و تباهی کاهش می‌یابد،

و هر دو (افزایش و کاهش ایمان) در دل به هم می‌پیچند و درون انسان حرکت دارند

وَإِذَا خَلَوْتَ بِرِيبَةٍ فِي ظُلْمَةٍ * وَالنَّفْسُ دَاعِيَةٌ إِلَى الطُّغْيَانِ

و چون در خلوتی در تاریکی به کاری مشکوک و گناه‌آلود وسوسه شدی،

و نفس تو را به سوی سرکشی و نافرمانی فرا می‌خوانَد،

فَاسْتَحْيِ مِنْ نَظَرِ الإِلَهِ وَقُلْ لَهَا * إِنَّ الَّذِي خَلَقَ الظَّلاَمَ يَرَانِي

از نگاه خداوند شرم کن و به نفست بگو — همانا کسی که تاریکی را آفریده، مرا می‌بیند

كُنْ طَالِبًا لِلْعِلْمِ وَاعْمَلْ صَالِحًا * فَهُمَا إِلَى سُبُلِ الْهُدَى سَبَبَانِ

جویندهٔ دانش باش و کار نیک انجام ده، — که این دو، دو وسیله برای رسیدن به راه‌های هدایت‌اند

لاَ تَتَّبِعْ عِلْمَ النُّجُومِ فَإِنَّهُ * مُتَعَلِّقٌ بِزَخَارِفِ الْكُهَّانِ

از دنبال کردن علم نجوم (به‌معنای طالع‌بینی و پیش‌گویی از ستارگان) پرهیز کن،

زیرا که به خرافات و آرایش‌های دروغینِ کهانت و ساحری وابسته است

عِلْمُ النُّجُومِ وَعِلْمُ شَرْعِ مُحَمَّدٍ * فِي قَلْبِ عَبْدٍ لَيْسَ يَجْتَمِعَانِ

علم نجوم (طالع‌بینی) و علم شریعت محمدی — در دل بنده‌ای با ایمان، هرگز با هم جمع نمی‌شوند

لَوْ كَانَ عِلْمٌ لِلْكَوَاكِبِ أَوْ قَضَا * لَمْ يَهْبِطِ الْمِرِّيخُ فِي السَّرَطَانِ

اگر برای ستارگان علمی (مؤثر در سرنوشت انسان‌ها) یا قضایی (تقدیر قطعی) وجود داشت،

سیاره مریخ در برج سرطان نزول نمی‌کرد[1]

وَالشَّمْسُ فِي الْحَمْلِ الْمُضِيءِ سَرِيعَةٌ * وَهُبُوطُهَا فِي كَوْكَبِ الْمِيزَانِ

و خورشید در برج حَمَل (برجی در بهار که نزد منجمان جایگاه قوت خورشید است) سریع‌السیر است،

اما سقوطش در برج میزان (جایی که خورشید ضعیف تلقی می‌شود) اتفاق می‌افتد[2]

وَالشَّمْسُ مُحْرِقَةٌ لِسِتَّةِ أَنْجُمٍ * لَكِنَّهَا وَالْبَدْرُ يَنْخَسِفَانِ

خورشید با حرارت خود، شش ستاره (سیاره) را می‌سوزاند،

اما خودش و ماه کامل (بدر) دچار خسوف و کسوف می‌شوند

وَلَرُبَّمَا اسْوَدَّا وَغَابَ ضِيَاهُمَا * وَهُمَا لِخَوْفِ اللهِ يَرْتَعِدَانِ

چه بسا سیاه می‌شوند و نورشان می‌رود، — و آن دو (خورشید و ماه) از ترس خداوند به لرزه درمی‌افتند

أُرْدُدْ عَلَى مَنْ يَطْمَئِنُّ إِلَيْهِمَا * وَيَظُنُّ أَنَّ كِلَيْهِمَا رَبَّانِ

رد کن سخن کسی را که به آن دو (خورشید و ماه) دل بسته — و گمان می‌کند هر دوی‌شان دو خدا هستن[3]

---

1. شاعر اینجا از مفاهیم نجومی استفاده کرده و با نوعی طنز می‌گوید: اگر ستارگان واقعا سرنوشت می‌نوشتند، چرا مریخ در سرطان (برجی که در اصطلاح منجمان محل ضعف اوست) وارد می‌شود

2. یعنی با این‌که در برج حَمَل خورشید در اوج است و سریع حرکت می‌کند، اما به برج میزان می‌رسد که محل هبوط اوست. پس این تحرکات آسمانی، هیچ ارتباطی با امور زمینی و سرنوشت انسان ندارند، بلکه اموری طبیعی‌اند و قابل پیش بینی‌اند اما نه در معنای سرنوشت سازی

3. یعنی این اعتقاد باطل است که خورشید و ماه را صاحب تأثیر یا خدایانی بدانیم. توحید ایجاب می‌کند که همه چیز تحت فرمان الله باشد، نه این اجرام آسمانی

يَا مَنْ يُحِبُّ الْمُشْتَرِي وَعُطَارِدًا * وَيَظُنُّ أَنَّهُمَا لَهُ سَعْدَانِ

ای کسی که مشتری و عطارد را دوست می‌داری،

و گمان می‌کنی که این دو برایت دو ستاره‌ی سعد (نیک بختی) هستند

لِمَ يَهْبِطَانِ وَيَعْلُوَانِ تَشَرُّفًا * وَبِوَهْجِ حَرِّ الشَّمْسِ يَحْتَرِقَانِ

چرا آن‌ها (در نظر تو) بالا و پایین می‌روند تا شرافت یابند، در حالی که از شدت حرارت خورشید می‌سوزند

أَتَخَافُ مِنْ زُحَلٍ وَتَرْجُو الْمُشْتَرِي * وَكِلاَهُمَا عَبْدَانِ مَمْلُوكَانِ

از زحل می‌ترسی و به مشتری امید داری؟ در حالی که هر دو بنده‌اند و در مالکیت (الله) هستند

وَاللهِ لَوْ مَلَكَا حَيَاةً أَوْ فَنَا * لَسَجَدتُّ نَحْوَهُمَا لِيَصْطَنِعَانِ

قسم به الله، اگر این دو مالک زندگی یا مرگ بودند،

حتماً برایشان سجده می‌کردم تا مرا بیافرینند (یا چیزی برایم بسازند)

وَلِيَفْسِحَا فِي مُدَّتِي وَيُوَسِّعَا * رِزْقِي وَبِالإِحْسَانِ يَكْتَنِفَانِي

و (گمان می‌کنی) آن دو (یعنی سیارات یا ستارگان) باید برایم عمر را افزایش دهند،

و روزی‌ام را وسعت بخشند، و با احسان‌شان مرا دربر گیرند

بَلْ كُلُّ ذَلِكَ فِي يَدِ اللهِ الَّذِي * ذَلَّتْ لِعِزَّةِ وَجْهِهِ الثَّقَلاَنِ

نه، بلکه تمام این امور (طول عمر، روزی، احسان و ...) در دست خداوندی است

که جنّ و انس (ثقلان) در برابر شکوه و عزت روی او خاضع شده‌اند

فَقَدِ اسْتَوَى زُحَلٌ وَنَجْمُ الْمُشْتَرِي * وَالرَّأْسُ وَالذَّنَبُ الْعَظِيمُ الشَّانِ

(در واقع) زحل و ستاره مشتری،

و همچنین رأس و ذنب (عُقدَتا القمر) همگی برابرند (و هیچ برتری یا اثری ندارند)

---

*شاعر در این ابیات، توحید ربوبی را تأکید می‌کند و باور به تأثیر ستارگان بر عمر، روزی یا احوال انسان را خرافه می‌داند. او تمام این امور را تنها در اختیار خداوند می‌داند و ستارگان را از هرگونه قدرت مستقل منزه می‌داند و همه اینها را بی‌اثر و مساوی در بی‌ارزشی می‌داند

وَالزُّهْرَةُ الْغَرَّاءُ مَعْ مِرِّيخِهَا * وَعُطَارِدُ الْوَقَّادُ مَعْ كَيْوَانِ

و زهره‌ی درخشان با مریخ خود، و عطارد شعله‌ور همراه با کیوان (زُحَل)؛

إِنْ قَابَلَتْ وَتَرَبَّعَتْ وَتَثَلَّثَتْ * وَتَسَدَّسَتْ وَتَلَاحَقَتْ بِقِرَانِ

اگر با هم تقابل کردند، یا در تربیع (زاویه ۹۰ درجه) واقع شدند، یا تثلیث کردند (۱۲۰ درجه)،

یا تسدیس کردند (۶۰ درجه)، یا در اقتران به هم پیوستند

أَلَهَا دَلِيلُ سَعَادَةٍ أَوْ شِقْوَةٍ * لاَ وَالَّذِي بَرَأَ الْوَرَى وَبَرَانِي

آیا این‌ها دلیلی بر خوشبختی یا بدبختی کسی هستند؟ نه، سوگند به آن‌که آفریدگان را آفرید و مرا نیز آفرید

مَنْ قَالَ بِالتَّأْثِيرِ فَهْوَ مُعَطِّلٌ * لِلشَّرْعِ مُتَّبِعٌ لِقَوْلٍ ثَانِ

هرکس بگوید که ستارگان تأثیر می‌گذارند،

او شرع (اسلام) را معطّل کرده و پیرو سخنی دیگر (غیراسلامی) است

إِنَّ النُّجُومَ عَلَى ثَلاَثَةِ أَوْجُهٍ * فَاسْمَعْ مَقَالَ النَّاقِدِ الدَّهْقَانِ

همانا ستارگان بر سه وجه (کارکرد) هستند، پس سخن ناقد دانا را خوب گوش کن

بَعْضُ النُّجُومِ خُلِقْنَ زِينَةَ لِلسَّمَا * كَالدُّرِّ فَوْقَ تَرَائِبِ النِّسْوَانِ

برخی از ستارگان برای زینت آسمان آفریده شده‌اند، مانند دُرّهایی که بر سینه‌ی زنان قرار دارد

وَكَوَاكِبٌ تَهْدِي الْمُسَافِرَ فِي السُّرَى * وَرُجُومُ كُلِّ مُثَابِرٍ شَيْطَانِ

و برخی از کواکب (ستارگان) مسافر شب‌رو را هدایت می‌کنند،

و برخی نیز تیرهایی‌اند برای راندن هر شیطان کوشا

شاعر به‌طور روشن باور به نجوم احکامی را نفی می‌کند. او می‌گوید که هرچند مردم حرکات و زوایای سیارات را دنبال می‌کنند و برایشان معانی مختلفی قائل می‌شوند، اما هیچ‌کدام از این چیزها سبب سعادت یا شقاوت نیست. همه‌چیز تنها به اراده و مشیت خداوند بازمی‌گردد و با استناد به شریعت، باور به اثرگذاری ستارگان بر سرنوشت انسان را رد می‌کند و توضیح می‌دهد که کارکرد واقعی آن‌ها تنها سه چیز است:

1-زینت آسمان(سوره صافات ایه 6) 2- راهنمایی برای مسافران (سوره نحل ایه 16) و3- رجم (تیراندازی) به شیاطین (.سوره ملک ایه 5)

هر باور دیگری مانند پیش‌بینی سرنوشت از طریق ستارگان بدعت و خروج از شرع است

لاَ يَعْلَمُ الإِنْسَانُ مَا يُقْضَى غَدًا * إِذْ كُلَّ يَوْمٍ رَبُّنَا في شَانِ

انسان نمی‌داند فردا چه چیزی مقدر می‌شود، چرا که پروردگار ما، هر روز در کاری است

وَاللهُ يُمْطِرُنَا الْغُيُوثَ بِفَضْلِهِ * لاَ نَوْءَ عَوَّاءٍ وَلاَ دَبَرَانِ

و خداست که ما را به فضل خویش باران می‌دهد،

نه به‌خاطر تأثیر نَوْءِ عوّاء و نه دَبران (یعنی نه به تأثیر ستارگان)1

مَنْ قَالَ إِنَّ الْغَيْثَ جَاءَ بِهَنْعَةٍ * أَوْ صَرْفَةٍ أَوْ كَوْكَبِ الْمِيزَانِ

هرکس بگوید که باران به‌سبب هَنعه، یا صَرفه، یا ستارهٔ میزان آمده،2

فَقَدِ افْتَرَى إِثْمًا وَبُهْتَانًا وَلَمْ * يُنْزِلْ بِهِ الرَّحْمَنُ مِنْ سُلْطَانِ

پس (کسی که چنین سخنی گفت) قطعاً دروغ و افترایی گناه‌آلود و تهمت‌آمیز گفته،

و خداوند رحمان هیچ حجّتی برای آن نازل نکرده است

وَكَذَا الطَّبِيعَةُ لِلشَّرِيعَةِ ضِدُّهَا * وَلَقَلَّمَا يَتَجَمَّعُ الضِدّانِ

و همچنین طبیعت (به‌عنوان یک اصل مستقل در تأثیرگذاری) ضد شریعت است،

و بندرت ممکن است دو ضد با هم جمع شوند

وَإِذَا طَلَبْتَ طَبَائِعًا مُسْتَسْلِمًا * فَاطْلُبْ شُوَاظَ النَّارِ في الْغُدْرَانِ

و اگر خواستی طبیعت‌ها را (به‌عنوان حقیقتی مستقل و حاکم) بجویی و به آن‌ها تن دهی،

پس شعله‌های آتش را در حوض‌های آب بجوی 3

1.«نوء» یعنی بارانی که به دنبال غروب یا طلوع یکی از منازل قمر یا ستارگان می‌آید و «عوّاء» و «دَبران» از منازل معروف ماه و ستارگان‌اند که در فرهنگ نجومی جاهلی نقش داشتند.

2.«هنعه»، «صرفه»، و «کَوْکَبُ المیزان» همگی از اسم‌های منازل قمر یا ستارگان معروف نزد منجمان قدیم‌اند

3. مقصود این است که همان‌طور که آتش با آب جمع نمی‌شود، پذیرش قضا و قدر الهی با باور به تأثیر مطلق طبیعت ناسازگار است

عِلْمُ الْفَلاَسِفَةِ الْغُوَاةِ طَبِيعَةٌ * وَمَعَادُ أَرْوَاحٍ بِلاَ أَبْدَانِ

علم فلاسفهٔ گمراهان، همان طبیعت (و قوانین مادی) است و بازگشت روح‌های بی بدن به زندگی را می‌پندارند 1

لَوْلاَ الطَّبِيعَةُ عِنْدَهُمْ وَفِعَالُهَا * لَمْ يَمْشِ فَوْقَ الأَرْضِ مِنْ حَيَوَانِ

اگر طبیعت و فعل و انفعالاتش نزد ایشان نبود، هیچ حیوانی بر زمین حرکت نمی‌کرد 2

وَالْبَحْرُ عُنْصُرُ كُلِّ مَاءٍ عِنْدَهُمْ * وَالشَّمْسُ أَوَّلُ عُنْصُرِ النِّيرَانِ

و در نظرشان دریا عنصر همه آب‌ها است و خورشید نخستین عنصر آتش می‌باشد 3

وَالْغَيْثُ أَبْخِرَةٌ تَصَاعَدَ كُلَّمَا * دَامَتْ بِهَطْلِ الْوَابِلِ الْهَتَّانِ

و باران را بخار صعودکننده می‌پندارند هرگاه باران شدید ادامه داشته باشد

وَالرَّعْدُ عِنْدَ الْفَيْلَسُوفِ بِزَعْمِهِ * صَوْتُ اصْطِكَاكِ السُّحْبِ فِي الأَعْنَانِ

و رعد ـ به‌گمان فیلسوفان صدای برخورد ابرها در آسمان‌هاست

وَالْبَرْقُ عِنْدَهُمْ شُوَاظٌ خَارِجٌ * بَيْنَ السَّحَابِ يُضِيءُ فِي الأَحْيَانِ

و برق ـ نزد ایشان ـ زبانه‌ای بیرون‌زننده است که گاهی میان ابرها می‌درخشد

كَذَبَ أَرِسْطَالِيسُهُمْ فِي قَوْلِهِ * هَذَا وَأَسْرَفَ أَيَّمَا هَذَيَانِ

ارسطوی ایشان در این گفته‌اش دروغ گفته و هر چه بیشتر در یاوه‌سرایی افراط کرده است 4

---

1. یعنی فلسفه‌ای که بر پایهٔ صرف طبیعت و قوانین مادی استوار است، نادرست است و باور به تجدد ارواح بدون بدن نیز غلط است

2. فلسفه مادی که فقط طبیعت و قوانین فیزیکی را علت همه چیز می‌داند، بدون خدا و اراده الهی

3. اشاره به نظریه‌های طبیعت گرایانه قدیم که عناصر اولیه را آب و آتش می‌دانستن

4.شاعر در اینجا به‌شدت به فلسفه یونانی به‌ویژه ارسطویی اعتراض می‌کند و آن را باطل و بی‌اساس می‌داند

الْغَيْثُ يُفْرَغُ في السَّحَابِ مِنَ السَّمَا * وَيَكِيلُهُ مِيكَالُ بِالْمِيزَانِ

باران (غيث) از آسمان در درون ابر فرو ريخته می‌شود، و ميکائيل آن را با اندازه‌ای معين می‌سنجد و می‌فرستد

لاَ قَطْرَةٌ إلاَّ وَيَنْزِلُ نَحْوَهَا * مَلَكٌ إلَى الآكَامِ وَالْفَيَضَانِ

هيچ قطره‌ای (از باران) نيست، مگر آن‌که فرشته‌ای به سوی آن پايين می‌آيد ـ تا به کوه‌ها و سيلاب‌ها برسد

وَالرَّعْدُ صَيْحَةُ مَالِكٍ وَهْوَ اسْمُهُ * يُزْجِي السَّحَابَ كَسَائِقِ الأَظْعَانِ

و رعد، فرياد فرشته ای است که نامش مالک است،

او ابر را به پيش می‌راند، چنانکه ساربان کاروان را هدايت می‌کند

وَالْبَرْقُ شَوْظُ النَّارِ يَزْجُرُهَا بِهِ * زَجْرَ الْحُدَاةِ الْعِيسِ بِالْقُضْبَانِ

و برق، زبانه ای از آتش است که آن فرشته با آن،

ابر را می‌راند؛ همان گونه که ساربان، شتران را با چوب می‌راند

أَفَكَانَ يَعْلَمُ ذَا أَرِسْطَالِيسُهُمْ * تَدْبِيرَ مَا انْفَرَدَتْ بِهِ الْجِهَتَانِ

آيا اين ارسطوی آنان می‌دانسته است

چگونگی تدبير چيزی را که دو عالم (عالم غيب و شهادت) در آن اختصاص يافته‌اند

أَمْ غَابَ تَحْتَ الأَرْضِ أَمْ صَعَدَ السَّمَا * فَرَأَى بِهَا الْمَلَكُوتَ رَأْيَ عِيَانِ

آيا به زير زمين فرو رفت يا به آسمان صعود کرد تا ملکوت (جهان غيب) را با چشم خود ببيند

أَمْ كَانَ دَبَّرَ لَيْلَهَا وَنَهَارَهَا * أَمْ كَانَ يَعْلَمُ كَيْفَ يَخْتَلِفَانِ

آيا او شب و روز جهان را تدبير کرده؟

يا آيا او می‌دانست که چگونه شب و روز با هم تفاوت می‌کنند (و می‌گردند)

أَمْ سَارَ بَطْلِيمُوسُ بَيْنَ نُجُومِهَا * حَتَّى رَأَى السَّيَّارَ وَالْمُتَوَانِي

آیا بطلمیوس میان ستارگان آسمان حرکت کرد * تا ستارگان سیّار و ساکن را با چشم خود ببیند

أَمْ كَانَ أَطْلَعَ شَمْسَهَا وَهِلاَلَهَا * أَمْ هَلْ تَبَصَّرَ كَيْفَ يَعْتَقِبَانِ

آیا او خورشید و ماه را طلوع داده است؟ * یا مگر دیده است که چگونه یکی پس از دیگری می‌آیند

أَمْ كَانَ أَرْسَلَ رِيحَهَا وَسَحَابَهَا * بِالْغَيْثِ يُهْمِلُ أَيَّمَا هَمَلاَنِ

آیا او بادش را فرستاده و ابرش را؟ * که بی‌پروا و بی‌حساب باران می‌فرستد

بَلْ كَانَ ذَلِكَ حِكْمَةَ اللهِ الَّذِي * بِقَضَائِهِ مُتَصَرَّفُ الأَزْمَانِ

بلکه همه‌ی این [پدیده‌ها]، جلوه‌ای از حکمتِ الله است * که زمان‌ها به فرمان قضا و تقدیر او جریان می‌یابد

لاَ تَسْتَمِعْ قَوْلَ الضَّوَارِبِ بِالْحَصَا * وَالزَّاجِرِينَ الطَّيْرَ بِالطَّيَرَانِ

گوش به سخنِ آنانی مده که با ریگ فال می‌زنند * و آنان که از پرواز پرندگان، نحسی و سعد را می‌جویند[1]

فَالْفِرْقَتَانِ كَذُوبَتَانِ عَلَى الْقَضَا * وَبِعِلْمِ غَيْبِ اللهِ جَاهِلَتَانِ

پس این دو گروه، بر قضا و قدر خداوند دروغ بسته‌اند، * و نسبت به علم غیب خدا، جاهل‌اند

كَذَبَ الْمُهَنْدِسُ وَالْمُنَجِّمُ مِثْلُهُ * فَهُمَا لِعِلْمِ اللهِ مُدَّعِيَانِ

دروغ گفته است مهندس، و همچون او منجّم نیز؛ * هر دو مدعی چیزی هستند که فقط در علم خداست[2]

الأَرْضُ عِنْدَ كِلَيْهِمَا كُرَوِيَّةٌ * وَهُمَا بِهَذَا الْقَوْلِ مُقْتَرِنَانِ

هر دوی آن‌ها (مهندس و منجّم) معتقدند که زمین کروی است، * و در این باور با هم همداستان‌اند[3]

1.ضرب‌الحصی (فال با ریگ)، 2.الطیَرة (فال از نحوه‌ی پرواز یا آواز پرنده‌ها). شاعر می‌گوید اینان بی‌پایه و گمراه‌اند.

2.شاعر در اینجا به مهندسان (منظور: اهل هیئت یا ستاره‌شناسان طبیعی) و منجمان (اهل احکام نجوم) حمله می‌کند و آن‌ها را متهم می‌سازد که ادعاهایی در قلمرو علم غیب می‌کنند، که تنها خداوند بدان آگاه است

3.شاعر این عقیده را نادرست می‌داند و آن را برخلاف ظاهر نصوص شرعی معرفی می‌کند نظر خود را مطابق با ظاهر آیات قرآن می‌داند که زمین را فرش، مهاد، و بساط توصیف کرده است و کرویت زمین را رد می‌کن

یعنی نظم آفرینش، گردش شب و روز، آمدن باران، طلوع ماه و خورشید همه اینها بر پایه‌ی حکمت الهی و قضای ربانی شکل گرفته‌اند.
وادعای اینکه با این روش‌ها (ریگ‌زنی و فال‌پرنده) می‌توان آینده یا خیر و شر را شناخت، هم باطل است و هم بی‌احترامی به علم و قدرت خداوند

وَالأَرْضُ عِنْدَ أُولِي النُّهَى لَسَطِيحَةٌ * بِدَلِيلِ صِدْقٍ وَاضِحِ الْقُرْآنِ

ولی زمین، نزد خردمندان، گسترده و صاف است، و دلیل آن هم آیات روشنی از قرآن است

وَاللهُ صَيَّرَهَا فِرَاشًا لِلْوَرَى * وَبَنَى السَّمَاءَ بِأَحْسَنِ الْبُنْيَانِ

و خداوند، زمین را چون بستری برای مردم گسترده است، و آسمان را به نیکوترین ساختار آفریده است

وَاللهُ أَخْبَرَ أَنَّهَا مَسْطُوحَةٌ * وَأَبَانَ ذَلِكَ أَيَّمَا تِبْيَانِ

و الله خبر داده که زمین گسترده و صاف است، و این را به روشنی تمام و آشکار بیان کرده است

أَأَحَاطَ بَالأَرْضِ الْمُحِيطَةِ عِلْمُهُمْ * أَمْ بِالْجِبَالِ الشُّمَّخِ الأَكْنَانِ

آیا دانش‌شان به زمین گسترده و پیرامونش احاطه دارد؟ یا (حتی) به کوه‌های بلند و استوار؟

أَمْ يُخْبِرُونَ بِطُولِهَا وَبِعَرْضِهَا * أَمْ هَلْ هُمَا فِي الْقَدْرِ مُسْتَوِيَانِ

آیا آن‌ها می‌توانند از طول و عرض زمین خبر دهند؟ و آیا این دو (طول و عرض زمین) برابرند؟

أَمْ فَجَّرُوا أَنْهَارَهَا وَعُيُونَهَا * مَاءً بِهِ يُرْوَى صَدَى الْعَطْشَانِ

آیا ایشان خود، جویبارها و چشمه‌های زمین را جاری ساختند؟

همان آبی که با آن، تشنگی تشنه کام را سیراب می‌سازند؟

أَمْ أَخْرَجُوا أَثْمَارَهَا وَنَبَاتَهَا * وَالنَّخْلَ ذَاتَ الطَّلْعِ وَالْقِنْوَانِ

یا آیا انها میوه‌های زمین و گیاهانش را بیرون آورده‌اند؟

و درختان نخل را، با شکوفه‌ها و خوشه‌های آویخته‌اش؟

أَمْ هَلْ لَهُمْ عِلْمٌ بِعَدِّ ثِمَارِهَا * أَمْ بِاخْتِلَافِ الطَّعْمِ وَالأَلْوَانِ

آیا انها دانشی دارند که بتوانند شمار میوه‌هایش را بشمارند؟

یا (دانشی) درباره‌ی تفاوت طعم‌ها و رنگ‌های آن‌ها؟

این ابیات به محدود بودن علم بشری اشاره دارد. حتی شمار میوه‌ها، یا تنوع طعم و رنگ آن‌ها، خارج از علم بشر است؛ پس چگونه به خود اجازه می‌دهند که درباره‌ی نظام جهان نظریه‌پردازی کنند و خدا را در آن نادیده بگیرند؟

اللّهُ أَحْكَمَ خَلْقَ ذَلِكَ كُلِّهِ * صُنْعًا وَأَتْقَنَ أَيَّمَا إِتْقَانِ

خداوند آفرینش همه‌ی این چیزها را به حکمت خویش انجام داد،

آن را به نیکوترین شیوه ساخت و به نیکوترین گونه آن را استوار کرد

قُلْ لِلطَّبِيبِ الْفَيْلَسُوفِ بِزَعْمِهِ * إِنَّ الطَّبِيعَةَ عِلْمُهَا بُرْهَانِ

بگو به آن پزشکِ فیلسوف‌پندار که می‌پندارد طبیعت، علمی است برهانی و بی نیاز از وحی

أَيْنَ الطَّبِيعَةُ عِنْدَ كَوْنِكَ نُطْفَةً * فِي الْبَطْنِ إِذْ مُشِجَتْ بِهِ الْمَاآنِ

کجا بود آن طبیعت، آن‌گاه که تو نطفه‌ای بودی در شکم (مادر)، آنگاه که دو آب (مرد و زن) با هم آمیخته شدند؟

أَيْنَ الطَّبِيعَةُ حِينَ عُدتَّ عُلَيْقَةً * فِي أَرْبَعِينَ وَأَرْبَعِينَ تَوَانِي

کجا بود طبیعت، وقتی تو به صورت خون بسته‌ای (علق) درآمدی

و این در دو دوره‌ی چهل روزه پی‌درپی (در رحم) رخ داد؟

أَيْنَ الطَّبِيعَةُ عِنْدَ كَوْنِكَ مُضْغَةً * فِي أَرْبَعِينَ وَقَدْ مَضَى الْعَدَدَانِ

کجا بود طبیعت، وقتی تو «مضغه» (پاره‌گوشتی جویده مانند) بودی،

در چهل روز سوم، و آن دو دوره‌ی پیشین (نطفه و علقه) گذشته بودند؟

أَتُرَى الطَّبِيعَةَ صَوَّرَتْكَ مُصَوَّرًا * بِمَسَامِعٍ وَنَوَاظِرٍ وَبَنَانِ

آیا گمان می‌کنی این طبیعت بود که تو را به صورت انسانی شکل داد،

با گوش‌هایی برای شنیدن، چشم‌هایی برای دیدن، و انگشتانی با بند و مفصل؟

أَتُرَى الطَّبِيعَةَ أَخْرَجَتْكَ مُنَكَّسًا * مِنْ بَطْنِ أُمِّكَ وَاهِيَ الأَرْكَانِ

آیا می پنداری طبیعت تو را وارونه (سر به‌پایین) از شکم مادرت بیرون آورد،

در حالی که اعضا و بندهایت ناتوان و سست بودند؟

أَمْ فَجَّرَتْ لَكَ بِاللِّبَانِي ثَدْيَهَا * فَرَضَعْتَهَا حَتَّى مَضَى الْحَوْلاَنِ

آیا (این) طبیعت بود که پستان مادر را برایت با شیر جوشان کرد،

و تو از آن نوشیدی تا دو سال کامل (مدت شیرخوارگی) گذشت؟

أَمْ صَيَّرَتْ في وَالِدَيْكَ مَحَبَّةً * فَهُمَا بِمَا يُرْضِيكَ مُغْتَبِطَانِ

یا اینکه (طبیعت بود که) در دل پدر و مادرت محبت تو را قرار داد،

تا آنگونه که خشنودت می‌کند، شاد و خوشحال باشند؟

يَا فَيْلَسُوفُ لَقَدْ شُغِلْتَ عَنِ الْهُدَى * بِالْمَنْطِقِ الرُّومِيِّ وَالْيُونَانِي

ای فیلسوف! تو از هدایت و راه درست دور شده‌ای، و به منطق رومی و یونانی سرگرم شده‌ای

وَشَرِيعَةُ الإِسْلاَمِ أَفْضَلُ شِرْعَةٍ * دِينُ النَّبِيِّ الصَّادِقِ الْعَدْنَانِ

و شریعت اسلام، برترین شریعت است، دینِ پیامبر راستگوی از نسل عدنان محمد صلی الله علیه وسلم

هُوَ دِينُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَشَرْعُهُ * وَهُوَ الْقَدِيمُ وَسَيِّدُ الأَدْيَانِ

این دین، دینِ پروردگار جهانیان و شریعت اوست، و همان دینِ قدیم و سرورِ همه ادیان است

هُوَ دِينُ آدَمَ وَالْمَلاَئِكِ قَبْلَهُ * هُوَ دِينُ نُوحٍ صَاحِبِ الطُّوْفَانِ

این همان دینی است که آدم (علیه‌السلام) و حتی فرشتگان پیش از او بر آن بودند،

همان دین نوح، پیامبر طوفان بزرگ

وَلَهُ دَعَا هُودُ النَّبِيُّ وَصَالِحٌ * وَهُمَا لِدِينِ اللهِ مُعْتَقِدَانِ

و به همین دین، هود پیامبر و صالح پیامبر دعوت کردند، و هر دوی آنان از باورمندان به دین خدا بودند

شاعر در این ابیات به روشنی به آیات قرآن و عقل سلیم تکیه می‌کند تا دیدگاه فیلسوفان مادی‌گرا را باطل اعلام کند و با بیان مراحل خلقت جنین، اندام‌سازی دقیق بدن، و حتی نوع خروج کودک از رحم، مرحله تغذیه نوزاد با شیر، تا محبت والدین، و سپس انحراف فیلسوفان از هدایت، همه را زنجیره‌ای از تدبیر الهی می‌داند که نمی‌توان آن را به «طبیعت» کور نسبت داد و تنها خالقی حکیم و دانا می‌تواند چنین خلقت هدفمند و منظمی را پدید آورد

وَبِهِ أَتَى لُوطٌ وَصَاحِبُ مَدْيَنٍ * فَكِلاَهُمَا في الدِّينِ مُجْتَهِدَانِ

و به همین دین، لوط و صاحب مدین (شعیب) نیز آمدند، و هر دوی آنان در راه دینْ کوشا و مجتهد بودند

هُوَ دِينُ إِبْرَاهِيمَ وَابْنَيْهِ مَعًا * وَبِهِ نَجَا مِنْ نَفْحَةِ النِّيرَانِ

این، دین ابراهیم و دو پسر او (اسماعیل و اسحاق) نیز بود، و با همین دین، ابراهیم از شعله‌های آتش رهایی یافت

وَبِهِ حَمَى اللهُ الذَّبِيحَ مِنَ الْبَلاَ * لَمَّا فَدَاهُ بِأَعْظَمِ الْقُرْبَانِ

و با همین دین، خداوند "ذبیح" (اسماعیل) را از بلا محفوظ داشت، هنگامی که او را با فدیه‌ای بزرگ رهایی بخشید

هُوَ دِينُ يَعْقُوبَ النَّبِيِّ وَيُونُسٍ * وَكِلاَهُمَا في اللهِ مُبْتَلَيَانِ

این همان دینِ یعقوب پیامبر و یونس است، و هر دو در راه خدا دچار ابتلاء و آزمون شدند

هُوَ دِينُ دَاوُودَ الْخَلِيفَةِ وَابْنِهِ * وَبِهِ أَذَلَّ لَهُ مُلُوكَ الْجَانِ

این همان دین داوود خلیفه و پسرش (سلیمان) است،

و با همین دین بود که خدا پادشاهان جن را در برابر او خوار گرداند

هُوَ دِينُ يَحْيَى مَعْ أَبِيهِ وَأُمِّهِ * نِعْمَ الصَّبِيُّ وَحَبَّذَا الشَّيْخَانِ

این دین، دین یحیی است، همراه پدر و مادرش، چه نیکو کودکی بود، و چه پسندیده آن دو شیخ (پدر و مادرش)

وَلَهُ دَعَا عِيسَى بْنُ مَرْيَمٍ قَوْمَهُ * لَمْ يَدْعُهُمْ لِعِبَادَةِ الصُّلْبَانِ

و عیسی بن مریم قوم خود را به این دین فراخواند، او آنان را هرگز به پرستش صلیب‌ها دعوت نکرد

وَاللهُ أَنْطَقَهُ صَبِيًّا بِالْهُدَى * في الْمَهْدِ ثُمَّ سَمَا عَلَى الصِّبْيَانِ

و خدا او را در کودکی به سخن آورد با سخنان هدایت، در گهواره (سخن گفت) و از همسالان برتری یافت

وَكَمَالُ دِينِ اللهِ شَرْعُ مُحَمَّدٍ * صَلَّى عَلَيْهِ مُنَزِّلُ الْقُرْآنِ

و کمال دین خدا همان شریعت محمد است، درود فرستاد بر او نازل کننده ی قرآن (الله)

شاعر در این ابیات نیز مانند قبل، نشان می‌دهد که تمام انبیا از یک دین واحد پیروی کرده‌اند: دین توحید. تفاوت در شریعت‌ها و احکام است، اما اصل ایمان، بندگی، و تسلیم، یکی‌ست و دین توحید به نهایت کمال خود در شریعت محمدی رسیده، چون تمام انبیاء پیشین زمینه‌ساز آن بودند

الطَّيِّبُ الزَّاكِي الَّذِي لَمْ يَجْتَمِعْ * يَوْمًا عَلَى زَلَلٍ لَهُ أَبَوَانِ

آن پاک و پاکیزه‌ای که هرگز، پدر و مادری بر خطایی برای او اتفاق نکردند

الطَّاهِرُ النِّسْوَانِ وَالْوُلْدِ الَّذِي * مِنْ ظَهْرِهِ الزَّهْرَاءُ وَالْحَسَنَانِ

آن پاک‌نهادِ (پیامبر)، که زنان و فرزندانش پاک‌اند؛ و از نسل اوست فاطمهٔ زهرا و دو حسن (یعنی حسن و حسین)

وَأُولُو النُّبُوَّةِ وَالْهُدَى مَا مِنْهُمُ * أَحَدٌ يَهُودِيٌّ وَلاَ نَصْرَانِي

و پیامبران و راهنمایان (الهی)، هیچ‌یک از آنان نه یهودی بودند و نه نصرانی (مسیحی)

بَلْ مُسْلِمُونَ وَمُؤْمِنُونَ بِرَبِّهِمْ * حُنَفَاءُ فِي الإِسْرَارِ وَالإِعْلاَنِ

بلکه آنان مسلمان و مؤمن به پروردگارشان بودند، و در پنهان و آشکار، حق‌گرا و یکتاپرست (حنفاء) بودند

وَلِمِلَّةِ الإِسْلاَمِ خَمْسُ عَقَائِدٍ * وَاللهُ أَنْطَقَنِي بِهَا وَهَدَانِي

و دین اسلام پنج اصل اعتقادی دارد، و خداوند است که مرا به آن‌ها گویا و هدایت کرده است

لاَ تَعْصِ رَبَّكَ قَائِلاً أَوْ فَاعِلاً * فَكِلاَهُمَا فِي الصُّحْفِ مَكْتُوبَانِ

پروردگارت را نافرمانی مکن، نه در سخن و نه در عمل، زیرا هر دو در نامه‌های اعمال نوشته می‌شوند

جَمِّلْ زَمَانَكَ بِالسُّكُوتِ فَإِنَّهُ * زَيْنُ الْحَلِيمِ وَسُتْرَةُ الْحَيْرَانِ

زمان خود را با سکوت آراسته کن، که سکوت، زیور بردباران و پوشانندهٔ حال سرگشتگان است

كُنْ حِلْسَ بَيْتِكَ إِنْ سَمِعْتَ بِفِتْنَةٍ * وَتَوَقَّ كُلَّ مُنَافِقٍ فَتَّانِ

گر شنیدی که فتنه‌ای برخاسته، در خانه‌ات بنشین و آن را ترک مکن، و از هر منافق فتنه‌انگیز دوری کن

أَدِّ الْفَرَائِضَ لاَ تَكُنْ مُتَوَانِيًا * فَتَكُونَ عِنْدَ اللهِ شَرَّ مُهَانِ

فرائض واجب را به‌جا آور و سستی مکن، تا در نزد خدا از زبون‌ترین و خوارترین مردم نباشی

شاعر بر اساس آیات قرآن تأکید دارد که تمام انبیاء دین‌شان اسلام بوده، یعنی تسلیم خدا بودند، و این باور را هم در خلوت و هم در جمع داشتند و سکوت را به‌عنوان نشانه‌ای از حلم (بردباری) و وسیله‌ای برای پوشاندن ضعف یا سرگشتگی معرفی می‌کند. در واقع سکوت هم نشانهٔ حکمت است و هم مانع لغزش

أَدِمِ السِّوَاكَ مَعَ الْوُضُوءِ فَإِنَّهُ * مُرْضِي الإِلَهِ مُطَهِّرُ الأَسْنَانِ

همواره با وضو گرفتن مسواک بزن، زیرا که آن خدا را خشنود می‌سازد و دندان‌ها را پاک می‌کند

سَمِّ الإِلَهَ لَدَى الْوُضُوءِ بِنِيَّةٍ * ثُمَّ اسْتَعِذْ مِنْ فِتْنَةِ الْوَلْهَانِ

در هنگام وضو، با نیت، نام خدا را ببر (بسم‌الله بگو)، سپس از وسوسه‌های شیطانِ وسواس (وَلهان) به خدا پناه ببر

فَأَسَاسُ أَعْمَالِ الْوَرَى نِيَّاتُهُمْ * وَعَلَى الأَسَاسِ قَوَاعِدُ الْبُنْيَانِ

بنای اعمال بندگان بر نیت‌های ایشان است، و بر این اساس است که پایه‌های ساختمان (عمل) بنا می‌شود

أَسْبِغْ وُضُوءَكَ لاَ تُفَرِّقْ شَمْلَهُ * فَالْفَوْرُ وَالإِسْبَاغُ مُفْتَرَضَانِ

وضوی خود را کامل و تمام انجام بده، و اجزای آن را پراکنده و ناقص مساز،

زیرا پیوستگی و تمام رساندنِ وضو، واجب‌اند

فَإِذَا انْتَشَقْتَ فَلاَ تُبَالِغْ جَيِّدًا * لَكِنَّهُ شَمٌّ بِلاَ إِمْعَانِ

پس اگر در وضو آب را به بینی کشیدی (استنشاق کردی)،

. در این کار زیاده‌روی مکن، بلکه فقط بویی سبک بکش، نه با شدت

وَعَلَيْكَ فَرْضًا غَسْلُ وَجْهِكَ كُلِّهِ * وَالْمَاءُ مُتَّبِعٌ بِهِ الْجَفْنَانِ

.بر تو واجب است که تمام چهره‌ات را بشویی، و آب، دنبال شده ی(شستن صورت)، شامل پلک‌ها نیز بشود

وَاغْسِلْ يَدَيْكَ إِلَى الْمَرَافِقِ مُسْبِغًا * فَكِلاَهُمَا فِي الْغَسْلِ مَدْخُولاَنِ

و دستانت را تا آرنج‌ها بشوی، در حالی‌که وضو را کامل انجام می‌دهی،

.زیرا هر دو (یعنی دو دست و دو آرنج) در شستوشو داخل‌اند (و باید شسته شوند)

وَامْسَحْ بِرَأْسِكَ كُلِّهِ مُسْتَوْفِيًا * وَالْمَاءُ مَمْسُوحٌ بِهِ الأُذُنَانِ

و بر تمام سرت دست تر بکش، به طور کامل،

و آبِ مورد استفاده در این مسح، گوش‌ها را نیز دربر می‌گیرد

وَكَذَا التَّمَضْمُضُ في وُضُوئِكَ سُنَّةٌ * بِالْمَاءِ ثُمَّ تَمُجُّهُ الشَّفَتَانِ

و نیز مضمضه (آب در دهان گرداندن) در وضوی تو، سنّت است؛

با آب انجام می‌شود، سپس لب‌ها آن را بیرون می‌ریزند

وَالْوَجْهُ وَالْكَفَّانِ غَسْلُ كِلَيْهِمَا * فَرْضٌ وَيَدْخُلُ فِيهِمَا الْعَظْمَانِ

شستن صورت و کف‌دست‌ها، هر دو واجب است، و دو استخوان (آرنج‌ها) نیز در شستوشو داخل هستند

غَسْلُ الْيَدَيْنِ لَدَى الْوُضُوءِ نَظَافَةٌ * أَمَرَ النَّبِيُّ بِهَا عَلَى اسْتِحْسَانِ

شستن دست‌ها هنگام وضو، از پاکیزگی است، و پیامبر (صلى الله عليه وسلم) از روی پسند و نیکویی به آن دستور داد

سِيمَا إِذَا مَا قُمْتَ في غَسَقِ الدُّجَى * وَاسْتَيْقَظَتْ مِنْ نَوْمِكَ الْعَيْنَانِ

به‌ویژه هنگامی که در تاریکی شب برخاسته‌ای و چشمانت از خواب بیدار شده‌اند

وَكَذَلِكَ الرِّجْلاَنِ غَسْلُهُمَا مَعًا * فَرْضٌ وَيَدْخُلُ فِيهِمَا الْكَعْبَانِ

و همچنین شستن هر دو پا با هم، واجب است و داخل در این حکم، هر دو قوزک (استخوان برجسته کنار مچ پا) هستند

لاَ تَسْتَمِعْ قَوْلَ الرَّوَافِضِ إِنَّهُمْ * مِنْ رَأْيِهِمْ أَنْ تُمْسَحَ الرِّجْلاَنِ

سخن روافض (شیعیان افراطی) را گوش مکن، زیرا به نظرشان این است که پاها را باید مسح کرد

يَتَأَوَّلُونَ قِرَاءَةً مَنْسُوخَةً * بِقِرَاءَةٍ وَهُمَا مُنَزَّلَتَانِ

آنها (شیعیان) بر اساس تأویلی که دارند،

بین دو قرائت [آیه وضو] یکی را منسوخ می‌دانند، حال‌آنکه هر دو نازل‌شده و ثابت‌اند [1]

إِحْدَاهُمَا نَزَلَتْ لِتَنْسَخَ أُخْتَهَا * لَكِنْ هُمَا في الصُّحْفِ مُثْبَتَتَانِ

یکی از آن دو قرائت (در آیه وضو) نازل شده تا خواهر خود را نسخ کند،اما هر دوی آن‌ها در مصحف‌ها تثبیت شده‌اند[1]

---

1. یعنی دو قرائت در آیه وضو وجود دارد: «وأرجلَكم» (نصب، دلالت بر شستن) و «وأرجلِكم» (جرّ، دلالت بر مسح)شاعر می‌گوید یکی از این دو، ناسخ دیگری است، اما هر دو در قرآن ثبت شده‌اند، یعنی هر دو قرائت معتبرند، اما باید به سنت رجوع کرد تا فهم صحیح حاصل شود

شاعر اینجا با موضع اهل سنت، نظر شیعه را که مسح پاها را واجب می‌دانند، نادرست معرفی می‌کند و می‌گوید به آن گوش نده و تاکید می‌کند که شستن پاها در وضو واجب است و باید تا بالای قوزک‌ها (کعبین) انجام شود

غَسَلَ النَّبِيُّ وَصَحْبُهُ أَقْدَامَهُمْ * لَمْ يَخْتَلِفْ في غَسْلِهِمْ رَجُلاَنِ

پیامبر و یارانش پاهای خود را شستند، و دو نفر هم در این شستن اختلاف نداشتند

وَالسُّنَّةُ الْبَيْضَاءُ عِنْدَ أُوْلِي النُّهَى * في الْحُكْمِ قَاضِيَةٌ عَلَى الْقُرْآنِ

و سنت روشن (و پاک) نزد خردمندان، در داوری (تفسیر و توضیح احکام) حاکم بر قرآن است

فَإِذَا اسْتَوَتْ رِجْلاَكَ في خُفَّيْهِمَا * وَهُمَا مِنَ الأَحْدَاثِ طَاهِرَتَانِ

پس هرگاه پاهایت را در دو خفّ (کفش چرمی یا جوراب ضخیم) داخل کردی،

در حالی که آن دو از حدث (بی‌وضویی) پاک بودند 1

وَأَرَدتَّ تَجْدِيدَ الطَّهَارَةِ مُحْدِثًا * فَتَمَامُهَا أَنْ يُمْسَحَ الْخُفَّانِ

و اگر در حال حدث خواستی وضویت را تجدید کنی، کمال طهارت آن است که بر خفّها مسح کنی 2

وَإِذَا أَرَدتَّ طَهَارَةً لِجَنَابَةٍ * فَلْتُخْلَعَا وَلْتُغْسَلِ الْقَدَمَانِ

اما اگر خواستی از جنابت پاک شوی (غُسل جنابت کنی)، پس باید آن دو (خف) را درآوری و پاها را بشویی 3

غُسْلُ الْجَنَابَةِ في الرِّقَابِ أَمَانَةٌ * فَأَدَاؤُهَا مِنْ أَكْمَلِ الإِيمَانِ

غسل جنابت، امانتی است بر گردن بندگان، و ادای آن از نشانه‌های کامل‌ترین ایمان است

فَإِذَا ابْتُلِيتَ فَبَادِرَنَّ بِغُسْلِهَا * لاَ خَيْرَ في مُتَثَبِّطٍ كَسْلاَنِ

پس چون به جنابت دچار شدی، شتاب کن در انجام غسل آن، که خیری در کسی که کندکار و تنبل است، نیست

وَإِذَا اغْتَسَلْتَ فَكُنْ لِجِسْمِكَ دَالِكًا * حَتَّى يَعُمَّ جَمِيعَهُ الْكَفَّانِ

و چون غسل کردی، بدنت را با دستت (یا لیف) مالش بده، تا دستانت همهٔ بدن را دربر گیرند (و آب به همهٔ جا برسد)

1..یعنی اگر انسان پس از وضو گرفتن، خفّ‌ها را بپوشد، شرایط مسح بر خفّ فراهم می‌شود

2.یعنی اگر کسی بعد از پوشیدن خف، بی‌وضو شد و دوباره خواست وضو بگیرد، نیازی به بیرون آوردن خف نیست، بلکه کافی است روی آن مسح کند، و این از شریعت است

3. در غسل جنابت، مسح بر خف کافی نیست، بلکه باید پاها مانند بقیه بدن شسته شوند. مسح فقط مخصوص وضو است، نه غسل

** این ابیات بر قاعده اصولی اهل سنت تأکید دارد: سنت صحیح و ثابت، مفسر قرآن و گاهی نیز ناسخ ظاهر آن است یعنی اگر در ظاهر قرآن احتمالی هست، باید سنت را ملاک قرار داد، چون پیامبر توضیح‌دهنده‌ی قرآن است

وَإِذَا عَدِمْتَ الْمَاءَ كُنْ مُتَيَمِّمًا	*	مِنْ طِيبِ تُرْبِ الأَرْضِ وَالْجُدْرَانِ
و اگر آب نیافتی، تیمم کن،		از خاک پاک زمین یا دیوارها
مُتَيَمِّمًا صَلَّيْتَ أَوْ مُتَوَضِّئًا	*	فَكِلاَهُمَا في الشَّرْعِ مُجْزِيَتَانِ
چه با تیمم نماز بخوانی یا با وضو،		هر دو در شریعت، کفایت می‌کنند (نمازت صحیح است)
وَالْغُسْلُ فَرْضٌ وَالتَّدَلُّكُ سُنَّةٌ	*	وَهُمَا بِمَذْهَبِ مَالِكٍ فَرْضَانِ
غسل (جنب، حیض...) فرض است و مالش بدن هنگام آن سنت است،		ولی هر دو در مذهب مالک واجب‌اند
وَالْمَاءُ مَا لَمْ تَسْتَحِلْ أَوْصَافُهُ	*	بِنَجَاسَةٍ أَوْ سَائِرِ الأَدْهَانِ

و آب تا زمانی که ویژگی‌هایش به‌کلی دگرگون نشده باشد، به‌وسیلهٔ نجاست یا هر نوع روغن، (برای طهارت) پاک است

فَإِذَا صَفَى في لَوْنِهِ أَوْ طَعْمِهِ	*	مَعَ رِيحِهِ مِنْ جُمْلَةِ الأَضْغَانِ
پس اگر (آب) صاف بود در رنگش یا طعمش،		و نیز در بویش، از هرگونه ناپاکی و آلودگی خالی بود
فَهُنَاكَ سُمِّيَ طَاهِرًا وَمُطَهِّرًا	*	هَذَانِ أَبْلَغُ وَصْفِهِ هَذَانِ
در آن صورت، به آن آب، «پاک» و «پاک‌کننده» گفته می‌شود،		و این دو، کامل‌ترین توصیف آن‌اند
فَإِذَا تَغَيَّرَ لَوْنُهُ أَوْ طَعْمُهُ	*	مِنْ حَمْأَةِ الآبَارِ وَالْغُدْرَانِ
اما اگر رنگ یا طعمش تغییر کرده باشد		بر اثر لجن چاه‌ها و گودال‌های آب
جَازَ الْوُضُوءُ لَنَا بِهِ وَطُهُورُنَا	*	فَاسْمَعْ بِقَلْبٍ حَاضِرٍ يَقْظَانِ
در این صورت، وضو گرفتن و طهارت برای ما با آن جایز است؛		پس با دلی آگاه و بیدار، این سخن را بشنو
وَمَتَى تَمُتْ في الْمَاءِ نَفْسٌ لَمْ يَجُزْ	*	مِنْهُ الطُّهُورُ لِعِلَّةِ السَّيَلاَنِ
و هرگاه جانداری در آب بمیرد، طهارت با آن جایز نیست،		به دلیل جریان یافتنِ نَجاست (از آن جانور به آب)
إِلاَّ إِذَا كَانَ الْغَدِيرُ مُرَجْرِجًا	*	غَدَقًا بِلاَ كَيْلٍ وَلاَ مِيزَانِ

مگر آنکه آب، برکه‌ای روان و جاری باشد، پرآب و فراوان، به‌گونه‌ای که نه با پیمانه و نه با ترازو اندازه‌گیری شود

أَوْ كَانَتِ الْمَيْتَاتُ مِمَّا لَمْ تَسِلْ * وَالْمَا قَلِيلٌ طَابَ لِلْغُسْلاَنِ

یا اینکه آن مردارها از نوعی باشند که خونشان جاری نمی‌شود،

(در این صورت) حتی اگر آب اندک باشد، برای شست‌وشو پاک است

وَالْبَحْرُ أَجْمَعُهُ طَهُورٌ مَاؤُهُ * وَتَحِلُّ مَيْتَتُهُ مِنَ الْحِيتَانِ

تمامی آبِ دریا پاک‌کننده است (برای وضو و غسل)، و مردارِ آن – از ماهی‌ها – حلال است (برای خوردن)

إِيَّاكَ نَفْسَكَ وَالْعَدُوَّ وَكَيْدَهُ * فَكِلاَهُمَا لأَذَاكَ مُبْتَدِيَانِ

بپرهیز از نفسِ خود و از دشمن و مکر او، زیرا هر دو آغازگر آزار تو هستند

وَاحْذَرْ وُضُوءَكَ مُفْرِطًا وَمُفَرِّطًا * فَكِلاَهُمَا فِي الْعِلْمِ مَحْذُورَانِ

در وضویت، نه زیاده‌روی کن و نه کوتاهی؛ زیرا هر دو در نظر علما ناپسند و مذموماند

فَقَلِيلُ مَائِكَ فِي وُضُوءِكَ خَدْعَةٌ * لِتَعُودَ صِحَّتُهُ إِلَى الْبُطْلاَنِ

اگر در وضویت آب را بسیار کم به‌کار ببری، این نیرنگی است که باعث می‌شود وضو از صحت به بطلان بازگردد

وَتَعُودَ مَغْسُولاَتُهُ مَمْسُوحَةً * فَاحْذَرْ غُرُورَ الْمَارِدِ الْخَوَّانِ

و اعضایی که باید شسته شوند، در این حالت مثلِ اعضای مسح‌شده درمی‌آیند؛

پس از فریبِ شیطان نافرمان و خیانت‌کار بر حذر باش

وَكَثِيرُ مَائِكَ فِي وُضُوئِكَ بِدْعَةٌ * يَدْعُو إِلَى الْوَسْوَاسِ وَالْهَمَلاَنِ

و اگر آب را بیش از حد در وضو به‌کار ببری، این بدعتی است که وسواس و سرگردانی را به‌دنبال می‌آورد

لاَ تُكْثِرَنَّ وَلاَ تُقَلِّلْ وَاقْتَصِدْ * فَالْقَصْدُ وَالتَّوْفِيقُ مُصْطَحِبَانِ

نه زیاد روی کن و نه کمکاری، بلکه میانه‌رو باش؛ زیرا میانه‌روی و توفیق همیشه همراه یکدیگرند

وَإِذَا اسْتَطَبْتَ فَفِي الْحَدِيثِ ثَلاَثَةٌ * لَمْ يُجْزِنَا حَجَرٌ وَلاَ حَجَرَانِ

و هنگامی که برای استجمار (پاک‌کردن محل خروج نجاست) اقدام می‌کنی، در حدیث آمده که باید با سه سنگ باشد؛

یک سنگ یا دو سنگ برای ما کفایت نمی‌کند

مِنْ أَجْلِ أَنَّ لِكُلِّ مَخْرَجِ غَائِطٍ * شَرَجًا تَضُمُّ عَلَيْهِ نَاحِيَتَانِ

زیرا برای هر محل خروج غائط (مدفوع)، دهانه‌ای است که دو طرف بدن بر آن منقبض می‌شوند (و آن را می‌بندند)

وَإِذَا الأَذَى قَدْ جَازَ مَوْضِعَ عَادَةٍ * لَمْ يُجْزِ إِلاَّ الْمَاءُ بِالإِمْعَانِ

و اگر آلودگی (نجاست) از محل معمول خود فراتر رفته باشد،

در این صورت دیگر چیزی جز آب با شستشوی دقیق کفایت نمی‌کند

نَقْضُ الْوُضُوءِ بِقُبْلَةٍ أَوْ لَمْسَةٍ * أَوْ طُولِ نَوْمٍ أَوْ بِمَسِّ خِتَانِ

وضو باطل می‌شود با بوسه‌ای یا لمسی، یا خواب طولانی، یا تماس با عضو جنسی با شهوت (یعنی آلت تناسلی)

أَوْ بَوْلَةٍ أَوْ غَائِطٍ أَوْ نَوْمَةٍ * أَوْ نَفْخَةٍ فِي السِّرِّ وَالإِعْلاَنِ

یا به‌خاطر ادرار یا غائط (مدفوع) یا خوابی، یا خروج بادی (نفخ) چه پنهانی باشد یا آشکارا

وَمِنَ الْمَذِيِّ أَوِ الْوَدِيِّ كِلَيْهِمَا * مِنْ حَيْثُ يَبْدُو الْبَوْلُ يَنْحَدِرَانِ

و همچنین مَذی و وَدی، هر دوی آن‌ها از همان جایی بیرون می‌آیند که بول خارج می‌شود

وَلَرُبَّمَا نَفَخَ الْخَبِيثُ بِمَكْرِهِ * حَتَّى يَضُمَّ لِنَفْخِهِ الْفَخِذَانِ

چه بسا شیطان پلید با نیرنگش، بادی را به‌گونه‌ای القا کند که ران‌ها را به‌هم بفشاری (تا صدا یا اثرش را پنهان کنی)

وَبَيَانُ ذَلِكَ صَوْتُهُ أَوْ رِيحُهُ * هَاتَانِ بَيِّنَتَانِ صَادِقَتَانِ

و نشانه روشن آن (خروج باد)، صدا یا بوی آن است؛ این دو نشانه‌ای هستند آشکار و صادق

وَالْغُسْلُ فَرْضٌ مِنْ ثَلاَثَةِ أَوْجُهٍ * دَفْقِ الْمَنِيِّ وَحَيْضَةِ النِّسْوَانِ

غسل واجب است به‌سبب سه حالت خروج منی، و پایان یافتن عادت ماهانه زنان

إِنْزَالِهِ فِي نَوْمَةٍ أَوْ يَقْظَةٍ * حَالاَنِ لِلتَّطْهِيرِ مُوجِبَتَانِ

چه خروج منی در خواب باشد یا در بیداری، هر دو حالت موجب غسل هستند برای پاکی

وَتَطَهُّرُ الزَّوْجَيْنِ فَرْضٌ وَاجِبٌ * عِنْدَ الْجِمَاعِ إِذَا الْتَقَى الْفَرْجَانِ

پاک شدن زن و شوهر (غسل) واجب است، در هنگام جماع، زمانی که دو اندام تناسلی به هم برسند

فَكِلاَهُمَا إِنْ أَنْزَلاَ أَوْ أَكْسَلاَ * فَهُمَا بِحُكْمِ الشَّرْعِ يَغْتَسِلاَنِ

پس هر دو (زن و مرد)، چه منی بیرون دهند یا نه، بر اساس حکم شریعت باید غسل کنند

وَاغْسِلْ إِذَا أَمْذَيْتَ فَرْجَكَ كُلَّهُ * وَالأُنْثَيَانِ فَلَيْسَ يُفْتَرَضَانِ

و اگر مَذی خارج شد، آلت را کاملاً بشوی، و شستن بیضه‌ها واجب نیست

وَالْحَيْضُ وَالنُّفَسَاءُ أَصْلٌ وَاحِدٌ * عِنْدَ انْقِطَاعِ الدَّمِ يَغْتَسِلاَنِ

قاعدگی (حیض) و خون نفاس (خون پس از زایمان)، یک حکم دارند هر دو، پس از قطع شدن خون، باید غسل کنند

وَإِذَا أَعَادَتْ بَعْدَ شَهْرَيْنِ الدِّمَا * تِلْكَ اسْتِحَاضَةٌ بَعْدَ ذِي الشَّهْرَانِ

و اگر زنی پس از دو ماه، دوباره خون دید، آن خون استحاضه است، نه حیض، بعد از گذشت این دو ماه

فَلْتَغْتَسِلْ لِصَلاَتِهَا وَصِيَامِهَا * وَالْمُسْتَحَاضَةُ دَهْرُهَا نِصْفَانِ

پس زن مستحاضه باید برای نماز و روزه‌اش غسل کند، و دوره زن مستحاضه دو نیمه است (پاکی و آلودگی)

فَالنِّصْفُ تَتْرُكُ صَوْمَهَا وَصَلاَتَهَا * وَدَمُ الْمَحِيضِ وَغَيْرُهُ لَوْنَانِ

پس در نیمه‌اش (هنگام حیض یا نفاس) نماز و روزه‌اش را ترک می‌کند،

و خون حیض و غیر آن (مثل استحاضه) دو رنگ دارند (قابل تشخیص‌اند)

وَإِذَا صَفَا مِنْهَا وَأَشْرَقَ لَوْنُهُ * فَصَلاَتُهَا وَالصَّوْمُ مُفْتَرَضَانِ

و هرگاه خون از او پاک شد و رنگش روشن و زلال گردید، نماز و روزه‌اش واجب می‌شود

تَقْضِي الصِّيَامَ وَلاَ تُعِيدُ صَلاَتَهَا * إِنَّ الصَّلاَةَ تَعُودُ كُلَّ زَمَانِ

روزه را قضا می‌کند، اما نماز را نه؛ چراکه نماز تکرارش در هر زمان ممکن است

فَالشَّرْعُ وَالْقُرْآنُ قَدْ حَكَمَا بِهِ * بَيْنَ النِّسَاءِ فَلَيْسَ يُطَّرَحَانِ

پس شرع و قرآن بر این حکم تأکید کرده‌اند، و این حکم بین زنان جاری است و نباید رها شود

وَمَتَى تَرَى النُّفَسَاءُ طُهْرًا تَغْتَسِلْ * أَوْ لاَ فَغَايَةُ طُهْرِهَا شَهْرَانِ

و هرگاه زنِ نُفَساء نشانه‌ای از پاکی دید، غسل می‌کند؛ و اگر نبیند، نهایت مدت نفاسش دو ماه است (شصت روز)

مَسُّ النِّسَاءِ عَلَى الرِّجَالِ مُحَرَّمٌ * حَرْثُ السِّبَاخِ خَسَارَةُ الْحِرْثَانِ

تماس جنسی با زنان [در حال حیض یا نفاس] بر مردان حرام است، و کشت در زمین شوره‌زار، زیان دهقان است

لاَ تَلْقَ رَبَّكَ سَارِقًا أَوْ خَائِنًا * أَوْ شَارِبًا أَوْ ظَالِمًا أَوْ زَانِي

پروردگارت را ملاقات نکن در حالی‌که دزد، یا خائن، یا شراب خوار، یا ستمکار، یا زناکار باشی

قُلْ إِنَّ رَجْمَ الزَّانِيَيْنِ كِلَيْهِمَا * فَرْضٌ إِذَا زَنَيَا عَلَى الإِحْصَانِ

بگو که سنگسار کردن هر دو زناکار، واجب است، اگر پس از ازدواج مرتکب زنا شوند

وَالرَّجْمُ فِي الْقُرْآنِ فَرْضٌ لاَزِمٌ * لِلْمُحْصَنَيْنِ وَيُجْلَدُ الْبِكْرَانِ

و رجم در قرآن نیز حکمی واجب و قطعی است

برای زن و مردی که محصن‌اند، و برای بکرها (غیرمحصنان) تازیانه است

وَالْخَمْرُ يَحْرُمُ بَيْعُهَا وَشِرَاؤُهَا * سِيَّانِ ذَلِكَ عِنْدَنَا سِيَّانِ

و خرید و فروش شراب حرام است، و نزد ما، این دو (خرید و فروش) مساوی و به یک اندازه حرام‌اند

فِي الشَّرْعِ وَالْقُرْآنِ حُرِّمَ شُرْبُهَا * وَكِلاَهُمَا لاَ شَكَّ مُتَّبَعَانِ

در شریعت و در قرآن، نوشیدن آن (شراب) حرام شده است، و هر دو (شریعت و قرآن) بی‌تردید باید پیروی شوند

أَيْقِنْ بِأَشْرَاطِ الْقِيَامَةِ كُلِّهَا * وَاسْمَعْ هُدِيتَ نَصِيحَتِي وَبَيَانِي

به همه نشانه‌های قیامت یقین داشته باش، و گوش فرادِه به پند و بیان روشنگر من، اگر راه یافته‌ای

كَالشَّمْسِ تَطْلُعُ مِنْ مَكَانِ غُرُوبِهَا * وَخُرُوجِ دَجَّالٍ وَهَوْلِ دُخَانِ

مثل طلوع خورشید از مغرب، و خروج دجال، و ترس عظیم دودی (که آسمان را فرا می‌گیرد)

وَخُرُوجِ يِأْجُوجٍ وَمَأْجُوجٍ مَعًا * مِنْ كُلِّ صَقْعٍ شَاسِعٍ وَمَكَانِ

و خروج یأجوج و مأجوج با هم، از هر سرزمینی دورافتاده و هر مکانی

وَنُزُولِ عِيسَى قَاتِلاً دَجَّالَهُمْ * يَقْضِي بِحُكْمِ الْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ

و (از نشانه‌های قیامت) فرود آمدن عیسی است که دجّالشان را می‌کشد، و با حکم عدل و نیکی قضاوت می‌کند

وَاذْكُرْ خُرُوجَ فَصِيلِ نَاقَةِ صَالِحٍ * يَسِمُ الْوَرَى بِالْكُفْرِ وَالإِيمَانِ

و یاد کن خروج فرزند ناقه صالح را، که مردم را با نشانی از کفر و ایمان مشخص می‌کند

وَالْوَحْيُ يُرْفَعُ وَالصَّلاَةُ مِنَ الْوَرَى * وَهُمَا لِعِقْدِ الدِّيْنِ وَاسِطَتَانِ

و وحی از میان مردم برداشته می‌شود، و نماز از مردم رخت برمی‌بندد،

و این دو، دو نگین (یا دو مهره‌ی) اصلی عقد دین‌اند

صَلِّ الصَّلاَةَ الْخَمْسَ أَوَّلَ وَقْتِهَا * إِذْ كُلُّ وَاحِدَةٍ لَهَا وَقْتَانِ

نمازهای پنجگانه را در آغاز وقتش بخوان، زیرا هر یک از آن‌ها دارای دو وقت است

قَصْرُ الصَّلاَةِ عَلَى الْمُسَافِرِ وَاجِبٌ * وَأَقَلُّ حَدِّ الْقَصْرِ مَرْحَلَتَانِ

کوتاه خواندن نماز برای مسافر واجب است، و کمترین مسافت برای قصر، دو مرحله (منزل) است

كِلْتَاهُمَا فِي أَصْلِ مَذْهَبِ مَالِكٍ * خَمْسُونَ مِيلاً نَقْصُهَا مِيلاَنِ

.هر دو (مرحله) در اصل مذهب مالک پنجاه میل‌اند، منهای دو میل (یعنی ۴۸ میل وبه عبارتی 88.8 کیلومتر)

وَإِذَا الْمُسَافِرُ غَابَ عَنْ أَبْيَاتِهِ * فَالْقَصْرُ وَالإِفْطَارُ مَفْعُولاَنِ

و هرگاه مسافر از خانه‌هایش (محل اقامت دائمی‌اش) دور شود،

قصر نماز و افطار (نخوردن روزه) برایش انجام‌دادنی (جایز و مشروع) هستند

وَصلاَةُ مَغْرِبِ شَمْسِنَا وَصَبَاحِنَا * في الْحَضْرِ وَالأَسْفَارِ كَامِلَتَانِ

نماز مغرب و نماز صبح ما، در حضر(حالت اقامت «مقیم») و سفر کامل خوانده می‌شوند

وَالشَّمْسُ حِينَ تَزُولُ مِنْ كَبِدِ السَّمَا * فَالظُّهْرُ ثُمَّ الْعَصْرُ وَاجِبَتَانِ

و زمانی که خورشید از وسط آسمان (نقطه زوال) عبور کند، نماز ظهر و سپس نماز عصر واجب می‌شوند

وَالظُّهْرُ آخِرُ وَقْتِهَا مُتَعَلِّقٌ * بِالْعَصْرِ وَالْوَقْتَانِ مُشْتَبِكَانِ

و پایان وقت نماز ظهر، متصل و وابسته به (آغاز) وقت نماز عصر است،

و این دو وقت در هم آمیخته‌اند (دارای اشتراک زمانی‌اند)

لاَ تَلْتَفِتْ مَا دُمْتَ فِيهَا قَائِمًا * وَاخْشَعْ بِقَلْبٍ خَائِفٍ رَهْبَانِ

تا زمانی که در نماز ایستاده‌ای، هرگز نگاهت را به اطراف مچرخان،

و با دلی خاشع و ترسان، مانند راهبان (عارفان)، در نماز باش

وَكَذَا الصَّلاَةُ غُرُوبَ شَمْسِ نَهَارِنَا * وَعِشَاؤُنَا وَقْتَانِ مُتَّصِلاَنِ

و همچنین نماز هنگام غروب خورشیدِ روز ما (نماز مغرب) و نماز عشاء، دارای دو وقت متصل هستند

وَالصُّبْحُ مُنْفَرِدٌ بِوَقْتٍ مُفْرَدٍ * لَكِنْ لَهَا وَقْتَانِ مَفْرُودَانِ

و نماز صبح، دارای وقت جداگانه‌ای است که از سایر نمازها منفصل است،

اما با این حال، برای آن دو وقت مستقل (فرعی) وجود دارد

فَجْرٌ وَإِسْفَارٌ وَبَيْنَ كِلَيْهِمَا * وَقْتٌ لِكُلِّ مُطَوِّلٍ مُتَوَانِ

بین «طلوع فجر» و «اسفار» (روشنایی گسترده‌ی صبح)،

برای هر نمازگزاری که رکعات را طول می‌دهد و با آرامش نماز می‌خواند، وقتی هست (که می‌تواند نماز بخواند)

وَارْقُبْ طُلُوعَ الْفَجْرِ وَاسْتَيْقِنْ بِهِ * فَالْفَجْرُ عِنْدَ شُيُوخِنَا فَجْرَانِ

مراقب طلوع فجر باش و از وقوع آن یقین پیدا کن، زیرا به‌نظر علمای ما، فجر دو نوع است

فَجْرٌ كَذُوبٌ ثُمَّ فَجْرٌ صَادِقٌ * وَلَرُبَّمَا في الْعَيْنِ يَشْتَبِهَانِ

نخست فجر دروغین (کاذب) پدیدار می‌شود، سپس فجر راستین (صادق) می‌آید،

و چه‌بسا این دو در نگاه (انسان) با یکدیگر اشتباه گرفته شوند

وَالظِّلُّ في الأَزْمَانِ مُخْتَلِفٌ كَمَا * زَمَنُ الشِّتَا وَالصَّيْفِ مُخْتَلِفَانِ

سایه در زمان‌های مختلف دگرگون است، همان‌گونه که فصل زمستان و تابستان با یکدیگر متفاوت‌اند

فَاقْرَأْ إِذَا قَرَأَ الإِمَامُ مُخَافِتًا * وَاسْكُتْ إِذَا مَا كَانَ ذَا إِعْلاَنِ

پس قرائت کن زمانی که امام آهسته می‌خواند، و سکوت کن اگر او با صدای بلند می‌خواند

وَلِكُلِّ سَهْوٍ سَجْدَتَانِ فَصَلِّهَا * قَبْلَ السَّلاَمِ وَبَعْدَهُ قَوْلاَنِ

برای هر سهو و فراموشی، دو سجده است؛ پس آن‌ها را به‌جا آور،

پیش از سلام و یا پس از آن، دو دیدگاه در این باره وجود دارد

سُنَنُ الصَّلاَةِ مُبَيَّنَهْ وَفُرُوضُهَا * فَاسْأَلْ شُيُوخَ الْفِقْهِ وَالإِحْسَانِ

سنت‌ها و واجبات نماز روشن و معلوم‌اند، پس از عالمان فقه و نیکوکاران درباره‌شان بپرس

فَرْضُ الصَّلاَةِ رُكُوعُهَا وَسُجُودُهَا * مَا إِنْ تَخَالَفَ فِيهِمَا رَجُلاَنِ

رکوع و سجود از واجبات نماز است، و در این دو، هیچ دو نفری اختلافی ندارند

تَحْرِيمُهَا تَكْبِيرُهَا وَحَلاَلُهَا * تَسْلِيمُهَا وَكِلاَهُمَا فَرْضَانِ

آغاز نماز با تکبیر آن (تکبیر تحریمه) است، و پایان آن با سلام است،

و هر دوی اینها (تکبیر آغاز و سلام پایان) واجب هستند

وَالْحَمْدُ فَرْضٌ في الصَّلاَةِ قِرَاءتُهَا * آيَاتُهَا سَبْعٌ وَهُنَّ مَثَانِي

خواندن سورهٔ «حمد» در نماز واجب است، آیات آن هفت‌تا هستند و آن‌ها سورهٔ مثانی نام دارند

في كُلِّ رَكْعَاتِ الصَّلاَةِ مُعَادَةٌ * فِيهَا بِبَسْمَلَةٍ فَخُذْ تِبْيَانِي

در تمام رکعت‌های نماز، سورهٔ حمد تکرار می‌شود و همراه آن، «بسم‌الله» نیز خوانده می‌شود؛ این توضیح مرا بپذیر

وَإِذَا نَسِيتَ قِرَاتَهَا فِي رَكْعَةٍ * فَاسْتَوْفِ رَكْعَتَهَا بِغَيْرِ تَوَانِ

اگر در یکی از رکعت‌ها خواندن سورهٔ حمد را فراموش کردی، آن رکعت را به‌طور کامل و بدون سستی جبران کن

اِتْبَعْ إِمَامَكَ خَافِضًا أَوْ رَافِعًا * فَكِلاَهُمَا فِعْلاَنِ مَحْمُودَانِ

امام جماعت خود را پیروی کن؛ چه در حال پایین رفتن (مثل رکوع یا سجود)،

و چه در حال بالا آمدن، که هر دو کار، ستوده و پسندیده‌اند

لاَ تَرْفَعَنْ قَبْلَ الإِمَامِ وَلاَ تَضَعْ * فَكِلاَهُمَا أَمْرَانِ مَذْمُومَانِ

پیش از امام (در نماز جماعت) نه سر بردار و نه آن را فرود آور، زیرا هر دو کار، ناپسند و نکوهیده‌اند

إِنَّ الشَّرِيعَةَ سُنَّةٌ وَفَرِيضَةٌ * وَهُمَا لِدِينِ مُحَمَّدٍ عِقْدَانِ

همانا شریعت (اسلام) ترکیبی از سنّت (مستحب) و فریضه (واجب) است،

و این دو، پایه‌های دین محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم هستند

لَكِنْ أَذَانُ الصُّبْحِ عِنْدَ شُيُوخِنَا * مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَبَيَّنَ الْفَجْرَانِ

ولی اذان صبح، نزد مشایخ ما، پیش از روشن شدن دو فجر (کاذب و صادق) جایز شمرده شده است

هِيَ رُخْصَةٌ فِي الصُّبْحِ لاَ فِي غَيْرِهِ * مِنْ أَجْلِ يَقْظَةِ غَافِلٍ وَسْنَانِ

و این (اذان زودهنگام)، فقط در نماز صبح رخصت داده شده، نه در نمازهای دیگر،

به‌خاطر بیدار کردن فرد غافل و خواب‌آلود

أَحْسِنْ صَلاَتَكَ رَاكِعًا أَوْ سَاجِدًا * بِتَطَمُّنٍ وَتَرَفُّقٍ وَتَدَانِ

نمازت را چه در رکوع و چه در سجود، به نیکویی بجا آور، با آرامش، ملایمت و فروتنی

لاَ تَدْخُلَنَّ إِلَى صَلاَتِكَ حَاقِنًا * فَالإِحْتِقَانُ يُخِلُّ بِالأَرْكَانِ

هرگز با حالت نگه‌داشتن ادرار (یا مدفوع) وارد نماز نشو، زیرا چنین حالتی ارکان نماز را مختل می‌کند

بَيِّتْ مِنَ اللَّيْلِ الصِّيَامَ بِنِيَّةٍ * مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَيَّزَ الْخَيْطَانِ

از شب، نیت روزه را در دل بگذران،

پیش از آنکه سپیدی صبح (خَیط أبیض) از تاریکی شب (خیط أسود) آشکار گردد

يُجْزِيكَ فِي رَمَضَانَ نِيَّةُ لَيْلَةٍ * إِذْ لَيْسَ مُخْتَلِطًا بِعَقْدٍ ثَانِ

در ماه رمضان، نیت برای یک شب (برای روزه‌ی روز بعد) کافی است،

چرا که این نیت با نیت تازه‌ای (برای هر روز به‌صورت جداگانه) در هم آمیخته نمی‌شود

رَمَضَانُ شَهْرٌ كَامِلٌ فِي عَقْدِنَا * مَا حَلَّهُ يَوْمٌ وَلاَ يَوْمَانِ

در باور و اعتقاد ما، رمضان ماهی کامل است (یعنی یا ۳۰ روز یا ۲۹ روز)،

هرگز یک روز یا دو روز از آن را نمیشود روزه نبود

إِلاَّ الْمُسَافِرُ وَالْمَرِيضُ فَقَدْ أَتَى * تَأْخِيرُ صَوْمِهِمَا لِوَقْتٍ ثَانِ

مگر مسافر و بیمار، که برای آن‌ها جایز آمده است که روزه‌شان را به زمانی دیگر (بعد از رمضان) موکول کنند

وَكَذَاكَ حَمْلٌ وَالرَّضَاعُ كِلاَهُمَا * فِي فِطْرِهِ لِنِسَائِنَا عُذْرَانِ

همچنین بارداری و شیردهی، هر دو برای زنان ما در افطار کردن (روزه‌خواری) عذر موجهی هستند

عَجِّلْ بِفِطْرِكَ وَالسُّحُورُ مُؤَخَّرٌ * فَكِلاَهُمَا أَمْرَانِ مَرْغُوبَانِ

در افطار کردن شتاب کن، و سحری را به تأخیر بینداز،

زیرا هر دو کار (تعجیل در افطار و تأخیر در سحری) مورد علاقه و مستحب هستند

حَصِّنْ صِيَامَكَ بِالسُّكُوتِ عَنِ الْخَنَا * أَطْبِقْ عَلَى عَيْنَيْكَ بِالأَجْفَانِ

روزه‌ات را با سکوت از فحشا و زشتی محافظت کن، و چشمانت را با پلک‌هایت (از نگاه حرام) ببند

لاَ تَمْشِ ذَا وَجْهَيْنِ مِنْ بَيْنِ الْوَرَى * شَرُّ الْبَرِيَّةِ مَنْ لَهُ وَجْهَانِ

ر میان مردم، با دو چهره راه مرو (دو رو نباش)، بدترین مردم کسی است که دو چهره دارد

لاَ تَحْسُدَنْ أَحَدًا عَلَى نَعْمَائِهِ * إِنَّ الْحَسُودَ لِحُكْمِ رَبِّكَ شَانِي

به هیچ‌کس بر نعمتش حسد مبر، زیرا حسود با حکم پروردگارت دشمنی می‌ورزد

لاَ تَسْعَ بَيْنَ الصَّاحِبَيْنِ نَمِيمَةً * فَلأَجْلِهَا يَتَبَاغَضُ الْخِلاَّنِ

میان دو دوست برای سخن‌چینی و فتنه‌انگیزی رفت‌وآمد مکن، زیرا به خاطر آن، دوستان به دشمنی یکدیگر می‌افتند

وَالْعَيْنُ حَقٌّ غَيْرُ سَابِقَةٍ لِمَا * يُقْضَى مِنَ الأَرْزَاقِ وَالْحِرْمَانِ

و چشم‌زخم حقیقت دارد، ولی (بدان که) بر آنچه از روزی و محرومیت مقدر شده، پیشی نمی‌گیرد

وَالسِّحْرُ كُفْرٌ فِعْلُهُ لاَ عِلْمُهُ * مِنْ هَهُنَا يَتَفَرَّقُ الْحُكْمَانِ

سِحر از نظر شرع، کفر است اگر انجام داده شود، نه صرف دانستنش؛

از همین‌جا است که دو حکم (یعنی: کفر و عدم کفر) از هم جدا می‌شوند

وَالْقَتْلُ حَدُّ السَّاحِرِينَ إِذَا هُمُ * عَمِلُوا بِهِ لِلْكُفْرِ وَالطُّغْيَانِ

کشتن، حدّ (مجازات شرعی) جادوگران است، اگر آنان با سحر برای کفرورزی و سرکشی آن را به کار گیرند

وَتَحَرَّ بِرَّ الْوَالِدَيْنِ فَإِنَّهُ * فَرْضٌ عَلَيْكَ وَطَاعَةَ السُّلْطَانِ

در نیکی به پدر و مادر کوشا باش، چراکه

این کار بر تو واجب است، همان‌طور که اطاعت از فرمان‌روای مسلمان (سلطان)

لاَ تَخْرُجَنَّ عَلَى الإِمَامِ مُحَارِبًا * وَلَوَ انَّهُ رَجُلٌ مِنَ الْحُبْشَانِ

هرگز علیه حاکم مسلمان (مادامی که کفر آشکاری از ان سر نزده)با سلاح خروج مکن،

حتی اگر آن حاکم مردی از حبشه (سیاه‌پوست و دوردست) باشد

وَمَتَى أُمِرْتَ بِبِدْعَةٍ أَوْ زَلَّةٍ * فَاهْرُبْ بِدِينِكَ آخِرَ الْبُلْدَانِ

و اگر به بدعتی یا لغزشی (گناه یا انحرافی) فرمان یافتی، با دینت فرار کن تا دورترین سرزمین‌ها

الدِّينُ رَأْسُ الْمَالِ فَاسْتَمْسِكْ بِهِ * فَضَيَاعُهُ مِنْ أَعْظَمِ الْخُسْرَانِ

دین، سرمایه‌ی اصلی زندگی است؛ پس محکم به آن چنگ زن، زیرا از دست رفتن دین، از بزرگ‌ترین زیان‌هاست

لاَ تَخْلُ بِامْرَأَةٍ لَدَيْكَ بِرِيبَةٍ * لَوْ كُنْتَ فِي النُّسَّاكِ مِثْلَ بَنَانِ

با زنی که نزد توست و شبهه‌برانگیز است، خلوت مکن،

حتی اگر در پارسایی همچون «بنان» باشی (یعنی بسیار زاهد و پرهیزکار باشی)

إِنَّ الرِّجَالَ النَّاظِرِينَ إِلَى النِّسَا * مِثْلُ الْكِلاَبِ تَطُوفُ بِاللُّحْمَانِ

همانا مردانی که چشم به زنان می‌دوزند، مانند سگ‌هایی هستند که دور گوشت‌ها می‌چرخند

إِنْ لَمْ تَصُنْ تِلْكَ اللُّحُومَ أُسُودُهَا * أُكِلَتْ بِلاَ عِوَضٍ وَلاَ أَثْمَانِ

اگر شیرها از آن گوشت‌ها محافظت نکنند، آن گوشت‌ها بدون هیچ عِوَض و قیمتی خورده خواهند شد

لاَ تَقْبَلَنَّ مِنَ النِّسَاءِ مَوَدَّةً * فَقُلُوبُهُنَّ سَرِيعَةُ الْمَيَلاَنِ

هرگز محبت و دوستی زنان را نپذیر، زیرا دل‌های آنان به‌سرعت میل و گرایش پیدا می‌کند (و دگرگون می‌شود)

لاَ تَتْرُكَنْ أَحَدًا بِأَهْلِكَ خَالِيًا * فَعَلَى النِّسَاءِ تَقَاتَلَ الأَخَوَانِ

هرگز نگذار کسی با خانواده‌ات (زنانت) خلوت کند، زیرا بر سر زنان، دو برادر با یکدیگر جنگیدند

وَاغْضُضْ جُفُونَكَ عَنْ مُلاَحَظَةِ النِّسَا * وَمَحَاسِنِ الأَحْدَاثِ وَالصِّبْيَانِ

پلک‌هایت را از نگاه کردن به زنان، و زیبایی‌های نوجوانان و پسران فرو بند

لاَ تَجْعَلَنَّ طَلاَقَ أَهْلِكَ عُرْضَةً * إِنَّ الطَّلاَقَ لأَخْبَثُ الأَيْمَانِ

طلاق دادن همسرت را به بازی نگیر و آن را دستاویز سوگند و تهدید قرار نده، زیرا طلاق بدترینِ سوگندهاست

إِنَّ الطَّلاَقَ مَعَ الْعِتَاقِ كِلاَهُمَا * قَسَمَانِ عِنْدَ اللهِ مَمْقُوتَانِ

بی‌گمان طلاق و آزاد کردن برده، هر دو سوگندهایی هستند که نزد خداوند ناپسندیده‌اند

وَاحْفِرْ لِسِرِّكَ فِي فُؤَادِكَ مَلْحَدًا * وَادْفِنْهُ فِي الأَحْشَاءِ أَيَّ دِفَانِ

برای رازت در دل خود گوری بکن، و آن را در درونت هر چه بهتر دفن کن

إِنَّ الصَّدِيقَ مَعَ الْعَدُوِّ كِلاَهُمَا * فِي السِّرِّ عِنْدَ أُولِي النُّهَى شَكْلاَنِ

دوست و دشمن، هر دو نزد خردمندان، در موضوع راز، یکسان به شمار می‌آیند

لاَ يَبْدُ مِنْكَ إِلَى صَدِيقِكَ زَلَّةٌ * وَاجْعَلْ فُؤَادَكَ أَوْثَقَ الْخِلاَّنِ

لغزشی از تو نزد دوستت آشکار نشود، و دل خود را مطمئن‌ترین یار خود قرار بده

لاَ تَحْقِرَنَّ مِنَ الذُّنُوبِ صِغَارَهَا * فَالْقَطْرُ مِنْهُ تَدَفُّقُ الْخِلْجَانِ

گناهان کوچک را هرگز کم مشمار، زیرا همین قطره‌هاست که خلیج‌ها را پدید می‌آورد

وَإِذَا نَذَرْتَ فَكُنْ بِنَذْرِكَ مُوفِيًا * فَالنَّذْرُ مِثْلُ الْعَهْدِ مَسْئُولاَنِ

و چون نذری کردی، به نذرت وفا کن، زیرا نذر مانند پیمان است، و هر دو مورد پرسش خواهند بود

لاَ تُشْغَلَنَّ بِعَيْبِ غَيْرِكَ غَافِلاً * عَنْ عَيْبِ نَفْسِكَ إِنَّهُ عَيْبَانِ

به عیب دیگران مشغول مشو در حالی‌که از عیب خود غافلی،

که این خود دو عیب است (هم عیب‌جویی و هم غفلت از خود)

لاَ تُفْنِ عُمْرَكَ فِي الْجِدَالِ مُخَاصِمًا * إِنَّ الْجِدَالَ يُخِلُّ بِالأَدْيَانِ

عمر خود را در جدال و خصومت تلف مکن، زیرا جدال، دین‌ها را دچار خلل می‌کند

وَاحْذَرْ مُجَادَلَةَ الرِّجَالِ فَإِنَّهَا * تَدْعُو إِلَى الشَّحْنَاءِ وَالشَّنَآنِ

از مجادله با مردمان برحذر باش، زیرا آن، به دشمنی و نفرت می‌انجامد

وَإِذَا اضْطُرِرْتَ إِلَى الْجِدَالِ وَلَمْ تَجِدْ * لَكَ مَهْرَبًا وَتَلاَقَتِ الصَّفَّانِ

و اگر ناچار به جدال شدی و راه گریزی نیافتی، و دو صف (در بحث یا نزاع) به هم رسیدند

فَاجْعَلْ كِتَابَ اللهِ دِرْعًا سَابِغًا * وَالشَّرْعَ سَيْفَكَ وَابْدُ فِي الْمَيْدَانِ

کتاب خدا را زرهی فراگیر و کامل برای خود قرار بده،

و شریعت را شمشیر خود ساز، و در میدان (حق و باطل) وارد شو

وَالسُّنَّةَ الْبَيْضَاءَ دُونَكَ جُنَّةً * وَارْكَبْ جَوَادَ الْعَزْمِ فِي الْجَوَلاَنِ

و سنت روشن پیامبر را برای خود سپری نگهدار،

و بر اسب اراده سوار شو هنگام جولان در میدان (عمل و مبارزه)

وَاثْبُتْ بِصَبْرِكَ تَحْتَ أَلْوِيَةِ الْهُدَى * فَالصَّبْرُ أَوْثَقُ عُدَّةِ الإِنْسَانِ

و با صبر خود، زیر پرچم‌های هدایت پایدار بمان، زیرا صبر، استوارترین سلاح انسان است

وَاطْعَنْ بِرُمْحِ الْحَقِّ كُلَّ مُعَانِدٍ * للهِ دَرُّ الْفَارِسِ الطَّعَّانِ

و با نیزهٔ حق، هر مخالف لجوجی را فروزن طعن بزن، چه نیکو سواری است آن جنگاور نیزه‌زن برای خدا

وَاحْمِلْ بِسَيْفِ الصِّدْقِ حَمْلَةَ مُخْلِصٍ * مُتَجَرِّدٍ للهِ غَيْرِ جَبَانِ

با شمشیر صداقت حمله‌ای کن همچون یک مخلص، که برای خدا خالص شده و ترسویی در او نیست

وَاحْذَرْ بِجُهْدِكَ مَكْرَ خَصْمِكَ إِنَّهُ * كَالثَّعْلَبِ الْبَرِّيِّ فِي الرَّوَغَانِ

با تمام توان خود، از مکر دشمن برحذر باش، زیرا او مانند روباهِ بیابانی در نیرنگ و فرار است

أَصْلُ الْجِدَالِ مِنَ السُّؤَالِ وَفَرْعُهُ * حُسْنُ الْجَوَابِ بِأَحْسَنِ التِّبْيَانِ

اصل جدال از پرسش آغاز می‌شود، و شاخه‌اش پاسخی نیکوست که با بهترین روشِ بیان داده شود

لاَ تَلْتَفِتْ عِنْدَ السُّؤَالِ وَلاَ تُعِدْ * لَفْظَ السُّؤَالِ كِلاَهُمَا عَيْبَانِ

هنگام پرسش (از تو)، نگاهت را منحرف مکن و سخن پرسشگر را تکرار نکن؛

هر دو این کارها، نقص و عیب به شمار می‌روند

وَإِذَا غَلَبْتَ الْخَصْمَ لاَ تَهْزَأْ بِهِ * فَالْعُجْبُ يُخْمِدُ جَمْرَةَ الإِحْسَانِ

و اگر بر دشمن چیره شدی، او را مسخره نکن؛ زیرا خودپسندی، آتش نیکی را خاموش می‌کند

فَلَرُبَّمَا انْهَزَمَ الْمُحَارِبُ عَامِدًا * ثُمَّ انْثَنَى فَسَطَا عَلَى الْفُرْسَانِ

چه‌بسا جنگجویی که عمداً عقب‌نشینی کند، سپس بازگردد و بر سواران (دشمن) یورش آورد

وَاسْكُتْ إِذَا وَقَعَ الْخُصُومُ وَقَعْقَعُوا * فَلَرُبَّمَا أَلْقَوْكَ فِي بَحْرَانِ

هنگامی که دشمنان (یا خصمان) به غوغا و هیاهو افتادند، سکوت کن؛

چه بسا که تو را در دریا (ی گرفتاری و دردسر) بیفکنند

وَلَرُبَّمَا ضَحِكَ الْخُصُومُ لِدَهْشَةٍ * فَاثْبُتْ وَلاَ تَنْكَلْ عَنِ الْبُرْهَانِ

و چه‌بسا خصمان از روی شگفتی (و فریب کاری) بخندند؛ پس ثابت قدم باش و از آوردن دلیل عقب نشینی نکن

فَإِذَا أَطَالُوا فِي الْكَلاَمِ فَقُلْ لَهُمْ * إِنَّ الْبَلاَغَةَ لُجِّمَتْ بِبَيَانِ

و اگر در سخن‌گویی زیاده‌روی کردند، به آنان بگو که بلاغت، با بیان (مختصر و روشن) مهار شده است

لاَ تَغْضَبَنَّ إِذَا سُئِلْتَ وَلاَ تَصِحْ * فَكِلاَهُمَا خُلُقَانِ مَذْمُومَانِ

هنگامی که از تو پرسشی شد، خشمگین مشو و فریاد نزن؛ زیرا هر دو (خشم و فریاد) از صفات نکوهیده‌اند

وَإِذَا انْقَلَبْتَ عَنِ السُّؤَالِ مُجَاوِبًا * فَكِلاَهُمَا لاَ شَكَّ مُنْقَطِعَانِ

و اگر از پاسخ دادن به پرسش روی‌گردان شدی، بی‌شک هم پرسش و هم پاسخ، هر دو گسسته و ناتمام خواهند ماند

وَاحْذَرْ مُنَاظَرَةً بِمَجْلِسِ خِيفَةٍ * حَتَّى تُبَدَّلَ خِيفَةً بِأَمَانِ

از مناظره کردن در مجلسی که بیم (و ناامنی) در آن هست بپرهیز، تا زمانی که آن بیم به امنیت تبدیل شود

نَاظِرْ أَدِيبًا مُنْصِفًا لَكَ عَاقِلاً * وَانْصِفْهُ أَنْتَ بِحَسْبِ مَا تَرَيَانِ

با شخصی فهیم، عاقل و منصف مناظره کن که برایت خیر خواهد خواست،

و تو نیز به همان اندازه‌ای که او می‌بیند، با او انصاف داشته باش

وَيَكُونُ بَيْنَكُمَا حَكِيمٌ حَاكِمًا * عَدْلاً إِذَا جِئْتَاهُ تَحْتَكِمَانِ

و باید در میان شما داوری خردمند باشد که حکم کند، با عدالت، آن‌گاه که هر دوی شما برای داوری نزد او می‌روید

كُنْ طُولَ دَهْرِكَ سَاكِتًا مُتَوَاضِعًا * فَهُمَا لِكُلِّ فَضِيلَةٍ بَابَانِ

در تمام طول زندگی‌ات خاموش و فروتن باش، زیرا این دو (سکوت و فروتنی) دروازهٔ هر فضیلتی هستند

وَاخْلَعْ رِدَاءَ الْكِبْرِ عَنْكَ فَإِنَّهُ * لاَ يَسْتَقِلُّ بِحَمْلِهِ الْكَتِفَانِ

و رَدای تکبّر را از تن برکن، زیرا دو شانه توان حمل سنگینی آن را ندارند

كُنْ فَاعِلاً لِلْخَيْرِ قَوَّالاً لَهُ * فَالْقَوْلُ مِثْلُ الْفِعْلِ مُقْتَرِنَانِ

نیکوکاری را انجام بده و از آن سخن بگو، چراکه گفتار و کردار نیک به‌هم پیوسته‌اند

مِنْ غَوْثِ مَلْهُوفٍ وَشِبْعَةِ جَائِعٍ * وَدِثَارِ عُرْيَانٍ وَفِدْيَةِ عَانِ

از یاری درمانده‌ای، سیر کردن گرسنه‌ای، پوشاندن برهنه‌ای، و آزاد کردن اسیری (نیکی کن)

فَإِذَا عَمِلْتَ الْخَيْرَ لاَ تَمْنُنْ بِهِ	*	لاَ خَيْرَ في مُتَمَدِّحٍ مَنَّانِ
و چون کار خیری انجام دادی، بر آن منّت مگذار،		که در خودستای منّت‌گذار خیری نیست
أُشْكُرْ عَلَى النَّعْمَاءِ وَاصْبِرْ لِلْبَلاَ	*	فَكِلاَهُمَا خُلُقَانِ مَمْدُوحَانِ
بر نعمت‌ها شکرگزار باش و بر بلاها شکیبا،		که هر دو از صفات پسندیده‌اند
لاَ تَشْكُوَنَّ بِعِلَّةٍ أَوْ قِلَّةٍ	*	فَهُمَا لِعِرْضِ الْمَرْءِ فَاضِحَتَانِ
هرگز از بیماری یا تنگدستی شکوه نکن،		که این دو، آبروی انسان را فاش می‌سازند
صُنْ حُرَّ وَجْهِكَ بِالْقَنَاعَةِ إِنَّمَا	*	صَوْنُ الْوُجُوهِ مُرُوءَةُ الْفِتْيَانِ
آزادی و کرامت چهره‌ات را با قناعت حفظ کن،		چراکه نگه‌داشتن آبرو نشانهٔ مردانگی جوانمردان است
بِاللهِ ثِقْ وَلَهُ أَنِبْ وَبِهِ اسْتَعِنْ	*	فَإِذَا فَعَلْتَ فَأَنْتَ خَيْرُ مُعَانِ
بر خدا توکل کن، به سوی او بازگرد و از او یاری بخواه،		و چون چنین کردی، تو بهترین یاری‌شونده‌ای
وَإِذَا عَصَيْتَ فَتُبْ لِرَبِّكَ مُسْرِعًا	*	حَذَرَ الْمَمَاتِ وَلاَ تَقُلْ لَمْ يَانِ
چون گناه کردی، زود به سوی پروردگارت توبه کن،		از بیم مرگ، و مگو: هنوز وقتش نرسیده است
وَإِذَا ابْتُلِيتَ بِعُسْرَةٍ فَاصْبِرْ لَهَا	*	فَالْعُسْرُ فَرْدٌ بَعْدَهُ يُسْرَانِ
و اگر به سختی‌ای دچار شدی، بر آن شکیبایی کن،		که سختی، تنهاست و پس از آن دو آسانی خواهد آمد
لاَ تَحْشُ بَطْنَكَ بِالطَّعَامِ تَسَمُّنًا	*	فَجُسُومُ أَهْلِ الْعِلْمِ غَيْرُ سِمَانِ
شکم خود را از غذا پر مکن به‌قصد فربهی،		که اندام‌های اهل علم، چاق نیستند
لاَ تَتَّبِعْ شَهَوَاتِ نَفْسِكَ مُسْرِفًا	*	فَاللهُ يُبْغِضُ عَابِدًا شَهْوَانِي
.از پی خواهش‌های نفْس با زیاده‌روی مرو،		که خدا بندهٔ شهوت‌ران را دشمن می‌دارد
أَقْلِلْ طَعَامَكَ مَا اسْتَطَعْتَ فَإِنَّهُ	*	نَفْعُ الْجُسُومِ وَصِحَّةُ الأَبْدَانِ
تا آنجا که می‌توانی غذای خود را کم کن،		که این سودِ تن و سلامتِ بدن‌هاست

وَامْلِكْ هَوَاكَ بِضَبْطِ بَطْنِكَ إِنَّهُ * شَرُّ الرِّجَالِ الْعَاجِزُ الْبَطْنَانِي

هوس خود را با کنترل شکم نگه دار، که بدترین مردان، ناتوانانِ شکم‌باره‌اند

وَمَنِ اسْتَذَلَّ لِفَرْجِهِ وَلِبَطْنِهِ * فَهُمَا لَهُ مَعَ ذَا الْهَوَى بَطْنَانِ

هر کس خود را برای شهوت جنسی‌اش و شکمش خوار کند،

این دو (شهوت و شکم) همراه با هوای نفس، دو شکم (و دو عامل پرخورنده و هلاک‌کننده) برای او خواهند بود

حِصْنُ التَّدَاوِيِّ الْمَجَاعَةُ وَالظَّمَا * وَهُمَا لِفَكِّ نُفُوسِنَا قَيْدَانِ

دژِ درمان (و بهترین روش برای تندرستی)، گرسنگی و تشنگی است؛

و این دو، دو بند هستند برای گشودن زنجیرهای نفس‌های ما

أَظْمِئْ نَهَارَكَ تُرْوَ فِي دَارِ الْعُلاَ * يَوْمًا يَطُولُ تَلَهُّفُ الْعَطْشَانِ

روز خود را تشنه باش (روزه بگیر) تا در سرای بزرگی (آخرت)، سیراب شوی؛

در آن روزی که عطش، چشم‌انتظاریِ طولانی خواهد داشت

حُسْنُ الْغِذَاءِ يَنُوبُ عَنْ شُرْبِ الدَّوَا * سِيمَا مَعَ التَّقْلِيلِ وَالإِدْمَانِ

غذای نیکو (و سالم)، جایگزین نوشیدن دارو می‌شود؛ به‌ویژه اگر با کم‌خوری و مداومت همراه باشد

إِيَّاكَ وَالْغَضَبَ الشَّدِيدَ عَلَى الدَّوَا * فَلَرُبَّمَا أَفْضَى إِلَى الْخِذْلاَنِ

از خشم شدید نسبت به دارو برحذر باش؛ چه بسا همین کار، به شکست و نومیدی بینجامد[1]

دَبِّرْ دَوَاءَكَ قَبْلَ شُرْبِكَ وَلْيَكُنْ * مُتَآلِفَ الأَجْزَاءِ وَالأَوْزَانِ

پیش از نوشیدن، داروی خود را درست آماده کن؛ و باید اجزا و مقدارهای آن با هم سازگار باشند

وَتَدَاوَ بِالْعَسَلِ الْمُصَفَّى وَاحْتَجِمْ * فَهُمَا لِدَائِكَ كُلِّهِ بُرْآنِ

با عسل صاف‌شده درمان کن و حجامت انجام بده؛ زیرا این دو برای تمام بیماری‌های تو درمان و شفایند

1.اگر بیمار با عجله، خشم، یا بی‌صبری از دارو نتیجه بخواهد یا به آن بدبین باشد، ممکن است درمان مؤثر نشود. صبر و اعتماد به درمان لازم است

لاَ تَدْخُلِ الْحَمَامَ شَبْعَانَ الْحَشَا * لاَ خَيْرَ فِي الْحَمَّامِ لِلشَّبْعَانِ

با شکم پر (و پس از پرخوری) وارد حمام نشو؛ زیرا برای کسی که سیر است، حمام سودی ندارد

وَالنَّوْمُ فَوْقَ السَّطْحِ مِنْ تَحْتِ السَّمَا * يُفْنِي وَيُذْهِبُ نُضْرَةَ الأَبْدَانِ

و خوابیدن بر بام خانه زیر آسمان باز، بدن را فرسوده می‌سازد و طراوت آن را از بین می‌برد

لاَ تُفْنِ عُمْرَكَ فِي الْجِمَاعِ فَإِنَّهُ * يَكْسُو الْوُجُوهَ بِحُلَّةِ الْيَرَقَانِ

عمر خود را در آمیزش جنسی تباه مکن، چرا که چهره را به جامه‌ای از زردی (و ضعف) می‌پوشاند

أُحْذِرْكَ مِنْ نَفَسِ الْعَجُوزِ وَبُضْعِهَا * فَهُمَا لِجِسْمِ ضَجِيعِهَا سُقْمَانِ

تو را از نفس (بوی دهان) و اندام جنسی پیرزن بر حذر می‌دارم؛ زیرا این دو برای بدن همبستر او، بیماری‌آورند

عَانِقْ مِنَ النِّسْوَانِ كُلَّ فَتِيَّةٍ * أَنْفَاسُهَا كَرَوَائِحِ الرَّيْحَانِ

هم‌آغوش شو با هر زن جوانی که نفس‌هایش همچون بوی ریحان است

لاَ خَيْرَ فِي صُوَرِ الْمَعَازِفِ كُلِّهَا * وَالرَّقْصِ وَالإِيقَاعِ فِي الْقُضْبَانِ

هیچ خیری در همه‌گونهٔ ساز و موسیقی نیست، و نه در رقص و ضرب‌آهنگ در چوب‌دست‌ها (آلات موسیقی)

إِنَّ التَّقِيَّ لِرَبِّهِ مُتَنَزِّهٌ * عَنْ صَوْتِ أَوْتَارٍ وَسَمْعِ أَغَانِي

بی‌گمان پرهیزکار از سر تقوا برای پروردگارش، از صدای سازها و شنیدن آوازها دوری می‌گزیند

وَتِلاَوَةُ الْقُرْآنِ مِنْ أَهْلِ التُّقَى * سِيمَا بِحُسْنِ شَجًا وَحُسْنِ بَيَانِ

و تلاوت قرآن از سوی پرهیزکاران، به‌ویژه با آوایی دلنشین و بیان روشن

أَشْهَى وَأَوْفَى لِلنُّفُوسِ حَلاَوَةً * مِنْ صَوْتِ مِزْمَارٍ وَنَقْرِ مَثَانِ

دلپذیرتر و شیرین‌تر برای جان‌هاست، از صدای نی و کوبیدن طبل‌ها

وَحَنِينُهُ فِي اللَّيْلِ أَطْيَبُ مَسْمَعٍ * مِنْ نَغْمَةِ النَّايَاتِ وَالْعِيدَانِ

و نالهٔ شبانه‌اش (یعنی صوت قرآن در شب) خوش‌آواتر است، از نغمه‌های نی و سازهای عود

أَعْرِضْ عَنِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ زَاهِدًا * فَالزُّهْدُ عِنْدَ أُولِي النُّهَى زُهْدَانِ

از دنیای پَست روی بگردان و زاهد باش، که نزد خردمندان، زهد دو گونه است

زُهْدٌ عَنِ الدُّنْيَا وَزُهْدٌ في الثَّنَا * طُوبَى لِمَنْ أَمْسَى لَهُ الزُّهْدَانِ

زهدی از دنیا، و زهدی از ستایش (مردم)؛ خوشا به حال کسی که هر دو زهد را داراست

لاَ تَنْتَهِبْ مَالَ الْيَتَامَى ظَالِمًا * وَدَعِ الرِّبَا فَكِلاَهُمَا فِسْقَانِ

با ستم مال یتیمان را مَرُبا؛ و ربا را رها کن، که هر دو گناه و نافرمانی‌اند

وَاحْفَظْ لِجَارِكَ حَقَّهُ وَذِمَامَهُ * وَلِكُلِّ جَارٍ مُسْلِمٍ حَقَّانِ

حق و حرمت همسایه‌ات را نگه‌دار، که هر همسایهٔ مسلمان را دو حق است

وَاضْحَكْ لِضَيْفِكَ حِينَ يُنْزِلُ رَحْلَهُ * إِنَّ الْكَرِيمَ يُسَرُّ بِالضِّيفَانِ

به مهمانت بخند آن‌گاه که بار سفر فرو می‌نهد، زیرا انسان بزرگوار از دیدار میهمان شادمان می‌شود

وَاصِلْ ذَوِي الأَرْحَامِ مِنْكَ وَإِنْ جَفَوا * فَوِصَالُهُمْ خَيْرٌ مِنَ الْهِجْرَانِ

با خویشاوندانت پیوند داشته باش، حتی اگر سردی کنند، که پیوند با آنان بهتر از بریدن و ترک کردن است

وَاصْدُقْ وَلاَ تَحْلِفْ بِرَبِّكَ كَاذِبًا * وَتَحَرَّ في كَفَّارَةِ الأَيْمَانِ

راستگو باش و به پروردگارت دروغگونه سوگند مخور، و در پرداخت کفارهٔ سوگندها دقت به‌خرج بده

وَتَوَقَّ أَيْمَانَ الْغَمُوسِ فَإِنَّهَا * تَدَعُ الدِّيَارَ بَلاَقِعَ الْحِيطَانِ

از سوگندِ دروغِ غموس (که انسان را در گناه فرو می‌برد) بر حذر باش،

زیرا آن خانه‌ها را ویران و دیوارهایشان را برهنه و بی‌سکنه می‌سازد

حَدُّ النِّكَاحِ مِنَ الْحَرَائِرِ أَرْبَعٌ * فَاطْلُبْ ذَوَاتِ الدِّينِ وَالإِحْصَانِ

حدّ ازدواج با زنان آزاد، چهار نفر است، پس زنانی را بجوی که دیندار و پاکدامن باشند

لاَ تَنْكِحَنَّ مُحِدَّةً في عِدَّةٍ * فَنِكَاحُهَا وَزِنَاؤُهَا شِبْهَانِ

هرگز با زنی که در عدهٔ وفات است ازدواج مکن، زیرا ازدواج با او و زنا با او، بسیار شبیه به هم‌اند

عِدَدُ النِّسَاءِ لَهَا فَرَائِضُ أَرْبَعٌ * لَكِنْ يَضُمُّ جَمِيعَهَا أَصْلاَنِ

عده‌های زنان، چهار نوع واجب دارد، ولی همهٔ آن‌ها به دو اصل بازمی‌گردد

تَطْلِيقُ زَوْجٍ دَاخِلٍ أَوْ مَوْتُهِ * قَبْلَ الدُّخُولِ وَبَعْدَهُ سِيَّانِ

طلاق شوهر پس از دخول یا مرگ او، چه قبل از دخول و چه بعد از آن، هر دو در حکم، برابرند

وَحُدُودُهُنَّ عَلَى ثَلاَثَةِ أَقْرُءٍ * أَوْ أَشْهُرٍ وَكِلاَهُمَا جِسْرَانِ

مدّت‌های آن‌ها یا سه «قُروء» (پاکی یا حیض) است یا سه ماه،

و هر دو زمان‌بندی، وسیلهٔ گذر و عبورند (برای پایان عده)

وَكَذَاكَ عِدَّةُ مَنْ تُوُفِّيَ زَوْجُهَا * سَبْعُونَ يَوْمًا بَعْدَهَا شَهْرَانِ

و نیز عدهٔ زنی که شوهرش درگذشته، هفتاد روز است و بعد از آن، دو ماه دیگر (یعنی حدود چهار ماه و ده روز)

عِدَدُ الْحَوَامِلِ مِنْ طَلاَقٍ أَوْ فَنَا * وَضْعُ الأَجِنَّةِ صَارِخًا أَوْ فَانِي

عدّهٔ زنان باردار، چه از طلاق باشد و چه از مرگ شوهر، به پایان می‌رسد با زاییدن جنین، چه زنده باشد و چه مرده

وَكَذَاكَ حُكْمُ السِّقْطِ في إِسْقَاطِهِ * حُكْمُ التَّمَامِ كِلاَهُمَا وَضْعَانِ

و همین گونه است حکمِ جنین سِقط شده؛ چه کامل به دنیا بیاید و چه ناقص، در هر دو، «زایمان» تحقق یافته است

مَنْ لَمْ تَحِضْ أَوْ مَنْ تَقَلَّصَ حَيْضُهَا * قَدْ صَحَّ في كِلْتَيْهِمَا الْعَدَدَانِ

آن‌که هنوز حیض ندیده یا آن‌که حیضش قطع شده است،

در هر دو حالت، عدّه‌ها (سه ماه یا سه قُروء) صحیح و معتبر هستند

كِلْتَاهُمَا تَبْقَى ثَلاَثَةَ أَشْهُرٍ * حُكْمَاهُمَا في النَّصِّ مُسْتَوِيَانِ

هر دو (دختر نابالغ و زن یائسه)، عدّه‌شان سه ماه باقی می‌ماند، و حکم آن‌ها در نص (قرآن) یکسان آمده است

عِدَدُ الْجَوَارِ مِنَ الطَّلاَقِ بِحَيْضَةٍ * وَمِنَ الْوَفَاةِ الْخَمْسُ وَالشَّهْرَانِ

عدّهٔ کنیزان (غیر آزادها) در طلاق، یک حیض است، و در مرگ شوهر، پنج و دو ماه (یعنی دو ماه و پنج روز)

فَبِطَلْقَتَيْنِ تَبِينُ مِنْ زَوْجٍ لَهَا * لاَ رَدَّ إِلاَّ بَعْدَ زَوْجٍ ثَانِي

با دو طلاق، زن از شوهرش جدا نمی‌شود،

ولی اگر سه طلاق واقع شود، بازگشت ممکن نیست مگر پس از ازدواج با شوهر دوم

وَكَذَا الْحَرَائِرُ فَالثَّلاَثُ تَبِينُهَا * فَيُحِلُّ تِلْكَ وَهَذِهِ زَوْجَانِ

و همین‌طور زنان آزاد؛ با سه طلاق، از شوهر جدا می‌شوند،

و (پس از آن) دو شوهر، زن را حلال می‌کنند: یکی اولی و دیگری دومی

فَلْتَنْكِحَا زَوْجَيْهِمَا عَنْ غِبْطَةٍ * وَرِضًا بِلاَ دَلْسٍ وَلاَ عِصْيَانِ

پس باید (دو زن) با شوهرانشان ازدواج کنند از روی علاقه و رضایت، بی‌آنکه فریبی باشد یا نافرمانی‌ای (از شریعت)

حَتَّى إِذَا امْتَزَجَ النِّكَاحُ بِدَلْسَةٍ * فَهُمَا مَعَ الزَّوْجَيْنِ زَانِيَتَانِ

اما اگر ازدواج با نیرنگ (مثلاً برای حلال شدن زن برای شوهر اول) همراه باشد،

آنگاه آن دو زن با شوهرانشان، زناکار خواهند بود

إِيَّاكَ وَالتَّيْسَ الْمُحَلِّلَ إِنَّهُ * وَالْمُسْتَحِلُّ لِرَدِّهَا تَيْسَانِ

بپرهیز از نر بُز حلال‌کننده (کنایه از مردی که برای حلال کردن زن با او ازدواج صوری می‌کند)،

که او و کسی که بازگرداندن زن را به وسیلهٔ او حلال می‌شمارد، هر دو همانند بُز نر هستند (در ذلّت و بی‌ارزشی)

لَعَنَ النَّبِيُّ مُحِلِّلاً وَمُحَلَّلاً * فَكِلاَهُمَا فِي الشَّرْعِ مَلْعُونَانِ

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) لعنت کرد * مردی را که زن را برای شوهر اول حلال می‌کند (محلِّل)، و نیز زنی را که برایش حلال شده (محلَّل)،

که هر دو در شریعت، مورد لعنت‌اند

وقتی مردی همسرش را سه بار طلاق داده باشد، دیگر نمی‌تواند بدون شرط به او رجوع کند. آن زن باید:
با مرد دیگری از روی میل ازدواج کند (نه صوری، بلکه ازدواج واقعی با آمیزش زناشویی).
اگر این شوهر دوم به طور طبیعی (نه برای محلل بودن) او را طلاق دهد یا بمیرد،
آنگاه زن می‌تواند دوباره با شوهر اول ازدواج جدیدی داشته باشد، اگر بخواهند.

«محلل» یعنی کسی که عمداً و با نیت حلال شدن زن برای شوهر اول، با آن زن ازدواج می‌کند. پیامبر (**صلی الله علیه وسلم**) چنین کسی (و زنی که چنین کند) را لعنت کرده است، چون این کار فریبکاری و بازی با احکام شرع است

لاَ تَضْرِبَنْ أَمَةً وَلاَ عَبْدًا جَنَى * فَكِلاَهُمَا بِيَدَيْكَ مَأْسُورَانِ

هرگز کنیز و برده‌ای را که خطا کرده‌اند، مزن،

که هر دو در دستان تو اسیر و گرفتارند (و تو بر آن‌ها تسلط داری، پس ظلم نکن)

أَعْرِضْ عَنِ النِّسْوَانِ جُهْدَكَ وَانْتَدِبْ * لِعِنَاقِ خَيْرَاتٍ هُنَاكَ حِسَانِ

تا می‌توانی از زنان (و فتنه‌های آنان) روی بگردان،

و برخیز برای در آغوش کشیدن خوبی‌هایی که آنجا نیکو و زیبا هستند (کنایه از اعمال صالح و پاداش‌های آخرت)

فِي جَنَّةٍ طَابَتْ وَطَابَ نَعِيمُهَا * مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ بِهَا زَوْجَانِ

در بهشتی که پاک و نعمت‌هایش پاکیزه است، از هر میوه‌ای در آن، دو گونه وجود دارد

أَنْهَارُهَا تَجْرِي لَهُمْ مِنْ تَحْتِهِمْ * مَحْفُوفَةً بِالنَّخْلِ وَالرُّمَّانِ

نهرهایش از زیر پاهایشان جاری است، در حالی که با نخل و انار احاطه شده‌اند

غُرُفَاتُهَا مِنْ لُؤْلُؤٍ وَزَبَرْجَدٍ * وَقُصُورُهَا مِنْ خَالِصِ الْعِقْيَانِ

اتاق‌های آن از مروارید و زبرجد است، و کاخ‌هایش از طلای خالص ساخته شده‌اند

قُصِرَتْ بِهَا لِلْمُتَّقِينَ كَوَاعِبًا * شُبِّهْنَ بِالْيَاقُوتِ وَالْمَرْجَانِ

در آنجا برای پرهیزگاران، دخترانی جوان و زیبارو مهیا شده‌اند، که همچون یاقوت و مرجان توصیف شده‌اند

بِيضُ الْوُجُوهِ شُعُورُهُنَّ حَوَالِكٌ * حُمْرُ الْخُدُودِ عَوَاتِقُ الأَجْفَانِ

سفیدرو هستند و موهایشان سیاه و براق، گونه‌هایشان سرخ است و چشمانشان درشت و گیرا

فُلْجُ الثُّغُورِ إِذَا ابْتَسَمْنَ ضَوَاحِكًا * هِيفُ الْخُصُورِ نَوَاعِمُ الأَبْدَانِ

دندان‌هایشان ردیف و درخشان است و وقتی می‌خندند، می‌درخشند، کمر باریک‌اند و اندامی لطیف دارند

خُضْرُ الثِّيَابِ ثُدِيُّهُنَّ نَوَاهِدٌ * صُفْرُ الْحُلِيِّ عَوَاطِرُ الأَرْدَانِ

لباس‌هایشان سبز است، سینه‌هایشان برجسته، و زیورآلاتشان زردفام و آستین‌هایشان خوشبو است

طُوبَى لِقَوْمٍ هُنَّ أَزْوَاجٌ لَهُمْ * فِي دَارِ عَدْنٍ فِي مَحَلِّ أَمَانِ

خوشا به حال قومی که این حوران، همسران آنان هستند در سرای جاودانه‌ای، در جایگاهی امن و آسوده

يُسْقَوْنَ مِنْ خَمْرٍ لَذِيذٍ شُرْبُهَا * بِأَنَامِلِ الْخُدَّامِ وَالْوِلْدَانِ

نوشانیده می‌شوند از شرابی گوارا و خوش طعم، به دست خدمتکاران و پسران نوجوانِ بهشتی

لَوْ تَنْظُرِ الْحَوْرَاءَ عِنْدَ وَلِيِّهَا * وَهُمَا فُوَيْقَ الْفُرْشِ مُتَّكِئَانِ

اگر به حورالعین نزد همسرش نگاه کنی،

در حالی که آن دو بر بالین‌ها تکیه داده‌اند و در رفاه‌اند (از شگفتی و زیبایی این صحنه، دل‌ها مدهوش می‌شود)،

يَتَنَازَعَانِ الْكَأْسَ فِي أَيْدِيهِمَا * وَهُمَا بِلَذَّةِ شُرْبِهَا فَرِحَانِ

جام شراب را در دستان خود میان هم می‌گردانند، و هر دو از لذت نوشیدن آن شادمان‌اند

وَلَرُبَّمَا تَسْقِيهِ كَأْسًا ثَانِيًا * وَكِلاَهُمَا بِرُضَابِهَا حُلْوَانِ

و گاه ممکن است او (حورالعین) جام دومی به شوهرش بنوشاند، و هر دو از بوسه‌گاه او، شیرینی و حلاوت می‌چشند

يَتَحَدَّثَانِ عَلَى الأَرَائِكِ خَلْوَةً * وَهُمَا بِثَوْبِ الْوَصْلِ مُشْتَمِلاَنِ

در خلوت بر تخت‌های آراسته با هم گفتوگو می‌کنند، در حالی که هر دو در لباس وصال پیچیده شده‌اند

أَكْرِمْ بِجَنَّاتِ النَّعِيمِ وَأَهْلِهَا * إِخْوَانُ صِدْقٍ أَيُّمَا إِخْوَانِ

چه بزرگوار است بهشت نعیم و اهل آن برادرانی در صدق، چه برادرانی راستین‌اند

جِيرَانُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَحِزْبُهُ * أَكْرِمْ بِهِمْ فِي صَفْوَةِ الْجِيرَانِ

همسایگان پروردگار جهانیان و یاران اویند، بزرگی و بزرگواری‌شان در صف برترین همسایگان است

هُمْ يَسْمَعُونَ كَلاَمَهُ وَيَرَوْنَهُ * وَالْمُقْلَتَانِ إِلَيْهِ نَاظِرَتَانِ

آنان کلام پروردگار را می‌شنوند و او را می‌بینند، و چشمانشان به سوی او دوخته شده است

وَعَلَيْهِمُ فِيهَا مَلاَبِسُ سُنْدُسٍ * وَعَلَى الْمَفَارِقِ أَحْسَنُ التِّيجَانِ

بر آنان در آنجا لباس‌هایی از حریر نازک است، و بر سرهایشان نیکوترین تاج‌ها قرار دارد

تِيجَانُهُمْ مِنْ لُؤْلُؤٍ وَزَبَرْجَدٍ * أَوْ فِضَّةٍ مِنْ خَالِصِ الْعِقْيَانِ

تاج‌هایشان از مروارید و زبرجد است، یا از نقره‌ای ناب که با طلای خالص آمیخته شده است

وَخَوَاتِمٌ مِنْ عَسْجَدٍ وَأَسَاوِرٌ * مِنْ فِضَّةٍ كُسِيَتْ بِهَا الزَّنْدَانِ

و انگشترهایی از طلا و دستبندهایی از نقره دارند، که ساعدهایشان به آن زیور آراسته شده است

وَطَعَامُهُمْ مِنْ لَحْمِ طَيْرٍ نَاعِمٍ * كَالْبُخْتِ يُطْعَمُ سَائِرُ الأَلْوَانِ

و خوراکشان از گوشت پرندگانی لطیف است،

همچون شتران نیکو، و در رنگ‌ها و طعم‌های گوناگون به آنان خورانده می‌شود

وَصِحَافُهُمْ ذَهَبٌ وَدُرٌّ فَائِقٌ * سَبْعُونَ أَلْفًا فَوْقَ أَلْفِ خِوَانِ

و ظرف‌های غذای آن‌ها از طلا و مروارید بسیار درخشنده است، هفتاد هزار بر روی هزاران سفره گسترده شده‌اند

إِنْ كُنْتَ مُشْتَاقًا لَهَا كَلِفًا بِهَا * شَوْقَ الْغَرِيبِ لِرُؤْيَةِ الأَوْطَانِ

اگر مشتاق آن بهشت باشی و شیفته‌اش گردی، همچون اشتیاق غریبه‌ای که دلش برای دیدن وطن تنگ شده است

كُنْ مُحْسِنًا فِيمَا اسْتَطَعْتَ فَرُبَّمَا * تُجْزَى عَنِ الإِحْسَانِ بِالإِحْسَانِ

پس در آنچه توان داری نیکی کن، چرا که چه بسا در برابر احسان، با احسانی بهتر پاداش داده شوی

وَاعْمَلْ لِجَنَّاتِ النَّعِيمِ وَطِيبِهَا * فَنَعِيمُهَا يَبْقَى وَلَيْسَ بِفَانِ

و برای رسیدن به بهشت‌های پرنعمت و طیب، تلاش کن، زیرا نعمت آن باقی‌ماندنی است و فانی شدنی نیست

أَدِمِ الصِّيَامَ مَعَ الْقِيَامِ تَعَبُّدًا * فَكِلاَهُمَا عَمَلاَنِ مَقْبُولاَنِ

روزه و نماز شب را به‌طور پیوسته انجام بده، که هر دو، عباداتی هستند که مقبول خداوندند

قُمْ فِي الدُّجَى وَاتْلُ الْكِتَابَ وَلاَ تَنَمْ * إِلاَّ كَنَوْمَةِ حَائِرٍ وَلْهَانِ

در دل شب برخیز و قرآن را تلاوت کن و مخواب،
مگر به اندازه خوابی کوتاه و ناآرام، مانند خوابِ دل‌باخته‌ای سرگردان

فَلَرُبَّمَا تَأْتِي الْمَنِيَّةُ بَغْتَةً * فَتُسَاقُ مِنْ فُرُشٍ إِلَى الأَكْفَانِ

چه بسا مرگ ناگهان سر برسد، پس از رختخوابت به سوی کفنها، کشانده شوی

يَا حَبَّذَا عَيْنَانِ فِي غَسَقِ الدُّجَى * مِنْ خَشْيَةِ الرَّحْمَنِ بَاكِيَتَانِ

چه زیباست آن دو چشمی که در تاریکی شب، از ترس خدای رحمان، گریان‌اند

لاَ تَقْذِفَنَّ الْمُحْصَنَاتِ وَلاَ تَقُلْ * مَا لَيْسَ تَعْلَمُهُ مِنَ الْبُهْتَانِ

به زن‌های پاک‌دامن هرگز تهمت نزن، و چیزی مگو که از آن آگاه نیستی، که این همان بهتان است

لاَ تَدْخُلَنَّ بُيُوتَ قَوْمٍ حُضَّرٍ * إِلاَّ بِنَحْنَحَةٍ أَوِ اسْتِئْذَانِ

وارد خانه‌ای که اهلش حاضرند مشو، مگر با سرفه‌ای (نحنحة) یا اجازه‌ای محترمانه

لاَ تَجْزَعَنَّ إِذَا دَهَتْكَ مُصِيبَةٌ * إِنَّ الصَّبُورَ ثَوَابُهُ ضِعْفَانِ

هرگاه مصیبتی به تو رسید، هرگز بی‌تابی مکن، که پاداش صبرکننده، دو چندان است

فَإِذَا ابْتُلِيتَ بِنَكْبَةٍ فَاصْبِرْ لَهَا * اللهُ حَسْبِي وَحْدَهُ وَكَفَانِي

پس اگر دچار سختی و بلایی شدی، بر آن صبر کن، خدا مرا بس است، تنها او برایم کافی‌ست

وَعَلَيْكَ بِالْفِقْهِ الْمُبَيِّنِ شَرْعَنَا * وَفَرَائِضِ الْمِيرَاثِ وَالْقُرْآنِ

و بر تو لازم است که فقه روشن دین‌مان را بیاموزی، و همچنین احکام ارث و کتاب قرآن را

عِلْمُ الْحِسَابِ وَعِلْمُ شَرْعِ مُحَمَّدٍ * عِلْمَانِ مَطْلُوبَانِ مُتَّبَعَانِ

دانش حساب و دانش شریعت محمدی دو علمی هستند خواستنی و مورد پیروی

لَوْلاَ الْفَرَائِضُ ضَاعَ مِيرَاثُ الْوَرَى * وَجَرَى خِصَامُ الْوُلْدِ وَالشِّيبَانِ

اگر علم فرائض (ارث) نبود، میراث مردم تباه می‌شد و میان فرزندان و پیرمردان دعوا درمی‌گرفت

لَوْلاَ الْحِسَابُ وَضَرْبُهُ وَكُسُورُهُ * لَمْ يَنْقَسِمْ سَهْمٌ وَلاَ سَهْمَانِ

اگر حساب و ضرب و کسرهای آن نبود، نه یک سهم و نه دو سهم به درستی تقسیم نمی‌شدند

لاَ تَلْتَمِسْ عِلْمَ الْكَلاَمِ فَإِنَّهُ * يَدْعُو إِلَى التَّعْطِيلِ وَالْهَيَمَانِ

به سراغ علم کلام نرو، چراکه تو را به تعطیلی صفات خدا و سرگردانی می‌کشاند

لاَ يَصْحَبُ الْبِدْعِيَّ إلاَّ مِثْلُهُ * تَحْتَ الدُّخَانِ تَأَجُّجُ النِّيرَانِ

بدعت‌گذار را جز همانند خودش همراهی نمی‌کند، زیر دود، آتش در حال شعله ور شدن است

عِلْمُ الْكَلاَمِ وَعِلْمُ شَرْعِ مُحَمَّدٍ * يَتَغَايَرَانِ وَلَيَسْ يَشْتَبِهَانِ

علم کلام و علم شریعت محمدی با هم متفاوت‌اند، و هرگز شبیه هم نیستند

أَخَذُوا الْكَلاَمَ عَنِ الْفَلاَسِفَةِ الأُلَى * جَحَدُوا الشَّرَائِعَ غِرَّةً وَأَمَانِ

آن‌ها علم کلام را از فیلسوفان پیشین گرفتند، و در حالی که فریب خورده و آسوده بودند، شریعت را انکار کردند

حَمَلُوا الأُمُورَ عَلَى قِيَاسِ عُقُولِهِمْ * فَتَبَلَّدُوا كَتَبَلُّدِ الْحَيْرَانِ

کارها را بر اساس سنجش‌های عقلی خود حمل کردند،

پس دچار سنگینی و کندیِ فهم شدند، همچون کسی که سرگردان است

مُرْجِيُّهُمْ يُزْرِي عَلَى قَدَرِيِّهِمْ * وَالْفِرْقَتَانِ لَدَيَّ كَافِرَتَانِ

مرجئه یشان، قدریه را خوار می‌شمارد، و هر دو فرقه، نزد من کافرند

وَيَسَبُّ مُخْتَارِيُّهُمْ دَوْرِيَّهُمْ * وَالْقَرْمَطِيُّ مُلاَعِنُ الرُّفْضَانِ

مختاریه‌شان (طرفداران مختار ثقفی) گروه دوریّه شان (قائلان به دور ابدی زمان) را دشنام می‌دهند،

و قرمطی، روافض را لعنت می‌کند

وَيَعِيبُ كَرَّامِيُّهُمْ وَهْبِيَّهُمُ * وَكِلاَهُمَا يَرْوِي عَنِ ابْنِ أَبَانِ

کرّامی‌ها، وهبیه را نکوهش می‌کنند، در حالی که هر دو از ابن‌أبان روایت می‌کنند

لِحِجَاجِهِمْ شُبَهٌ تُخَالُ وَرَوْنَقٌ * مِثْلُ السَّرَابِ يَلُوحُ لِلظَّمْآنِ

دلایل آن‌ها پر از شبهه و فریبنده است، چونان سرابی که برای تشنه، از دور درخشنده می‌نماید

دَعْ أَشْعَرِيَّهُمُ وَمُعْتَزِلِيَّهُمُ * يَتَنَاقَرُونَ تَنَاقُرَ الْغِرْبَانِ

بگذار اشعری‌ها و معتزلی‌ها را، که مانند کلاغان با هم درگیر و نزاع‌گرند

كُلٌّ يَقِيسُ بِعَقْلِهِ سُبُلَ الْهُدَى * وَيَتِيهُ تَيْهَ الْوَالِهِ الْهَيْمَانِ

هرکدام راه هدایت را با عقل خود می‌سنجد، و سرگردان و حیران چون کسی است که عاشق و گمراه شده باشد

فَاللهُ يَجْزِيهِمْ بِمَا هُمْ أَهْلُهُ * وَلَهُ الثَّنَا مِنْ قَوْلِهِمْ بَرَّانِي

پس خداوند ایشان را همان‌گونه که سزاوارند پاداش دهد، و ثنا (ستایش) برای اوست، اگرچه آنان مرا نیکو گفته باشند

مَنْ قَاسَ شَرْعَ مُحَمَّدٍ في عَقْلِهِ * قَذَفَتْ بِهِ الأَهْوَاءُ في غَدْرَانِ

هرکه شریعت محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم را با عقل خود بسنجد،

هواهای نفسانی او را به دره‌های لغزش و گمراهی می‌اندازند

لاَ تَفْتَكِرْ في ذَاتِ رَبِّكَ وَاعْتَبِرْ * فِيمَا بِهِ يَتَصَرَّفُ الْمَلَوَانِ

در ذات پروردگارت تفکر مکن (چرا که راه ندارد)،

بلکه در آنچه شب و روز در آن تصرف دارند (یعنی نظام آفرینش) پند بگیر

وَاللهُ رَبِّي مَا تُكَيَّفُ ذَاتُهُ * بِخَوَاطِرِ الأَوْهَامِ وَالأَذْهَانِ

و خداوند، پروردگار من است؛ ذات او به هیچ روی در قالب تصورات ذهن و خیال‌ها نمی‌گنجد

أَمْرِرْ أَحَادِيثَ الصِّفَاتِ كَمَا أَتَتْ * مِنْ غَيْرِ تَأْوِيلٍ وَلاَ هَذَيَانِ

احادیث مربوط به صفات خدا را همان‌گونه که آمده‌اند بپذیر،

بی‌آن‌که آن‌ها را تأویل کنی یا به سخنان پریشان (و بی‌معنا) بکشی

هُوَ مَذْهَبُ الزُّهْرِي وَوَافَقَ مَالِكٌ * وَكِلاَهُمَا في شَرْعِنَا عَلَمَانِ

این (روش پذیرش بی‌تأویل صفات) مذهب زهری است، و مالک نیز با او هم‌عقیده است،

و هر دو در شریعت ما از پیشوایان بزرگ و راهنمایان روشن‌اند

للهِ وَجْهٌ لاَ يُحَدُّ بِصُورَةٍ * وَلِرَبِّنَا عَيْنَانِ نَاظِرَتَانِ

برای خداوند «وجهی» (رویه، ذات، وجهه‌ای) است که به صورتی معیّن محدود نمی‌شود،

و برای پروردگار ما دو چشم است که بینا هستند

وَلَهُ يَدَانِ كَمَا يَقُولُ إِلَهُنَا * وَيَمِينُهُ جَلَّتْ عَنِ الأَيْمَانِ

و او را دو دست است، چنان‌که خدای ما در کتاب خود فرموده،

و دست راست او برتر و والاتر از آن است که با دست‌های مخلوقان سنجیده شود

كِلْتَا يَدَيْ رَبِّي يَمِينٌ وَصْفُهَا * وَهُمَا عَلَى الثَّقَلَيْنِ مُنْفِقَتَانِ

هر دو دست پروردگارم را «راست» وصف کرده‌اند،

و هر دو بر انس و جن (دو گروه سنگین‌وزن آفریدگان «جن و انس») انفاق و عطا می‌کنند

كُرْسِيُّهُ وَسِعَ السَّمَوَاتِ الْعُلَى * وَالأَرْضَ وَهْوَ يَعُمُّهُ الْقَدَمَانِ

کرسی او آسمان‌های بلند و زمین را در بر گرفته است، و هر دو پای او (بر آن) قرار دارند و آن را فراگرفته‌اند

وَاللهُ يَضْحَكُ لاَ كَضِحْكِ عَبِيدِهْ * وَالْكَيْفُ مُمْتَنِعٌ عَلَى الرَّحْمَنِ

و خداوند می‌خندد، اما نه مانند خندیدن بندگانش،

و چگونگی (صفات او) بر خدای رحمان محال و ممتنع است (یعنی برای ما قابل درک و توصیف نیست)

وَاللهُ يَنْزِلُ كُلَّ آخِرِ لَيْلَةٍ * لِسَمَائِهِ الدُّنْيَا بِلاَ كِتْمَانِ

و خداوند در هر شب، در ثلث پایانی آن، بدون پوشیدگی و به‌گونه‌ای که شایستهٔ اوست، به آسمان دنیا نزول می‌کند

فَيَقُولُ هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأُجِيبَهُ * فَأَنَا الْقَرِيبُ أُجِيبُ مَنْ نَادَانِي

و می‌فرماید: «آیا خواهنده‌ای هست تا دعایش را پاسخ دهم؟ که من نزدیکم، هر که مرا بخواند، پاسخش می‌دهم

حَاشَا الإِلَهَ بِأَنْ تُكَيَّفَ ذَاتُهُ * فَالْكَيْفُ وَالتَّمْثِيلُ مُنْتَفِيَانِ

منزه است خداوند که ذات او چگونگی‌پذیر باشد، زیرا هم «چگونگی» و هم «مانند قرار دادن» از او نفی شده‌اند

وَالأَصْلُ أَنَّ اللهَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ * شَيْءٌ تَعَالَى الرَّبُّ ذُو الإِحْسَانِ

اصل و اساس این است که «هیچ چیز همانند خداوند نیست»،

و پروردگار صاحب نیکی و احسان، برتر و والاتر از هر گونه تشبیه است

وَحَدِيثُهُ الْقُرْآنُ وَهْوَ كَلاَمُهُ * صَوْتٌ وَحَرْفٌ لَيْسَ يَفْتَرِقَانِ

و قرآن، همان حدیث و کلام خداوند است،

صوت و حرف دارد، و این دو از هم جدا نیستند (یعنی قرآن هم لفظ دارد و هم معنا، و کلام واقعی است)

لَسْنَا نُشَبِّهُ رَبَّنَا بِعِبَادِهِ * رَبٌّ وَعَبْدٌ كَيْفَ يَشْتَبِهَانِ

ما پروردگار خود را به بندگانش مانند نمی‌دانیم، چگونه ممکن است که «پروردگار» و «بنده» به یکدیگر شبیه باشند

فَالصَّوْتُ لَيْسَ بِمُوجِبٍ تَجْسِيمَهُ * إِذْ كَانَتِ الصِّفَتَانِ تَخْتَلِفَانِ

پس «صوت» موجب جسمانیت برای خدا نمی‌شود، چرا که صفات (خالق و مخلوق) با یکدیگر متفاوت‌اند

حَرَكَاتُ أَلْسُنِنَا وَصَوْتُ حُلُوقِنَا * مَخْلُوقَةٌ وَجَمِيعُ ذَلِكَ فَانِي

حرکات زبان‌های ما و صدای گلوهای ما، مخلوق‌اند و همه‌ی این‌ها فناپذیر است

وَكَمَا يَقُولُ اللهُ رَبِّي لَمْ يَزَلْ * حَيًّا وَلَيْسَ كَسَائِرِ الْحَيَوَانِ

و همان‌طور که پروردگارم می‌فرماید: او همواره زنده بوده، اما نه مانند دیگر موجودات زنده

وَحَيَاةُ رَبِّي لَمْ تَزَلْ صِفَةً لَهُ * سُبْحَانَهُ مِنْ كَامِلٍ ذِي الشَّانِ

و زندگیِ(حیاة) پروردگارم همیشه صفتی برای او بوده است، پاک و منزّه است او، آن کاملِ بزرگ مرتبه

وَكَذَاكَ صَوْتُ إِلَهِنَا وَنِدَاؤُهُ * حَقًّا أَتَى فِي مُحْكَمِ الْقُرْآنِ

و همین طور صدای خدای ما و ندا دادن او به حق در قرآن محکم (آیات روشن و بی‌ابهام) آمده است

وَحَيَاتُنَا بِحَرَارَةٍ وَبُرُودَةٍ * وَاللهُ لاَ يُعْزَى لَهُ هَذَانِ

زندگیِ ما با گرمی و سردی همراه است، اما خداوند، منزه است از نسبت دادن این دو (گرمی و سردی) به او

وَقِوَامُهَا بِرُطُوبَةٍ وَيُبُوسَةٍ * ضِدَّانِ أَزْوَاجٌ هُمَا ضِدَّانِ

و ایستادگی (پایداری) بدن ما با رطوبت و خشکی است، دو ضدّند که با یکدیگر در ترکیبند، و خودشان ضدّ یکدیگرند

سُبْحَانَ رَبِّي عَنْ صِفَاتِ عِبَادِهِ * أَوْ أَنْ يَكُونَ مُرَكَّبًا جَسَدَانِ

پروردگارم منزه است از صفات بندگانش، یا اینکه جسمی مرکب و دارای بدن باشد

إِنِّي أَقُولُ فَأَنْصِتُوا لِمَقَالَتِي * يَا مَعْشَرَ الْخُلَطَاءِ وَالإِخْوَانِ

من سخن می‌گویم، پس به گفته‌ام گوش فرا دهید، ای گروه دوستان و ای برادران

إِنَّ الَّذِي هُوَ فِي الْمَصَاحِفِ مُثْبَتٌ * بِأَنَامِلِ الأَشْيَاخِ وَالشُّبَّانِ

بی گمان آنچه در مصاحف نوشته شده است، به دست‌های پیران و جوانان (یعنی کُتّاب وحی و حافظان)

هُوَ قَوْلُ رَبِّي آيُهُ وَحُرُوفُهُ * وَمِدَادُنَا وَالرَّقُّ مَخْلُوقَانِ

همان سخن پروردگار من است، آیات و حروفش (از سوی اوست)،

ولی مرکّب ما و کاغذ (پوست) نوشته شده، مخلوق‌اند

مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ ضِدَّ مَقَالَتِي * فَالْعَنْهُ كُلَّ إِقَامَةٍ وَأَذَانِ

هر که درباره قرآن سخنی برخلاف سخن من گوید، او را در هر اقامتگاه(نماز) و اذانی لعنت کن

هُوَ فِي الْمَصَاحِفِ وَالصُّدُورِ حَقِيقَةً * أَيْقِنْ بِذَلِكَ أَيَّمَا إِيقَانِ

قرآن به‌راستی در مصاحف و در سینه‌هاست، به این یقین داشته باش، هر چه تمام تر

وَكَذَا الْحُرُوفُ الْمُسْتَقِرُّ حِسَابُهَا * عِشْرُونَ حَرْفًا بَعْدَهُنَّ ثَمَانِي

و همچنین حروف (هجایی قرآن) که شمار مشخصی دارند، بیست حرف هستند و پس از آن‌ها هشت تای دیگر

هِيَ مِنْ كَلاَمِ اللهِ جَلَّ جَلاَلُهُ * حَقًّا وَهُنَّ أُصُولُ كُلِّ بَيَانِ

این حروف، بی‌گمان از سخن خدای بزرگ مرتبه اند، و آن‌ها پایه‌های هر نوع بیانی هستند

حَاءٌ وَمِيمٌ قَوْلُ رَبِّي وَحْدَهُ * مِنْ غَيْرِ أَنْصَارٍ وَلاَ أَعْوَانِ

حرف «حاء» و «میم» (مثل «حم») گفتار پروردگار من است تنها، بی آنکه یاوران و کمک‌رسانانی داشته باشد

مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ مَا قَدْ قَالَهُ * عَبْدُ الْجَلِيلِ وَشِيعَةُ اللِّحْيَانِ

هر کس دربارهٔ قرآن، آنچه را عبدالجلیل و پیروان قبیلهٔ لحیان گفته‌اند، بگوید [1]

1«عبد الجلیل» احتمالاً اشاره به عبد الجلیل بن أبی بکر القزوینی الرازی است؛ یکی از متکلمان امامی شیعه قرن پنجم هجری که کتابی دارد به نام «النقض» در رد اهل سنت و دفاع از عقاید شیعه و شاعر می گوید هر که مانند عبد الجلیل (یعنی به تأویل قرآن و عقل‌گرایی افراطی بپردازد و مثلاً قرآن را مخلوق بداند) با "کلاب کلب معرة النعمان" مانند است، که کنایه از پستی، جسارت بی‌شرمانه و گمراهی است.

فَقَدِ افْتَرَى كَذِبًا وَإِثْمًا وَاقْتَدَى * بِكِلَابِ كَلْبِ مَعَرَّةِ النُّعْمَانِ

در حقیقت، دروغی بسته و گناهی مرتکب شده و از سگ‌های قبیلهٔ کلبِ معرّه نعمان پیروی کرده است

خَالَطْتُهُمْ حِينًا فَلَوْ عَاشَرْتُهُمْ * لَضَرَبْتُهُمْ بِصَوَارِمِي وَلِسَانِي

مدتی با آنان معاشرت داشتم، اما اگر همراهی با آنان ادامه می‌یافت، با شمشیرم و زبانم به جنگشان می‌رفتم

تَعِسَ الْعَمِيُّ أَبُو الْعَلَاءِ فَإِنَّهُ * قَدْ كَانَ مَجْمُوعًا لَهُ الْعَمَيَانِ

نابود باد نابینای (دل و چشم) ابوالعلاء (معری)، که گویی همه نابینایان گرد او جمع شده بودند [1]

وَلَقَدْ نَظَمْتُ قَصِيدَتَيْنِ بِهَجْوِهِ * أَبْيَاتُ كُلِّ قَصِيدَةٍ مِئَتَانِ

من دو قصیده در هجو او سروده‌ام، که هر یک شامل دویست بیت است

1.ابوالعلاء معرّی او احمد بن عبدالله بن سلیمان بن محمد القضاعی التنوخی المعری (۳۶۳–۴۴۹ هجری قمری) شاعر و فیلسوف نابینای عرب بود که اهل معرّه در شام بود او دیدگاه‌هایی داشت که سلفیه و اهل حدیث آن را کفرآمیز، عقل‌گرایانه و ضد دین می‌دانستند وی برخی احکام شریعت را انتقاد می‌کرد و قائل به «اصلاح دینی با عقل» بود و به صراحت از سنت‌های فقهی فاصله داشت

در این ابیات، شاعر عقاید خود را دربارهٔ صفات خبریهٔ خداوند، مطابق ظاهر نصوص قرآن و حدیث و در چارچوب باور سلف صالح، بیان می‌کند و در ادامه‌ی بیان عقیده‌ی سلفی در باب صفات خداوند ، با تأکید بر تنزیه خداوند از تشبیه و تجسیم، و در عین حال اثبات آنچه در نصوص آمده از جمله حدیث نزول معروف، و ایات قران تأکید دارد که ایمان به صفات خبریه به‌گونه‌ای است که، نمایانگر باور اهل حدیث و سلف در برابر کسانی چون معتزله یا اشاعره است که در مباحثی مانند "کلام خدا"، دیدگاه متفاوتی دارند. وتأکید می‌شود که خداوند دارای صفاتی مانند «حیات» و «کلام» است، اما نه به معنای صفات مخلوقات و در اخر این فصل هم اشاره می کند که عبدالجلیل و ابو العلا را هجو کرده

عبارت «الصوت لیس بموجب تجسیمه» پاسخی است به گروه‌هایی که معتقد بودند اگر کلام خدا صوت باشد، باید جسم باشد؛ شاعر این استدلال را رد می‌کند

در این بیت، از تعبیر «لیس کسائر الحیوان» برای نفی هرگونه مشابهت با مخلوقات استفاده می‌شود، حتی در حیات

وَالآنَ أَهْجُو الأَشْعَرِيَّ وَحِزْبَهُ * وَأُذِيعُ مَا كَتَمُوا مِنَ الْبُهْتَانِ

و اکنون اشعری و پیروانش را هجو می‌کنم، و آنچه از بهتان‌ها پنهان داشته‌اند، آشکار می‌سازم

يَا مَعْشَرَ الْمُتَكَلِّمِينَ عَدَوْتُمُ * عُدْوَانَ أَهْلِ السَّبْتِ في الْحِيتَانِ

ای گروه متکلمان! شما تجاوز کردید، چنان‌که یهودیان روز شنبه در داستان ماهیگیری تجاوز کردند

كَفَّرْتُمُ أَهْلَ الشَّرِيعَةِ وَالْهُدَى * وَطَعَنْتُمُ بِالْبَغْيِ وَالْعُدْوَانِ

شما اهل شریعت و هدایت را تکفیر کردید و با ظلم و دشمنی به آنان تاختید

فَلأَنْصُرَنَّ الْحَقَّ حَتَّى أَنَّنِي * أَسْطُو عَلَى سَادَاتِكُمْ بِطِعَانِي

من بی‌گمان حق را یاری خواهم کرد، تا آنجا که با نیزه‌ام بر بزرگان شما حمله ور شوم

اللهُ صَيَّرَنِي عَصَا مُوسَى لَكُمْ * حَتَّى تَلَقَّفَ إِفْكَكُمْ ثُعْبَانِي

خدا مرا همچون عصای موسی برایتان قرار داده، تا اژدهای من، دروغها و افتراهای شما را فروبَرَد

بِأَدِلَّةِ الْقُرْآنِ أُبْطِلُ سِحْرَكُمْ * وَبِهِ أُزَلْزِلُ كُلَّ مَنْ لاَقَانِي

با دلیل‌های قرآن، جادوی شما را باطل می‌کنم، و با آن، هر کسی را که با من روبه‌رو شود، به لرزه می‌اندازم

هُوَ مَلْجَئِي هُوَ مَدْرَئِي هُوَ مُنْجِنِي * مِنْ كَيْدِ كُلِّ مُنَافِقٍ خَوَّانِ

قرآن پناهگاه من، سپر من، و نجات‌دهنده‌ام است از نیرنگ هر منافق خیانت پیشه‌ای

إِنْ حَلَّ مَذْهَبُكُمْ بِأَرْضٍ أَجْدَبَتْ * أَوْ أَصْبَحَتْ قَفْرًا بِلاَ عُمْرَانِ

اگر مذهب شما در سرزمینی جای گیرد، آن سرزمین خشک و بی‌بارور می‌شود،

یا به بیابانی بی‌سکنه و بی‌عمران بدل می‌گردد

وَاللهُ صَيَّرَنِي عَلَيْكُمْ نِقْمَةً * وَلِهَتْكِ سِتْرِ جَمِيعِكُمْ أَبْقَانِي

و خدا مرا برای شما عذاب و انتقام قرار داده است، و برای دریدن پردهٔ همه‌تان، باقی‌ام گذاشته است

أَنَ في حُلُوْقِ جَمِيعِهِمْ عُودُ الْحَشَا * أَعْيَى أَطِبَّتَكُمْ غُمُوضُ مَكَانِي

در گلوی همگی شان خاری از درون نشسته‌ام، و پیچیدگی جایگاهم، پزشکان تان را ناتوان کرده است

أَنَ حَيَّةُ الْوَادِي أَنَا أَسَدُ الشَّرَى * أَنَ مُرْهَفٌ مَاضِي الْغِرَارِ يَمَانِي

من مار درهام، من شير سرزمین‌های خطرناکم، من شمشیری تیز و برّنده‌ام از یمن

بَيْنَ ابْنِ حَنْبَلَ وَابْنِ إِسْمَاعِيلِكُمْ * سَخَطٌ يُذِيقُكُمُ الْحَمِيمَ الآنِ

میان احمد بن حنبل و ابن اسماعیل شما (اشعری)، خشمی است که شما را اکنون در دوزخی سوزان می‌چشاند

دَارَيْتُمُ عِلْمَ الْكَلاَمِ تَشَزُّرًا * وَالْفِقْهُ لَيْسَ لَكُمْ عَلَيْهِ يَدَانِ

با علم کلام به گونه‌ای تند و خصمانه برخورد کردید، در حالی که بر فقه هیچ دستی (تسلطی) ندارید

الْفِقْهُ مُفْتَقِرٌ لِخَمْسِ دَعَائِمٍ * لَمْ يَجْتَمِعْ مِنْهَا لَكُمْ ثِنْتَانِ

فقه به پنج پایه نیاز دارد، که حتی دو تای آن هم در شما جمع نشده است

حِلْمٌ وَإِتْبَاعٌ لِسُنَّةِ أَحْمَدٍ * وَتُقًى وَكَفُّ أَذًى وَفَهْمُ مَعَانِ

بردباری، پیروی از سنت احمد (پیامبر)، پرهیزگاری، خودداری از آزار دیگران، و فهم درست معانی (نصوص)

آثَرْتُمُ الدُّنْيَا عَلَى أَدْيَانِكُمْ * لاَ خَيْرَ فِي دُنْيَا بِلاَ أَدْيَانِ

شما دنیا را بر دین‌هایتان ترجیح دادید، و هیچ خیری در دنیایی بی‌دین نیست

وَفَتَحْتُمُ أَفْوَاهَكُمْ وَبُطُونَكُمْ * فَبَلَعْتُمُ الدُّنْيَا بِغَيْرِ تَوَانِ

دهان‌ها و شکم‌هایتان را گشودید، و دنیا را بی‌هیچ درنگی بلعیدید

كَذَّبْتُمُ أَقْوَالَكُمْ بِفِعَالِكُمْ * وَحَمَلْتُمُ الدُّنْيَا عَلَى الأَدْيَانِ

با رفتارهایتان، گفتارهایتان را دروغ شمردید، و دنیا را بر دوش دین‌هایتان بار کردید (دین را تابع دنیا ساختید)

قُرَّاؤُكُمْ قَدْ أَشْبَهُوا فُقَهَاءَكُمْ * فِئَتَانِ لِلرَّحْمَنِ عَاصِيَتَانِ

قاریان شما به فقیهانتان شباهت پیدا کرده‌اند؛ دو گروه‌اند که هر دو نسبت به خدای رحمان نافرمان‌اند

يَتَكَالَبَانِ عَلَى الْحَرَامِ وَأَهْلِهِ * فِعْلَ الْكِلاَبِ بِجِيفَةِ اللُّحْمَانِ

بر حرام و اهل آن حریصانه هجوم می‌برند، چون سگانی که بر لاشه‌های گوشتی می‌افتند

يَا أَشْعَرِيَّةُ هَلْ شَعَرْتُمْ أَنَّنِي * رَمَدُ الْعُيُونِ وَحِكَّةُ الأَجْفَانِ

ای اشعری‌ها! آیا درک کرده‌اید که من، خار چشم‌ها و خارش پلک‌های شما شده‌ام

أَنَ فِي كُبُودِ الأَشْعَرِيَّةِ قَرْحَةٌ * أَرْبُو فَأَقْتُلُ كُلَّ مَنْ يَشْنَانِي

در جگر اشعری‌ها زخمی هست، که من آن را رشد می دهم تا هر کس دشمنم باشد را بکشم

وَلَقَدْ بَرَزْتُ إِلَى كِبَارِ شُيُوخِكُمْ * فَصَرَفْتُ مِنْهُمْ كُلَّ مَنْ نَاوَانِي

به‌راستی که با بزرگان شیوخ شما روبه‌رو شدم، و هر کسی را که با من دشمنی کرد، از میدان به در کردم

وَقَلَبْتُ أَرْضَ حِجَاجِهِمْ وَنَثَرْتُهَا * فَوَجَدتُّهَا قَوْلاً بِلاَ بُرْهَانِ

زمین استدلال‌هایشان را زیر و رو کردم و پراکندم، و دیدم که همه‌اش سخنی است بی‌دلیل و برهان

وَاللهُ أَيَّدَنِي وَثَبَّتَ حُجَّتِي * وَاللهُ مِنْ شُبُهَاتِهِمْ نَجَّانِي

و خداوند مرا یاری داد و برهانم را استوار ساخت، و خدا بود که مرا از شبهات آن‌ها نجات داد

وَالْحَمْدُ للهِ الْمُهَيْمِنِ دَائِمًا * حَمْدًا يُلَقِّحُ فِطْنَتِي وَجَنَانِي

ستایش همیشگی برای خداوند مهیمن (نگهبان) است، ستایشی که زیرکی(هوشم) و درونم را بارور می‌سازد

أَحَسِبْتُمُ يَا أَشْعَرِيَّةُ أَنَّنِي * مِمَّنْ يُقَعْقِعُ خَلْفَهُ بِشِنَانِ

ای اشاعره، آیا گمان کردید که من از کسانی هستم که پشت سرشان با مشک (پر از سنگ) صدا درمی‌آورند؟ [1]

أَفَتُسْتَرُ الشَّمْسُ الْمُضِيئَةُ بِالسُّهَا * أَمْ هَلْ يُقَاسُ الْبَحْرُ بِالْخُلْجَانِ

آیا می‌توان خورشید درخشان را با تاریکی پوشاند؟ یا آیا می‌توان دریا را با خلیج‌ها سنجید؟

عَمْرِي لَقَدْ فَتَّشْتُكُمْ فَوَجَدتُّكُمْ * حُمُرًا بِلاَ عِنَنٍ وَلاَ أَرْسَانِ

تمام عمرم، شما را آزمودم و دیدم که مانند الاغ‌هایی هستید بی لگام و بی افسار

أَحْضَرْتُكُمْ وَحَشَرْتُكُمْ وَقَصَدتُّكُمْ * وَكَسَرْتُكُمْ كَسْرًا بِلاَ جُبْرَانِ

شما را حاضر کردم، گرد آوردم، رو به سویتان کردم، و شما را شکستم، شکستی که جبران‌پذیر نیست

أَزَعَمْتُمُ أَنَّ الْقرَانَ عِبَارَةٌ * فَهُمَا كَمَا تَحْكُونَ قُرْآنَانِ

آیا گمان بردید که قرآن «عبارت» (ازلی نیست، بلکه نشانه‌ای از کلام خداست) است؟

پس طبق گفته شما، دو قرآن داریم

إِيمَانُ جِبْرِيلٍ وَإِيمَانُ الَّذِي * رَكِبَ الْمَعَاصِي عِنْدَكُمْ سِيَّانِ

ایمان جبرئیل و ایمان کسی که غرق در گناهان است، بر اساس عقیده‌تان نزد شما برابر است

هَذَا الْجُوَيْهِرُ وَالْعُرَيْضُ بِزَعْمِكُمْ * أَهُمَا لِمَعْرِفَةِ الْهُدَى أَصْلَانِ

این جوهر و عریض (اصول کلام و فلسفه) که شما ادعا می‌کنید، آیا آن دو اساس و ریشه‌ی شناخت هدایت‌اند

مَنْ عَاشَ فِي الدُّنْيَا وَلَمْ يَعْرِفْهُمَا * وَأَقَرَّ بِالإِسْلاَمِ وَالْفُرْقَانِ

کسی که در دنیا زندگی کند و آن‌ها را نشناسد، و به اسلام و قرآن اقرار کند

أَفَمُسْلِمٌ هُوَ عِنْدَكُمْ أَمْ كَافِرٌ * أَمْ عَاقِلٌ أَمْ جَاهِلٌ أَمْ وَانِي

آیا او نزد شما مسلمان است یا کافر؟ آیا عاقل است یا جاهل؟ یا از سر ضعف است؟

عَطَّلْتُمُ السَّبْعَ السَّمَوَاتِ الْعُلَى * وَالْعَرْشَ أَخْلَيْتُمْ مِنَ الرَّحْمَنِ

شما هفت آسمان برتر را معطل(تعطیل) کردید و عرش را از الرحمن تعالی خالی نمودید

وَزَعَمْتُمُ أَنَّ الْبَلَاغَ لأَحْمَدٍ * فِي آيَةٍ مِنْ جُمْلَةِ الْقُرْآنِ

ادعا کردید که رساندن پیام به احمد (پیامبر صلی الله علیه و سلم) در هیچ آیه‌ای از کل قرآن نیامده است

هَذِي الشَّقَاشِقُ وَالْمَخَارِفُ وَالْهَوَى * وَالْمَذْهَبُ الْمُسْتَحْدَثُ الشَّيْطَانِي

این‌ها سخنان خرافی و نابخردانه‌اند، و راه و مذهب تازه و شیطانی‌ای است

سَمَّيْتُمُ عِلْمَ الأُصُولِ ضِلاَلَةً * كَاسْمِ النَّبِيذِ لِخَمْرَةِ الأَدْنَانِ

شما علم اصول (فقه و اعتقادات بنیادی) را گمراهی خواندید، چنان‌که نام اب انگور را بر نوشیدنی‌های پست گذاشته‌اند مانند شراب [1]

1.همان طور که در حدیث آمده، تغییر نام شراب به «آب انگور» تلاشی است برای پنهان کردن حقیقت و گمراه کردن مردم و شاعر نیز به همین نکته کنایه می‌زند که کسانی که علم اصول را گمراهی می‌نامند، مثل کسانی‌اند که نام شراب را عوض می‌کنند تا حقیقت را مخفی کنند و باعث سردرگمی شوند این اشاره نشان می‌دهد که برچسب زدن نادرست و تحریف حقایق، آسیب جدی به فهم و شناخت درست می‌زند

وَنَعَتْ مَحَارِمُكُمْ عَلَى أَمْثَالِكُمْ	*	وَاللهُ عَنْهَا صَانَنِي وَحَمَانِي
و محارم (افراد محترم و پاکدامن) شما را به مانند خودتان بدنام کردند،		ولی خداوند مرا از این آلودگی‌ها حفظ و نگه داشت
إِنِّي اعْتَصَمْتُ بِحَبْلِ شَرْعِ مُحَمَّدٍ	*	وَعَضَضْتُهُ بِنَوَاجِذِ الأَسْنَانِ
من به ریسمان شرع محمد چنگ زدم،		و آن را با دندان‌های خود محکم گرفتم
أَشَعَرْتُمُ يَا أَشْعَرِيَّةُ أَنَّنِي	*	طُوفَانُ بَحْرٍ أَيُّمَا طُوفَانِ
ای اشعری‌ها، آیا نمی‌دانید که من		همچون طوفانی سهمگین در دریا هستم
أَنَ هَمُّكُمْ أَنَ غَمُّكُمْ أَنَ سُقْمُكُمْ	*	أَنَ سُمُّكُمْ في السِرّ وَالإِعْلاَنِ
همَ و غمَ و بیماری شما یکی است،		زهر شما در نهان و آشکار پنهان است
أَذْهَبْتُمْ نُورَ الْقُرَانِ وَحُسْنَهُ	*	مِنْ كُلِّ قَلْبٍ وَالِهٍ لَهْفَانِ
ایا شما نور و زیبایی قرآن را		از دل هر عاشقِ سوزانِ دلبسته‌ای زدوده‌اید
فَوَحَقِّ جَبَّارٍ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى	*	مِنْ غَيْرِ تَمْثِيلٍ كَقَوْلِ الْجَانِي
پس سوگند به آن جبّاری که بر عرش استیلا یافت،		بی‌هیچ همانندی، چنانکه گنه کاران پنداشته اند (نیست)
وَوَحَقِّ مَنْ خَتَمَ الرِّسَالَةَ وَالْهُدَى	*	بِمُحَمَّدٍ فَزَهَا بِهِ الْحَرَمَانِ
و سوگند به آنکه پیامبری و هدایت را با محمد صلی الله علیه و سلم خاتمه داد،		و حرمین شریف را به او سربلند ساخت
لأُقَطِّعَنَّ بِمِعْوَلِي أَعْرَاضَكُمْ	*	مَا دَامَ يَصْحَبُ مُهْجَتِي جُثْمانِي
تا هنگامی که جان در بدنم هست،		با تیشه ام آبرویتان را خواهم زد
وَلأَهْجُوَنَّكُمُ وَأَثْلِبُ حِزْبَكُمْ	*	حَتَّى تُغَيِّبَ جُثَّتِي أَكْفَانِي
و شما را هجو خواهم گفت و حزبتان را نکوهش خواهم کرد،		تا زمانی که کفن، پیکرم را در خاک پنهان کند
وَلأَهْتِكَنَّ بِمَنْطِقِي أَسْتَارَكُمْ	*	حَتَّى أُبَلِّغَ قَاصِيًا أَوْ دَانِي
و بی‌تردید با زبانم پرده‌های آبرویتان را می‌درم،		تا سخنم را دور و نزدیک بشنوند

وَلأَهْجُوَنَّ صَغِيرَكُمْ وَكَبِيرَكُمْ * غَيْظًا لِمَنْ قَدْ سَبَّنِي وَهَجَانِي

و به يقين كوچک و بزرگتان را هجو خواهم گفت، از خشم کسی که مرا دشنام داده و ناسزا گفته است

وَلأُنْزِلَنَّ بِكُمْ أَلِيمَ صَوَاعِقِي * وَلَتُحْرِقَنَّ كُبُودَكُمْ نِيرَانِي

و بی‌تردید صاعقه‌های دردناک خود را بر سرتان فرود خواهم آورد،

و آتش‌های من جگرهایتان را خواهد سوزاند

وَلأَقْطَعَنَّ بِسَيْفِ حَقِّي زُورَكُمْ * وَلَيُخْمِدَنَّ شُوَاظَكُمْ طُوْفَانِي

و با شمشیر حق، باطلتان را خواهم برید، و طوفان من شعله‌های شما را خاموش خواهد کرد

وَلأَقْصِدَنَّ اللهَ فِي خِذْلاَنِكُمْ * وَلَيَمْنَعَنَّ جَمِيعَكُمْ خِذْلاَنِي

و بی‌گمان به‌سوی خدا قصد خواهم کرد تا شما را خوار گرداند،

و به‌یقین خداوند، همه شما را از خوار کردن من باز خواهد داشت

وَلأَحْمِلَنَّ عَلَى عُتَاةِ طُغَاتِكُمْ * حَمْلَ الأُسُودِ عَلَى قَطِيعِ الضَّانِ

و بی‌تردید بر گردن‌کشان و ستمگران شما همچون یورش شیران بر گله گوسفندان حمله خواهم برد

وَلأَرْمِيَنَّكُمُ بِصَخْرِ مَجَانِقِي * حَتَّى يَهِدَّ عُتُوَّكُمْ سُلْطَانِي

و با سنگ منجنیق‌های خود شما را هدف خواهم گرفت، تا آن‌گاه که سلطه من، گردن‌کشی شما را درهم بشکند

وَلأَكْتُبَنَّ إِلَى الْبِلاَدِ بِسَبِّكُمْ * فَيَسِيرَ سَيْرَ الْبُزْلِ بِالرُّكْبَانِ

و بی‌گمان نامه‌هایی به شهرها خواهم نوشت برای رسوایی و دشنام به شما،

تا آنسان در میان مردم پخش شود که شتران سبک بار با سواران روان شوند

وَلأُدْحِضَنَّ بِحُجَّتِي شُبُهَاتِكُمْ * حَتَّى يُغَطِّيَ جَهْلَكُمْ عِرْفَانِي

و بی‌تردید با حجت خود، شبهات شما را نابود خواهم کرد، تا آن‌که معرفت من، جهل شما را بپوشاند

وَلأَغْضَبَنَّ لِقَوْلِ رَبِّي فِيكُمُ * غَضَبَ النُّمُورِ وَجُمْلَةِ الْعِقْبَانِ

و بی‌گمان به‌خاطر گفتار پروردگارم درباره شما،

چنان خشمگین خواهم شد که گویی خشم پلنگان و همه عقابان را یک جا گرفته‌ام

وَلأَضْرِبَنَّكُمْ بِصَارِمِ مِقْوَلِي * ضَرْبًا يُزَعْزِعُ أَنْفُسَ الشُّجْعَانِ

و به راستی شما را با شمشیر بُرّان گویا و برّاقم خواهم کوبید، چنان کوبشی که دل‌های شجاع ترین‌ها را بلرزاند

وَلأَسْعَطَنَّ مِنَ الْفُضُولِ أُنُوفَكُمْ * سَعْطًا يُعَطِّسُ مِنْهُ كُلُّ جَبَانِ

و بی‌گمان بینی‌های فضولتان را با داروی تندی خواهم سوزاند، چنان سوزشی که هر بزدلی را از عطسه به لرزه افکند

إِنِّي بِحَمْدِ اللهِ عِنْدَ قِتَالِكُمْ * لَمُحَكَّمٌ فِي الْحَرْبِ ثَبْتُ جَنَانِ

همانا به لطف خدا در هنگام نبرد با شما، دست بالا را دارم و دلم استوار است در میدان جنگ

وَإِذَا ضَرَبْتُ فَلاَ تَخِيبُ مَضَارِبِي * وَإِذَا طَعَنْتُ فَلاَ يَرُوغُ طِعَانِي

و هرگاه ضربه‌ام فرود آورم، بی‌ثمر نخواهد بود، و هرگاه نیزه‌ام فرو برم، از هدف منحرف نمی‌شود

وَإِذَا حَمَلْتُ عَلَى الْكَتِيبَةِ مِنْكُمُ * مَزَّقْتُهَا بِلَوَامِعِ الْبُرْهَانِ

و چون بر صفِ شما یورش برم، آن را با برق‌های درخشانِ برهان، پاره‌پاره کنم

الشَّرْعُ وَالْقُرْآنُ أَكْبَرُ عُدَّتِي * فَهُمَا لِقَطْعِ حِجَاجِكُمْ سَيْفَانِ

شریعت و قرآن، بزرگ‌ترین ساز و برگ من‌اند، و این دو، چون دو شمشیرند برای بریدن استدلال‌های شما

ثَقُلاَ عَلَى أَبْدَانِكُمْ وَرُؤُوسِكُمْ * فَهُمَا لِكَسْرِ رُؤُوسِكُمْ حَجَرَانِ

سنگین آمده‌اند بر بدن‌ها و سرهای‌تان، و چون دو صخره‌اند برای درهم شکستن سرهایتان

إِنْ أَنْتُمُ سَالَمْتُمُ سُولِمْتُمُ * وَسَلِمْتُمُ مِنْ حَيْرَةِ الْخِذْلاَنِ

اگر آشتی کنید، با شما آشتی می شود، و از سرگشتگیِ خوارشدگی سالم می‌مانید

وَلَئِنْ أَبَيْتُمْ وَاعْتَدَيْتُمْ فِي الْهَوَى * فَنِضَالُكُمْ فِي ذِمَّتِي وَضَمَانِي

و اگر سر باز زنید و در هوی و هوس تعدّی کنید، نبردتان در ضمانت من و عهده‌دار من خواهد بود

يَا أَشْعَرِيَّةُ يَا أَسَافِلَةَ الْوَرَى * يَا عُمْيُ يَا صُمٌّ بِلاَ آذَانِ

ای اشعریّه! ای فرومایگانِ خلق، ای کوران! ای کران، بی‌گوش و بی‌درک

إِنّـِي لأُبْغِضُكُمْ وَأُبْغِضُ حِزْبَكُمْ * بُغْضًا أَقَلُّ قَلِيلِهِ أَضْغَانِي

همانا من از شما و از حزبتان بیزارم، بیزاری‌ای که کمترین مقدارش، دشمنی‌های درونی من است

لَوْ كُنْتُ أَعْمَى الْمُقْلَتَيْنِ لَسَرَّنِي * كَيْلاَ يَرَى إِنْسَانَكُمْ إِنْسَانِي

اگر دو چشمم نابینا بودند، خوشحال می‌شدم، تا هیچ‌یک از انسان‌های شما را نبیند چشمان من

تَغْلِي قُلُوبُكُمُ عَلَيَّ بِحَرِّهَا * حَنَقًا وَغَيْظًا أَيَّمَا غَلَيَانِ

دل‌هایتان از خشم نسبت به من می‌جوشد، از کینه و خروش،و چه جوششی

مُوتُوا بِغَيْظِكُمُ وَمُوتُوا حَسْرَةً * وَأَسًى عَلَيَّ وَعَضُّو كُلَّ بَنَانِ

بمیرید از خشمتان! بمیرید از حسرت، و اندوه بر من! و تمام انگشتانتان را به دندان گزید

قَدْ عِشْتُ مَسْرُورًا وَمِتُّ مُخَفَّرًا * وَلَقِيتُ رَبِّي سَرَّنِي وَرَعَانِي

من زندگی را با شادی گذراندم و با عزت و آبرو از دنیا رفتم،

و پروردگارم را ملاقات کردم، او مرا خوشحال کرد و از من نگهداری نمود

وَأَبَاحَنِي جَنَّاتِ عَدْنٍ آمِنًا * وَمِنَ الْجَحِيمِ بِفَضْلِهِ عَافَانِي

و به من بهشت‌های جاودان را در حالی‌که در امنیت بودم، بخشید، و به فضل و لطف خویش مرا از دوزخ نجات داد

وَلَقِيتُ أَحْمَدَ فِي الْجِنَانِ وَصَحْبَهُ * وَالْكُلُّ عِنْدَ لِقَائِهِمْ أَدْنَانِي

و در بهشت، پیامبر اکرم و یارانش را ملاقات کردم، و همه آنان هنگام دیدارشان، مرا به خود نزدیک ساختند

لَمْ أَدَّخِرْ عَمَلاً لِرَبِّيَ صَالِحًا * لَكِنْ بِإِسْخَاطِي لَكُمْ أَرْضَانِي

من هیچ عمل شایسته‌ای برای پروردگارم ذخیره نکردم،

اما با خشم از شما ، او (الله) را از خود راضی کردم)و او مرا راضی کرد

أَنَ تَمْرَةُ الأَحْبَابِ حَنْظَلَةُ الْعِدَا * أَنَ غُصَّةٌ فِي حَلْقِ مَنْ عَادَانِي

همانطور که برای دوستانم شیرین است، برای دشمنانم تلخ و ناگوار است،

و همانطور که دوستانم را خوشحال می‌کند، در گلوی دشمنانم چون لقمه‌ای گیر کرده است

وَأَنَا الْمُحِبُّ لأَهْلِ سُنَّةِ أَحْمَدٍ * وَأَنَا الأَدِيبُ الشَّاعِرُ الْقَحْطَانِي

و من دوستدار اهل سنت احمد (صلی الله علیه وسلم) هستم، و من همان ادیب و شاعر قحطانیام

سَلْ عَنْ بَنِي قَحْطَانَ كَيْفَ فِعَالُهُمْ * يَوْمَ الْهِيَاجِ إِذَا الْتَقَى الزَّحْفَانِ

از قبیله قحطان بپرس که در روز درگیری و نبرد، کار و کردارشان چگونه است

وقتی که دو سپاه با هم روبهرو میشوند،

سَلْ كَيْفَ نَثْرُهُمُ الْكَلاَمَ وَنَظْمُهُمْ * وَهُمَا لَهُمْ سَيْفَانِ مَسْلُولاَنِ

بپرس که چگونه سخن میگویند، چه در نثر و چه در شعر، که هر دو برایشان چون دو شمشیر برهنه است

نَصَرُوا بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ سُلَّقٍ * مِثْلِ الأَسِنَّةِ شُرِّعَتْ لِطِعَانِ

آنان با زبانهایی تیز و گویا یاری رساندند، زبانهایی مانند نیزههایی که برای زدن و فروکردن آمادهاند

سَلْ عَنْهُمُ عِنْدَ الْجِدَالِ إِذَا الْتَقَى * مِنْهُمْ وَمِنْ أَضْدَادِهِمْ خَصْمَانِ

از آنها در هنگام مجادله بپرس، وقتی که دو طرف از ایشان و دشمنان شان روبه رو میشوند،

ببین چگونه با خصم خود روبهرو میشوند

نَحْنُ الْمُلُوكُ بَنُو الْمُلُوكِ وِرَاثَةً * أُسْدُ الْهِيَاجِ وَأَبْحُرُ الإِحْسَانِ

ما پادشاهانیم، و فرزندان پادشاهان، که این شکوه را به ارث بردهایم؛

شیران میدان نبردیم و دریای بیکران بخشندگی

لاَ قَوْمُنَا بُخَلاَ وَلاَ بِأَذِلَّةٍ * عِنْدَ الْحُرُوبِ وَلاَ النِّسَا بِزَوَانِي

قوم ما نه بخیلاند و نه در میدان جنگ خوار و ذلیل؛ و زنان مان هم هرزه و بیعفت نیستند

يَا أَشْعَرِيَّةُ يَا جَمِيعُ مَنِ ادَّعَى * بِدَعًا وَأَهْوَاءً بِلاَ بُرْهَانِ

ای اشعریها! ای تمام کسانی که بدعتها و هواهای نفسانی را بیهیچ دلیلی ادعا کردهاید

جَاءَتْكُمُ سُنِّيَّةٌ مَأْمُونَةٌ * مِنْ شَاعِرٍ ذَرِبِ اللِّسَانِ مُعَانِ

به سویتان سخنی سُنّی و اطمینان بخش آمد، از شاعری زبانتیز و یاریشده

خَرَزَ الْقَوَافِي بِالْمَدَائِحِ وَالْهِجَا * فَكَأَنَّ جُمْلَتَهَا لَدَيَّ عَوَانِي

قافیه هایش را با ستایش و هجو همچون مهره‌ای به نخ کشید،

چنان‌که گویا همه‌اش در نزد من، شتری رام‌شده است (یعنی در اختیار و مسلط بر آنم)

يَهْوِي فَصِيحُ الْقَوْلِ مِنْ لَهَوَاتِهِ * كَالصَّخْرِ يَهْبِطُ مِنْ ذُرَى كَهْلاَنِ

سخن فصیح از دهانش فرو می‌ریزد، چون صخره‌ای که از بلندای کوه‌های کهلان فرو می‌غلتد

إِنِّي قَصَدتُّ جَمِيعَكُمْ بِقَصِيدَةٍ * هَتَكَتْ سُتُورَكُمُ عَلَى الْبُلْدَانِ

من همهٔ شما (اهل بدعت) را با این قصیده هدف گرفتم،

که پرده از رویتان در میان همهٔ سرزمین‌ها برداشت (رسوایتان کرد)

هِيَ لِلرَّوَافِضِ دِرَّةٌ عُمَرِيَّةٌ * تَرَكَتْ رُؤُوسَهُمُ بِلاَ آذَانِ

برای رافضیان، این قصیده چون تازیانه‌ای از جنس عمر (رضی‌الله‌عنه) است،

که سرهایشان را بی‌گوش بر جای گذاشت! (کنایه از شدت ضربه و خفتی که کشیدند)

هِيَ لِلْمُنَجِّمِ وَالطَّبِيبِ مَنِيَّةٌ * فَكِلاَهُمَا مُلْقَانِ مُخْتَلِفَانِ

برای منجمان (طالع‌بینان) و طبیبان (که ادعای علم غیب یا درمان شرعی دارند) مرگ و هلاکت است،

که هر دوشان، گرچه در ظاهر متفاوت، اما به زمین افکنده شده‌اند

هِيَ فِي رُؤُوسِ الْمَارِقِيْنَ شَقِيقَةٌ * ضُرِبَتْ لِفَرْطِ صُدَاعِهَا الصُّدْغَانِ

این قصیده در سرهای خوارج (مارقان) مانند بیماری "شقیقَه" است،

که از شدت سردردش، شقیقه‌هایشان را ضربه زده و شکافته است

هِيَ فِي قُلُوبِ الأَشْعَرِيَّةِ كُلِّهِمْ * صَابٌ وَفِي الأَجْسَادِ كَالسَّعْدَانِ

این قصیده در دل همه‌ی اشاعره، مانند "صَبِر" (ماده‌ای تلخ و آزاردهنده) است،

و در بدن‌هایشان مانند "سَعدان" (گیاهی تیغ دار و خشن) است

لَكِنْ لأَهْلِ الْحَقِّ شَهْدٌ صَافِيًا * أَوْ تَمْرُ يَثْرِبَ ذَلِكَ الصَّيْحَانِي

اما برای اهل حق (یعنی اهل سنت سلفی)، این قصیده مانند شهدی صاف و شیرین است،

یا مانند خرمای معروف "صیحانی" از یثرب (مدینه)

وَأَنَا الَّذِي حَبَّرْتُهَا وَجَعَلْتُهَا * مَنْظُومَةً كَقَلاَئِدِ الْمَرْجَانِ

و من همانم که این قصیده را با زیبایی نگاشته‌ام و به نظم درآوردم،

چنانکه گویی دُرهای مرجان را در گردنبندها رشته چینی کرده‌ام

وَنَصَرْتُ أَهْلَ الْحَقِّ مَبْلَغَ طَاقَتِي * وَصَفَعْتُ كُلَّ مُخَالِفٍ صَفْعَانِ

و من تا حد توانم، از اهل حق (یعنی سلفیان) حمایت کردم، و هر مخالفی را با دو سیلی (سخن و حجّت) نواختم

مَعَ أَنَّهَا جَمَعَتْ عُلُومًا جَمَّةً * مِمَّا يَضِيقُ لِشَرْحِهَا دِيوَانِي

با آنکه این قصیده علوم فراوانی را در خود گرد آورده، آنقدر که دیوانم برای شرحش گنجایش ندارد

أَبْيَاتُهَا مِثْلُ الْحَدَائِقِ تُجْتَنَى * سَمْعًا وَلَيْسَ يَمَلُّهُنَّ الْجَانِي

ابیاتش همچون باغ‌هایی است که میوه‌اش چیده می‌شود با گوش (یعنی شنیدن)،

و کسی که آن را بچیند (یعنی گوش دهد و بهره‌برداری کند) هرگز از آن خسته نمی‌شود

وَكَأَنَّ رَسْمَ سُطُورِهَا فِي طِرْسِهَا * وَشْيٌ تُنَمِّقُهُ أَكُفُّ غَوَانِي

و گویی خطوط نوشته شده‌ی این قصیده بر کاغذش،

همچون نقش و نگاری است که دستان زنان زیبا آن را آراسته‌اند

وَاللهَ أَسْأَلُهُ قَبُولَ قَصِيدَتِي * مِنِّي وَأَشْكُرُهُ لِمَا أَوْلاَنِي

و از خداوند می‌طلبم که این قصیده‌ام را از من بپذیرد، و او را سپاس می‌گویم برای آنچه به من عطا کرده است

صَلَّى الإِلَهُ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ * مَا نَاحَ قُمْرِيٌّ عَلَى الأَغْصَانِ

خداوند بر پیامبر محمد درود فرستد، تا زمانی که قمری بر شاخه‌ها ناله سر می‌دهد

وَعَلَى جَمِيعِ بَنَاتِهِ وَنِسَائِهِ	*	وَعَلَى جَمِيعِ الصَّحْبِ وَالإِخْوَان
و بر همه دختران و زنان پیامبر،		و بر همه یاران و برادران او در ایمان
بِاللهِ قُولُوا كُلَّمَا أَنْشَدتُّمُ	*	رَحِمَ الإِلَهُ صَدَاكَ يَا قَحْطَانِي
به خدا سوگند! هر بار که این قصیده را می‌خوانید، بگویید		خدا رحمت کند تو و صدای تو را، ای قحطانی

اللَّهُمَّ!

ٱرْحَمِ ٱلْقَحْطَانِيَّ ٱلَّذِي أَفْنَى عُمُرَهُ فِي نُصْرَةِ دِينِكَ، وَخِدْمَةِ كِتَابِكَ، وَٱلدَّعْوَةِ إِلَىٰ سُنَّةِ نَبِيِّكَ. ٱللَّهُمَّ! نَطَقَ بِٱلْحَقِّ فِي وَقْتٍ كَثُرَ فِيهِ ٱلْبَاطِلُ، وَذَبَّ عَنِ ٱلشَّرِيعَةِ كَمَا يُذَبُّ عَنِ ٱلْعِرْضِ. ٱللَّهُمَّ! جَازِهِ خَيْرًا، وَٱرْفَعْ دَرَجَتَهُ فِي ٱلْعِلِّيِّينَ، وَٱحْشُرْهُ فِي زُمْرَةِ ٱلنَّبِيِّينَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَاءِ وَٱلصَّالِحِينَ، وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا.ٱللَّهُمَّ! ٱجْعَلْ هَذِهِ ٱلْقَصِيدَةَ نُورًا لَهُ فِي قَبْرِهِ، وَشَافِعَةً لَهُ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ.وَٱجْعَلْ لَهُ بِكُلِّ بَيْتٍ قَصْرًا فِي ٱلْجَنَّةِ، وَمَنْزِلَةً مَرْضِيَّةً فِي دَارِ كَرَامَتِكَ.ٱللَّهُمَّ! ثَبِّتْنَا عَلَىٰ ٱلْعَقِيدَةِ ٱلَّتِي مَاتَوا عَلَيْهَا خلفا الراشدين، وَٱحْفَظْنَا مِنَ ٱلْفِتَنِ وَٱلْبِدَعِ وَٱلضَّلَالِ وَٱلْإِنْحِرَافِ. وَلَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ، وَلَا تُفْتِنَّا ، وَٱغْفِرْ لَنَا وَلَهُ، يَا أَرْحَمَ ٱلرَّاحِمِينَ.

اللهم

رحم کن بر قحطانی، آن کسی که عمرش را در دفاع از دین تو، یاری کتابت و دعوت به سنت پیامبرت صرف کرد

یا الله! او سخن حق گفت در زمانی که باطل فراوان بود، و از شریعت همانگونه دفاع کرد که انسان از آبرویش دفاع می‌کند. خدایا! پاداشی نیکو به او عطا کن، و جایگاهش را در علیّین بالا ببر، و او را در زمرهٔ پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان محشور کن؛ و چه نیکوست رفاقت با آنان! یا الله! این قصیده‌اش را نوری در قبرش قرار ده، و روز قیامت آن را شفاعتگر او بگردان. و از هر بیتی که سروده، قصری در بهشت و جایگاهی پسندیده در دار کرامتت نصیبش کن. یا الله! ما را بر همان عقیده‌ای ثابت بدار که خلفای راشدین بر آن مردند. و ما را از فتنه‌ها، بدعت‌ها، گمراهی ها و انحرافات حفظ کن. و ما را از اجر این سخنان محروم مساز، ما را دچار فتنه مکن، و بر ما و بر او ببخشای. به رحمتت ای مهربان ترین مهربانان

سپاس و ستایش مخصوص پروردگاری است که مرا به فضل خویش موفق ساخت تا ترجمه این قصیده پرفیض را که سراسر دفاع از قرآن، عقیده صحیح، و منهج سلف صالح است در شب عرفه از سال ۱۴۴۶ هجری قمری، به پایان برسانم.

این نعمتی است که تنها او عطا می‌کند، و تنها او شایسته سپاس و حمد است. از خدای بزرگ مسئلت دارم که ما را بر عقیده‌ای درست و منهجی راست، که رسول خدا صلی الله علیه وسلم و یاران پاکش بر آن بودند، زنده بدارد و بر همان، بمیراند؛ و ما را در زمره کسانی قرار دهد که قرآن را باور دارند، به آن عمل می کنند، از بدعت می‌گریزند، و به سنت چنگ می‌زنند و به فضل خویش، این تلاش اندک را در زمرهٔ باقیات صالحات بپذیرد، و خالصانه از هر ریب، شک و ریا محفوظ دارد ودرود بفرست بر نبی امی ما محمد و خاندان و یاران وفادار او

آمین، یا رب العالمین

خدایا توفیق دادی این کلام — که باشد ز نور هدی التیام

به شب عرفه شد تمامش تمام — نگهدار ما را به دینت مدام

و آخر دعوانا أنِ الحمدُ للهِ ربِّ العالمین

عبدٌ یرجو رحمة ربّه

ابوالعباس

هشتم ذی الحجه ۱۴۴۶ هجری قمری